



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

سلسله درسهای اسلامی (۵)

خمس

در عصر پیامبر ﷺ

و پاسخ به برخی شبهات

حضرت آیت الله العظمی

دوزدوزانی تبریزی

تحقیق

حجت الاسلام والمسلمین باستانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خمس در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسخ به برخی شبهات

نویسنده:

آیت الله میرزا یدالله دوزدوزانی

ناشر چاپی:

شرق خیال

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	خمس در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسخ به برخی شبهات
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	پیشگفتار محقق
۲۳	پیشگفتار مولف
۲۶	فصل نخست
۲۶	اشاره
۲۷	معنای لغوی و اصطلاحی خمس
۲۷	تاریخچه خمس
۳۰	آیا پیامبر املاکی داشتند؟
۳۰	اشاره
۳۰	۱- املاک مُخَیَّرِق
۳۰	۲- زمین هایی که انصار به رسول اکرم(ص) بخشیدند.
۳۱	۳- فدک
۳۱	۴- سه قلعه از قلعه های خیبر، به نام های وطیح، سلالم و کُتیبه.
۳۱	۵- وادی القری
۳۱	۶- مهزور؛ و این بازاری در مدینه بوده است.
۳۱	۷- زمینی از اموال بنی نضیر در مدینه .
۳۲	املاک حضرت زهرا(س)
۳۳	برخورد خلفا با اموال حضرت زهرا(س)
۳۴	سرنوشت خمس پس از رسول خدا (ص)
۳۷	عمر بن عبدالعزیز و حق فرزندان حضرت فاطمه(س)
۳۹	امیرالمؤمنین با خمس چه کرد؟

- ۴۲ ..... خمس در زمان صادقین:
- ۴۳ ..... خلاصه فصل:
- ۴۴ ..... فصل دوم: خمس و اهل سنت
- ۴۴ ..... اشاره
- ۴۵ ..... شبهات خمس در میان اهل سنت
- ۴۶ ..... ممنوعیت روایت در عهد خلفا
- ۵۲ ..... خمس در منابع اهل سنت
- ۵۲ ..... پیامبر از چه چیزهایی خمس دریافت کرده است؟
- ۵۳ ..... بخش اول: روایات اهل سنت
- ۵۳ ..... اشاره
- ۵۴ ..... وجوب خمس در رکاز
- ۵۶ ..... رکاز چیست؟
- ۵۷ ..... سیوب چیست؟
- ۵۸ ..... خمس درآمد
- ۵۹ ..... بخش دوم: نامه ها و فرمان های پیامبر(ص)
- ۵۹ ..... اشاره
- ۶۸ ..... معنای خمس از دیدگاه اهل سنت
- ۷۰ ..... خلاصه فصل:
- ۷۱ ..... فصل سوم: خمس در مکتب وحی و منابع شیعی
- ۷۱ ..... اشاره
- ۷۲ ..... عبادات مالی در قرآن
- ۷۳ ..... معنای لغوی زکات
- ۷۵ ..... اصطلاح زکات در قرآن
- ۷۷ ..... چگونگی تغییر در معنای زکات
- ۷۷ ..... واژه صدقه و تفاوت آن با زکات
- ۷۹ ..... تفاوت زکات و صدقه در سخن پیامبر

- ۸۰ ..... خمس و آیه چهل و یکم سوره انفال
- ۸۲ ..... معنای غنیمت
- ۸۶ ..... اشکال به دلالت آیه و پاسخ آن
- ۸۹ ..... فرق خمس و زکات چیست؟
- ۹۰ ..... خلاصه فصل:
- ۹۳ ..... فصل چهارم: خمس در فقه شیعی
- ۹۳ ..... اشاره
- ۹۴ ..... اظهار حکم خمس توسط صادقین(ع) از چه بابی بوده است؟
- ۹۶ ..... فصل پنجم: بررسی نظریه تفویض
- ۹۶ ..... اشاره
- ۹۷ ..... نظریه تفویض تشریح احکام به ائمه اطهار:
- ۹۸ ..... ضرورت بررسی نظریه تفویض
- ۹۹ ..... تاریخچه اعتقاد به تفویض
- ۱۰۴ ..... تفویض چیست؟
- ۱۰۸ ..... روایات تفویض
- ۱۱۶ ..... شیخ صدوق(ره) و تفویض
- ۱۱۹ ..... نظر صاحب جواهر و نقد آن
- ۱۲۲ ..... نظر آیت الله بروجردی و نقد آن
- ۱۲۴ ..... علم ائمه: به احکام شرعی
- ۱۲۵ ..... علم غیب ائمه اطهار:
- ۱۳۰ ..... اهل سنت و تفویض
- ۱۳۲ ..... علم احکام الهی نزد ائمه اطهار:
- ۱۳۴ ..... نظر صحیح در تفویض به پیامبر اکرم(ص)
- ۱۳۷ ..... نظر صحیح در تفویض به ائمه اطهار:
- ۱۳۹ ..... خلاصه فصل:
- ۱۴۱ ..... فصل ششم: تدریجی بودن تبلیغ احکام

- ۱۴۱ ..... اشاره
- ۱۴۲ ..... به ودیعه گذاشتن احکام نزد ائمه: -
- ۱۴۶ ..... تبیین تدریجی بودن تشریح احکام
- ۱۴۷ ..... خلاصه فصل: -
- ۱۴۸ ..... فصل هفتم: تبلیغ خمس توسط رسول خدا(ص) -
- ۱۴۸ ..... اشاره -
- ۱۴۹ ..... رسول خدا(ص) حکم خمس را تبلیغ فرمود.
- ۱۵۰ ..... آیا خمس از ضروریات دین است؟ -
- ۱۵۱ ..... خلاصه فصل: -
- ۱۵۲ ..... فصل هشتم: بررسی نظریه تحلیل خمس -
- ۱۵۲ ..... اشاره -
- ۱۵۳ ..... آیا ائمه خمس را مباح کرده اند؟ -
- ۱۵۳ ..... فقها و روایات تحلیل خمس -
- ۱۵۴ ..... جمع بین وجوب خمس و تحلیل آن -
- ۱۵۶ ..... واکنش امام رضا و امام جواد ۸ در برابر تحلیل خمس -
- ۱۵۶ ..... اشاره -
- ۱۵۶ ..... روایت نخست: -
- ۱۵۷ ..... روایت دوم: -
- ۱۵۷ ..... روایت سوم: -
- ۱۵۹ ..... بررسی روایات تحلیل خمس -
- ۱۵۹ ..... اشاره -
- ۱۵۹ ..... روایت نخست: -
- ۱۶۰ ..... روایت دوم: -
- ۱۶۱ ..... روایت سوم: -
- ۱۶۲ ..... روایت چهارم: -
- ۱۶۳ ..... روایت پنجم: -



۱۶۳	روایت ششم:
۱۶۴	روایت هفتم:
۱۶۴	روایت هشتم:
۱۶۵	روایت نهم:
۱۶۵	روایت دهم:
۱۶۶	روایت یازدهم:
۱۶۶	روایت دوازدهم:
۱۶۸	روایت سیزدهم:
۱۶۹	روایت چهاردهم:
۱۶۹	روایت پانزدهم:
۱۷۱	روایت شانزدهم:
۱۷۲	حدیث هفدهم:
۱۷۴	نظر صاحب حدائق
۱۷۴	اشاره
۱۷۴	مطلب اول:
۱۷۴	مطلب دوم:
۱۷۷	خلاصه فصل:
۱۷۸	فهرست مطالب
۱۸۴	تالیفات:
۱۸۶	درباره مرکز

## خمس در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسخ به برخی شبهات

### مشخصات کتاب

سرشناسه: دوزدوزانی، یدالله، ۱۳۱۴ -

عنوان و نام پدیدآور: خمس در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسخ به برخی شبهات / دوزدوزانی تبریزی (مدظله العالی)؛ تحقیق سیدجمال الدین باستانی.

مشخصات نشر: قم: شرق خیال، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص.

شابک: ۱۵۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸۳۷-۱-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: چاپ قبلی: همراز قلم، ۱۳۹۳.

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: خمس

موضوع: \*Khums

موضوع: خمس -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: \*Khums -- Controversial literature

موضوع: خمس -- جنبه های قرآنی

موضوع: \*Khums -- Qur'anic teaching

موضوع: خمس -- فتواها

موضوع: \*Khums -- Fatwas

موضوع: خمس -- پرسش ها و پاسخ ها

موضوع : \*Khums -- Questions and answers

شناسه افزوده : باستانی، سیدجمال الدین، ۱۳۴۳ -

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۶/دخ ۸۱۳۹۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۶

شماره کتابشناسی ملی : ۴۹۱۹۴۸۷

ص: ۱

**اشاره**







زیست مسلمانی در دنیای جدید با مشکلات عملی و نظری بسیاری مواجه است. رفع مشکلات نظری مقدمه و پیش‌نیازی برای مقابله با مشکلات عملی است؛ و البته این وظیفه به طور مستقیم متوجه اندیشمندان اسلامی، و به خصوص تحصیل کرده‌های حوزوی است، که شبهات نظری را در این ارتباط برطرف سازند.

مشکلات نظری مورد نظر، بعضی ناشی از وجود تعارض واقعی بین زندگی در دنیای جدید با احکام و ارزش‌های اسلامی، و بعضی ناشی از احساس و توهم وجود این تعارض است. این تعارضات، و به خصوص توهم آن، گاهی به دست تبلیغات دشمنان، بزرگ و أحياناً بزرگ می‌شوند تا چنین القاء کنند که دوره مسلمان زیستن و عمل به ارزش‌ها و احکام اسلامی گذشته است، و اگر هم ارزش‌های اسلامی خوب است، به عنوان اساطیری قابل استفاده است که تنها فائده آن‌ها الهام بخشی است، و نه الگوگیری و تبعیت. این که امروزه، بازار تجدد از سویی، و بازار تصوف و درویشی از سوی دیگر گرم است، ریشه در این حقیقت دارد که این دو گانه اعتقادی بسیار رواج یافته که یا تعالیم دین دوره اش گذشته و باید آن را گذاشت و گذشت، و یا لااقل امروزه بیش از حد، آرمانی و دست نیافتنی است.

دیدگاه رسمی علمای دین در حوزه‌های علمیه نه این است و نه آن، بلکه ایشان به استناد آیات قرآن و روایات اولیاء معصومین: معتقدند که تعالیم دین خاتم تا روز قیامت با همه فراز و فرودهای عارض بر سبک زندگی قابل تبعیت و راهگشا است، ولو مستلزم تغییراتی در بعضی زوایای حرکت مدرنیته - و البته نه اصل آن - باشد.

همان طور که گذشت مشکلات نظری روبروی دین و دین داری، بعضاً سؤالاتی است که وجود آن کاملاً طبیعی بوده و باید پاسخ بگیرد. وقتی سبک زندگی تغییر می کند، طبیعی خواهد بود که سنت ها با چالش مواجه شوند. ولی بعضی از این اشکالات خاستگاه عقلانی ندارند، بلکه بر پایه غفلت ها ساخته و پرداخته، و به وسیله تحریک غیر متعارف عواطف و شهوات تقویت شده اند. این ها در حقیقت شبهه اند، و نه سؤال.

پاسخ به سؤال وظیفه همیشگی عالمان دین بوده و هست. به اعتقاد نگارنده، اگرچه شاید نتوان گفت، علی الاصول، شبهه با پاسخ گویی علمی قابل رفع است، ولی زمینه القاء شبهات همیشه وجود خلأهایی است که در پاسخ به سؤالات واقعی پر نشده اند. به همین خاطر، اگر در پاسخ گویی به سؤالات عقلانی اهل اندیشه کوتاهی نشود و هر سؤالی پاسخ مناسب خود را بگیرد، پشتوانه بسیاری از شبهات عاطفی نیز از بین می رود؛ به خصوص وقتی که بدانیم توده های مردم - که بیشتر مستعد این هستند که تحت تأثیر شبهات واقع شوند - در نهایت از خواص جامعه خود تبعیت می کنند، و اگر به سؤالات معقول خواص به درستی پاسخ داده شود، این اقناع عقلانی خواص به توده های مردم انتقال می یابد. پس برای هدایت مردم و حفاظت آنان در مقابل شبهات، باید پاسخ گویی کامل و صحیح به سؤالات صاحبان اندیشه داشت.

حوزه های علمی به عنوان داعیه داران دین شناسی و تبلیغ و ترویج آن در این زمینه کم کار نکرده اند، ولی کم است مواردی که علمای برجسته مستقیماً به میدان پاسخگویی به سؤالات مردم بیرون حوزه وارد شوند. بیشتر مسئولیت ارتباط دستگاه روحانیت با اقشار مختلف مردم بر عهده خطبا و سخنرانان بوده است، و ایشان اگر چه جایگاه بلندی دارند، ولی معمولاً از علمای طراز اول نیستند.

این حقیقت وقتی که پاسخ گویی به سؤالات به دقت و عمق بیشتری نیاز دارد، گاهی می تواند در دسر ساز باشد. میزان عمق لازم برای پاسخ یک سؤال، هم به



عمق سؤال مربوط است، و هم به سطح دانش و عمق فکری مخاطبانی که ذهنشان با آن سؤال درگیر است.

به عنوان مثالی روشن و عالی از پاسخگویی علمای دین به سؤالات اهل نظر در دوران معاصر، می توان از مرحوم استاد مطهری یاد کرد. او در دورانی که هجمه های قدرتمندی بر آموزه های دینی در سطح دانشگاهیان و صاحبان اندیشه رواج یافته بود، از معدود دانشمندان طراز اولی بود که به میدان تألیف کتاب و سخنرانی و پاسخگویی برای سؤالات نسل اندیشمند بیرون حوزه وارد شد، و الحق و الإنصاف در زمان خود موفق و سربلند بود، و چون دانشمند بود آن چه گفت و نوشت هنوز هم طراوت دارد و گرد گذشت زمان بر آن ننشسته است، که حق در گذر زمان کهنه نمی شود. این حاصل آن است که اندیشمندی حوزوی بخشی از دل مشغولی های خود را به مسائلی که در بیرون حوزه می گذرد معطوف داشته، و تنها مخاطب حوزوی را ندیده است.

کتابی که در پیش روی شما است، وجه ممتازش این است که توسط فقیه مسلمی از فقهای حوزه علمیه نوشته شده که مخاطب خود را غیر حوزویانی فرض کرده که صاحب اندیشه اند، و خواسته است تا سؤالی از سؤالات مطرح در اذهان ایشان را پاسخ دهد. این باب خوبی است که باز شدن آن در روشن شدن مسیر اندیشه ورزی بسیار مفید است. نگارنده معتقد است بسیاری از مشکلات نظری جامعه ما به این مربوط است که در دفاع از دین ناقص سخن گفته ایم؛ بخشی را گفته ایم و بخش دیگری مغفول مانده است. بخش بزرگی از برتری تعالیم دین به کمال و همه جانبه نگری آن است که اگر توسط اهلش تبیین نشود می تواند ارزش خود را از دست بدهد و به تعلیمی افراطی یا تفریطی بدل گردد. این که دین و دین داری در دنیای امروز از افراط و تفریط رنج می برد، به همین خاطر است که بسیاری بدون تخصص و شناخت کافی از دین به این میدان وارد شده اند.

اما امتیاز این کتاب به این خلاصه نمی شود. امتیاز دیگر کتاب آن است که به مسأله ای می پردازد که اگر چه مسأله نوپدید نیست، و قرن ها است در حوزه ها مطرح بوده، ولی از آن جا که در همین حوزه های علمیه پاسخ های متعددی به آن داده شده است، ترجیح یک قول بر اقوال دیگر، مبتنی بر بررسی مبانی علمی مهمی است که اگر توسط اهل تخصص کافی تبیین گردد، میدان وسیعی برای بررسی و آشنایی با مبانی اساسی دین شناسی حوزه های علمیه را در دسترس همه - اعم از حوزویان و غیر حوزویان - قرار می دهد. در این کتاب مباحث کلامی بسیار کلیدی ای در ذیل مسأله اصلی مطرح شده، که أحياناً از اصل موضوع کتاب مهم تر است.

نکته آخری هم که خوب است اشاره شود اهمیت موضوعی است که در این کتاب بدان پرداخته شده است. کارکرد خمس در اندیشه و تاریخ شیعه آن چنان جایگاهی به آن داده است که دستبرد در آن می تواند خطرناک باشد. توضیح مطلب نیاز به مقدمه ای کوتاه دارد.

با تبدیل خلافت به نظام سلطنت بعد از پیامبر، غالب مردم دریافتند که نظام موجود، اسلامی نیست. به دنبال این آگاهی عمومی، سه نوع موضع تاریخی در ارتباط با دستگاه حاکم اتخاذ شد: سازش، مبارزه علنی و أحياناً مسلحانه، و مبارزه منفی یا تشکیل دولت در دولت.

ائمه مذاهب بزرگ اهل سنت، اگر چه در ابتدا مقاومتی در برابر دستگاه حاکم از خود نشان دادند، و چوب حکومت ها نیز بر بدنشان نشست، ولی به تدریج وقتی تأثیری در تلاششان ندیدند، به سازش روی آوردند، و أحياناً به دین رسمی حاکمیت بدل شدند.

خوارج راه مبارزه علنی و گاه مسلحانه را در پیش گرفتند، و البته خیلی زود مضمحل شدند.

راهی که امامان اهل بیت : در پیش گرفتند نه این بود و نه آن، بلکه ایشان در حقیقت دولت در دولت تشکیل دادند. اهل بیت عصمت: پس از آن که، به خصوص با قیام امام حسین (علیه السلام)، مرزها را ترسیم کردند، در قدم اول، با ایجاد شبکه ای از وکلا- ارتباط دائمی خود را با شیعیان از طریق قابل اعتماد محفوظ داشتند، و سپس با استقلال مالی ای که عمدتاً از طریق خمس به قرائت شیعی آن برای ایشان حاصل شد، توانستند نبض مدیریت جامعه کوچک شیعی را با وجود سلطه حکومت جائر به دست بگیرند.

این که در طول تاریخ، حوزه های علمیه و عالمان شیعه وابسته به قدرت های حاکمه نشده اند، بسیارش به خاطر این بوده که قرائت ایشان از دین - و به خصوص در مفهوم خمس شرعی - امکان این استقلال را به ایشان داده است. این بر خلاف عالمان اهل سنت و حوزه های ایشان است که عمدتاً مجبور بودند در ذیل حکومت جای بگیرند تا امکان بقاء داشته باشند؛ و عادتاً چنین است که "هر کس نان دهد، فرمان دهد."

یکی از اساتید بزرگوار نگارنده که خود شاگرد مرحوم آیت الله بروجردی (ره) بوده، مستقیماً از قول ایشان نقل می فرمود که احکام خمس در شیعه، حوزه های علمیه شیعه را از نظر مالی بی نیاز از صاحبان قدرت و ثروت کرده و این عامل بزرگ استقلال روحانیت شیعه در طول تاریخ بوده است؛ امری که اهل سنت و حوزه های علمیه ایشان به سبب قرائت دیگری که داشته اند از آن محروم بوده اند.

از این رو است که فارغ از احکام مسلم فقهی در مسأله خمس، مصلحت هم اقتضا می کند که خمس برای همیشه به مراجع عظام تقلید داده شود تا استقلال روحانیت و حوزه های علمیه شیعه در آینده نیز برای همیشه محفوظ بماند. حوزه مستقل می تواند در کنار مردم از حقوق ایشان دفاع کند و در برابر جور حکومت های جائر بایستد.

اهمیت موضوع این کتاب به خاطر دفاع از خمس به عنوان یک واجب شرعی است، که توسط دست های شناخته یا ناشناخته ای احياناً مورد هجمه های مختلف قرار گرفته است.

تلاش ویژه این کتاب در موضوع خمس - که نگارنده کمتر در کتاب های دیگر دیده - آن است که توهم رائجی را که در بحث موارد تعلق خمس وجود دارد، از بین ببرد. این توهم آن است که خمس در زمان پیامبر(ص) تنها به غنائم جنگی تعلق داشته، و این سنت تا زمان ائمه متوسط شیعه به همین منوال ادامه داشته و برای اولین بار توسط امام باقر و امام صادق(علیه السلام) به مطلق درآمد اشخاص تعلق گرفته است. مؤلف محترم توانسته است، با ارائه مدارک تاریخی از منابع اهل سنت، به خوبی از عهده این مهم برآید و ثابت کند که در زمان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) هم تعلق خمس به غیر غنائم جنگی وجود داشته است. تلقی رائج مجاللی را برای شبهه افکنی بعضی باز کرده است، که با این تلاش علمی راه ورود این شبهه از اصل بسته می شود.

مؤلف محترم معتقد است از نظر کلامی، پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، باب تشریح - به جز در جزئیات بعضی احکام، که به نوعی طریق اجرای احکام اصلی هستند - بسته است؛ و لذا هر چه به نام احکام ثابت دین، اعم از فریضه و سنت، مطرح است، ریشه در زمان خود پیامبر و تشریحات آن مقطع زمانی دارد. ادله ای که ایشان در این موضوع ارائه فرموده اند، مسأله مهم تفویض را پیش کشیده، همان طور که به مناسبت، اشاراتی به مسأله علم امامت و حدود آن دارد.

کتاب، علاوه بر این، کوشیده است نشان دهد انحصار خمس به غنائم جنگی، ریشه در انگیزه های خاص خلفای بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) داشته است. آن ها همان طور که اموال و املاک خاندان اهل بیت: را که در زمان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به ملکیت ایشان درآمده بود به انحاء مختلف منکر شدند و از ایشان غصب کردند، خمس را هم منحصر به موردی کردند که اهل بیت پیامبر نتوانند مطالبه حق شرعی خود

را از آن بنمایند. غنیمت جنگی امری بود که در تحت اختیار حاکمان بود و اخذ خمس آن مستقیماً توسط خود ایشان صورت می گرفت. این همه برای آن بود که توان مالی این خاندان از ایشان سلب گردد. اعتبار دینی اهل بیت؛ در کنار توان مالی ایشان، می توانست برای غاصبان خلافت دردسر آفرین باشد.

در لابلای مباحث کتاب، مطالب ریز و درشت کلامی و فقهی و اصولی و حدیثی و تاریخی زیاد است که قطعاً دوستداران دانش را سیراب می کند.

راقم این سطور در حق این کتاب کاری نکرده است، و هر چه هست دانش و همت مؤلف گران قدر حضرت آیت الله دوزدوزانی تبریزی مدظله العالی است. سهم بنده از این کار، چیزی جز اظهار لطفی از جانب حضرت ایشان نیست که بنده نوازی کردند و فرمودند قبل از چاپ آن را بخوان. حتی منابع مورد استناد این نوشته هم قبلاً استخراج شده و در پاورقی آن آمده بود، که حاصل زحمات چند تن از شاگردان معظم له بوده است. این بنده سر سفره آماده این تلاش نشست، یکی دو بار آن را خواند و چند پیشنهاد داد، و أحياناً عبارتی را تغییر داد و گاه نقطه و ویرگولی را جابجا کرد.

کار ما طلبه ها "إن قلت وقلت" های محتوایی طلبگی با اساتیدمان هست که طبق عادت در مجلس خصوصی خدمت ایشان عرض کرده، و با توضیحات ایشان أحياناً قانع شدم و گاهی نیز احساس کردم باید بیشتر بیندیشم. طبیعی است که این کتاب انعکاس دهنده آراء عالمانه حضرت استاد می باشد، و برای همه ما مفید و مغتنم.

در پایان هر فصل خلاصه ای از آن فصل تنظیم شده است. این خلاصه ها کار این بنده است، ولی با اجازه حضرت استاد از زبان مؤلف نگاشته شده است. اگر کسی بخواهد به نگاهی اجمالی از مباحث این کتاب و محتوای آن آشنا شود، با توزّقی می تواند خلاصه فصول را مطالعه کند. به نظر می رسد مطالعه آن، اشتیاق خواننده را برای مطالعه اصل کتاب افزایش دهد.

به عنوان حسن ختام عرض می شود آنچه انسان را در مطالعه این کتاب بیش از هر چیز به وجد می آورد انتقال بی واسطه مطلب از یک فقیه مسلم به مخاطب اهل اندیشه در بیرون حوزه علمیه است. وجود و ادامه این نوع ارتباط قطعاً برکاتی به همراه خواهد داشت.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

سید جمال الدین باستانی

حوزه علمیه قم

مهر ماه ۱۳۹۳ برابر با دیحجه ۱۴۳۵

ص: ۱۲

به فرموده قرآن، از ابتدای خلقت حضرت آدم (علیه السلام)، شیطان عزم بر مبارزه با انسان و اغوای او کرد. بنا بر آن چه در قرآن آمده، شیطان بنای کار خود را بر سه پایه استوار ساخته است:

۱- ایجاد شبهات نظری و گمراه کردن انسان؛

۲- گرفتار کردن انسان به آرزوهای دراز و بیهوده؛

۳- ایجاد شهوت و وسوسه عملی انسان به کارهای زشت و افساد در آفریده های الهی.

«لَعْنَةُ اللَّهِ وَقَالَ لَاتَّخَذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيْبًا مَفْرُوضًا وَلَا ضِلَّةً لَهُمْ وَلَا مَتِيْنَةً وَلَا مُرْتَبَةً فَلَيَبْتِئَنَّ ءَاذَانَ الْاَنْعَامِ وَلَا مُرْتَبَةً فَلَيَعْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ»  
(۱)

یعنی "خدا شیطان را لعنت کند؛ او گفته است که از بندگان تو سهم معینی برخواهم گرفت و ایشان را گمراه ساخته و لبریز از آرزو خواهم کرد، و به ایشان فرمان خواهم داد تا گوش چهار پایان را بشکافتند و قطع کنند، و به ایشان فرمان خواهم داد تا آفرینش خدا را تغییر دهند."

تفسیر و معنای صحیح این آیه را در کتاب "تغییر جنسیت، آری یا نه؟" مورد بررسی قرار دادیم. آن چه در این جا مد نظر ماست، توجهی است به نخستین مرحله از برنامه کاری شیطان، یعنی گمراه ساختن بندگان خدا.

نخستین قدم شیطان، برنامه گمراه ساختن انسان ها و ایجاد شبهات نظری در آن ها است. برنامه فریب دادن انسان ها در طول تاریخ بشریت و در عرض

ص: ۱۳

زندگانی هر انسانی از سوی شیطان پیگیری می شود. چنان که در قرآن کریم و نقل های تاریخی آمده است، نخستین کار شیطان در برابر آدم و حوا، ایجاد شبهه و وسوسه در ایشان بود. او برای تشویق آن دو به نافرمانی خدای متعال و ترغیب آن ها برای خوردن از درخت ممنوعه، به ایشان گفت: "آیا شما را به سوی درختی که عمر جاویدان می بخشد راهنمایی نکنم؟" (۱)

شیطان در هر عصری به روشی شبهه افکنی کرده و انسان ها را اغوا نموده و گمراه ساخته است. مطالعه در تاریخ وسوسه ها و فعالیت های شیطانی نشان می دهد که شبهات نظری، اگرچه درون مایه و روح معمولاً یکسانی داشته اند، اما در هر دوره و زمانی شکل و رنگ و لعابی نو به نو یافته اند.

از جمله موضوعاتی که در تمام اعصار و دوران های پس از پیامبر گرامی اسلام (ص) مورد شبهه افکنی قرار گرفته، و بحث پیرامون آن در میان مسلمانان مطرح بوده، موضوع خمس است. هجوم این شبهه در عصر ما بیشتر احساس می شود، و می بینیم که هر روز با اشکال و زبان ها و بیان های متفاوت، و از سوی گروه های مختلف انحرافی، شبهاتی درباره خمس تکرار می شود.

آن ها گاه در قالب سؤالاتی که متأسفانه در جستجوی حقیقت نیستند و شکل انکاری دارند، آن چه را می خواهند القا می کنند؛ سؤالاتی از قبیل این که:

۱- آیا وجوب خمس دلیلی قرآنی دارد؟

۲- آیا در زمان رسول خدا (ص)، حکم خمس، آن چنان که امروزه رائج است، وجود داشته است؟

۳- آیا رسول خدا (ص)، حتی برای یک بار اقدام به دریافت خمس کرده است؟

ص: ۱۴

۱- طه: ۱۲۰



برخی بنا بر منفی بودن پاسخ این سه سؤال گذاشته، و مدعی شده اند این ها ساخته و پرداخته دستگاه روحانیت است تا به منبعی مالی در جهت منافع خود دست یابند.

عده ای هم که کمی مطالعه دارند خودشان را این طور توجیه می کنند که اگر هم خمس واجب باشد، مربوط به غنیمت های جنگی است، چون شأن نزول آیه خمس، غنیمت های جنگی بوده است.

جواب هایی هم که گاهی از این شبهه داده شده، صحیح نیست و خود مزید بر علت است. مثلاً گاه گفته شده که خمس حکمی شرعی است که از زمان نبی اکرم ۹ تا زمان امام باقر (علیه السلام) ابلاغ نشده، و بعد از آن اعلان شده است.

گاهی نیز در احکام خمس تشکیک شده است. مثلاً گفته شده که به موجب روایاتی خمس شیعیان در زمان غیبت حلال شمرده شده و پرداخت آن واجب نیست، و یا این که پرداخت خمس به مراجع تقلید دلیلی ندارد؛ آن ها نیازی به این پول ها ندارند و خمس اموال در هر راه خیری هزینه شود، کفایت می کند، و ...

طرح مکرر این سؤالات و شبهات از سوی برخی از مؤمنین به صورت شفاهی و کتبی و استفتا، که نشان از حقیقت طلبی آن ها دارد، در ما ایجاد وظیفه کرد و این انگیزه را بوجود آورد که موضوع خمس را به صورت ریشه ای و مستدل مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم، و تلاش کنیم تا ریشه شبهات نظری در این موضوع را از میان ببریم؛ إن شاء الله.

بحث کتاب را در چند فصل پی می گیریم.

در این فصل به عناوین ذیل می-پردازیم:

معنای لغوی واصطلاحی خمس

تاریخچه خمس

املاک رسول خدا(ص) و حضرت زهرا(س)

برخورد خلفا با اموال حضرت زهرا(س)

سرنوشت خمس پس از رسول خدا(ص)

عمر بن عبدالعزیز و حق فرزندان حضرت فاطمه:

امیرالمؤمنین(علیه السلام) با خمس چه کرد؟

خمس در زمان صادقین(علیه السلام)

خمس در لغت به معنای یک پنجم است (۱)، و در اصطلاح فقهی آن در شیعه به یک پنجم از درآمد شخص گفته می شود که موظف است در راه خدا و برای مصارف معینی پرداخت نماید.

### تاریخچه خمس

دستگاه مدیریت و ریاست هر مجموعه ای نیازمند توانایی ها و امکانات ویژه ای می باشد که برخی از این توانایی ها مربوط به خصائص درونی خود مدیر و رئیس است - که مثلاً باید علم، عدالت، شجاعت و تدبیر لازم را داشته باشد - و برخی دیگر از آن ها امکاناتی است که در خارج وجود مدیر و رئیس باید وجود داشته باشد - مثل وجود یاران صالح و ساختار و نظام قانونی لازم، و همچنین توانایی مالی جهت اداره مجموعه تحت مدیریت خویش و...

امکانات بیرونی همانند حقی برای یک مدیر و رئیس در جوامع مختلف به رسمیت شناخته شده اند، زیرا بدون آن ها، یا توانایی مدیریت از میان می رود و یا نقص پیدا می کند.

از این میان، امکانات مالی حقی است که یک مدیر برای اداره زندگی خویش و مجموعه ای که اداره می کند، دریافت می دارد تا ذهنش درگیر چگونگی تأمین معاش و پیدا کردن راه های تأمین هزینه های اداره زندگی خود و افراد تحت تکفلش نباشد.

این حق ریاست در تمام جوامع در طول تاریخ به رسمیت شناخته شده، و از راه دریافت مالیات و... تأمین می شده است. البته اشکال اختصاص این حق مالی به

ص: ۱۷

رئیس و مدیر، در جوامع مختلف متفاوت است، ولی اصل اختصاص جای مناقشه ندارد.

پیش از ظهور اسلام با توجه به این که منبع درآمد غالب قبایل و طوایف عرب، جنگ و غارت دیگر قبایل بود، حق ریاست از غنائم جنگی تأمین می شد. رؤسای قوم در دوران جاهلیت، از غنائم جنگی سهمی داشته اند، و بنا به منابع تاریخی، این سهم ربع غنائم جنگی بوده است.

"ابن منظور" در ذیل واژه "مرباع" نقل می کند که رسول اکرم (ص)، عدی بن حاتم را قبل از این که اسلام بیاورد مورد عتاب قرار داد و فرمود: «إِنَّكَ لِتَأْكُلَ الْمَرْبَاعَ وَهُوَ لَا يَحِلُّ لَكَ فِي دِينِكَ»<sup>(۱)</sup> یعنی تو "مرباع" - یعنی ربع غنائم - مصرف می کنی، در حالی که در دین تو حلال نیست. این که دین عدی چه بوده موضوع بحث ما نیست.

همچنین نقل شده که عدی بعد از مسلمان شدن گفته است: «رَبُّعْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَخَمْسَتُ فِي الْإِسْلَامِ» - یعنی در زمان جاهلیت ربع اموال را جدا می کردم، و در اسلام خمس آن را؛ و در توضیح این گفتار او گفته شده: «أَيُّ قُضِدْتُ الْجِيْشِ فِي الْحَالِيْنَ، لِأَنَّ الْأَمِيْرَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ كَانَ يَأْخُذُ رِبْعَ الْغَنِيْمَةِ، وَجَاءَ الْإِسْلَامَ فَيَجْعَلُهُ الْخَمْسَ، وَجَعَلَ لَهُ الْمَصَارِيْفَ»<sup>(۲)</sup> یعنی در لوای دو قانون رهبری لشکر کرده ام؛ چرا که امیر در زمان جاهلیت ربع غنائم را بر می داشت، و اسلام آن را خمس قرار داد، و برای آن مصارف خاص مقرر داشت.

در هر حال، این جمله که به صورت متکلم بیان شده است، بر مقصود ما دلالت دارد.

ص: ۱۸

---

۱- لسان العرب: ج ۵، ص ۱۱۴ ذیل ماده ربع.

۲- مسند احمد: ج ۴، ص ۲۵۷.

ممکن است کسی بپرسد در حالی که به طور قطع، خمس حق رسول اکرم(ص) بوده، عدی بن حاتم بر چه اساسی خمس گرفته است؟

در جواب می توانیم بگوییم: او خمس را که مال پیامبر بوده به عنوان واسطه می گرفته، و شاید مثل امروز بوده که فقها در اجازه نامه ها، و کلابی خود در اخذ وجوهات را مجاز می کنند مثلاً ثلث آن را در محل خودش با رعایت ضوابط شرعی مصرف کنند. بنابراین معنای کلام او این می شود که " ... خَمْسَتِ فِي الْإِسْلَامِ بِإِذْنِ النَّبِيِّ الْأَكْرَمِ (ص) " یعنی در اسلام، به اذن نبی اکرم، خمس غنائم را گرفته ام.

خلاصه مطلب آن که خمس حق ریاست و ولایت بوده، و آیه غنیمت به آن اشاره دارد، و به موجب آن خمس را به رئیس مسلمانان - یعنی پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت معصوم ایشان: اختصاص داده است. این سهم در جاهلیت ربع بوده، و پس از اسلام از نظر مقدار تقلیل یافت، و به میزان خمس تعیین گشت. ما معتقدیم به موجب تعالیم پیامبر و اهل بیت ایشان: در برابر این تقلیل و کمتر شدن میزان سهم تعیین شده، خمس علاوه بر غنائم جنگی، به تمام سودها و منافع که از مشاغل مختلف به دست می آمد با شرایط خاصی تعلق گرفته است. به اثبات این مطلب در آینده می پردازیم.

به عبارت روشن تر، حاصل نظر مذهب شیعه درباره خمس آن است که خمس حقی است متعلق به رسول خدا(ص) و اهل بیت ایشان؛ به واسطه ولایتی که برای همیشه بر جامعه اسلامی دارند؛ که البته می بایست آن را علاوه بر اموری که مربوط به ریاست و ولایت ایشان است، به مصرف نیازمندان از خاندان رسالت و سادات بنی هاشم برسانند. این در عوض زکاتی است که سادات مجاز به اخذ آن نیستند. به این مطلب هم در آینده اشاراتی داریم.

### اشاره

نبی اکرم (ص) املاک کی داشتند که از آن ها به خالصه و صفایا تعبیر می شود، و بر خلاف آن چه در میان مردم مشهور و معروف است، املاک پیامبر (ص) به فدک منحصر نیست.

در این جا املاک کی را که در منابع تاریخی برای پیامبر اکرم (ص) ذکر شده فهرست وار نام می بریم، و توضیحی مختصر در مورد آن ها برای خواننده محترم ارائه می نمایم.

### ۱- املاک مُخیرق

وقتی نبی اکرم (ص) به مسجد قبا وارد شد، مخیرق که بزرگ یکی از طوایف یهود بود خدمت حضرت شرفیاب شد و اسلام آورد، و در جنگ بدر نیز به شهادت رسید. طبق وصیت او املاکش پس از مرگ او در اختیار رسول خدا (ص) قرار گرفت.

املاک مخیرق هفت قطعه زمین بود که نام یکی از آن ها مشربه أم ابراهیم است. حضرت رسول اکرم (ص) در مشربه ام ابراهیم برای یکی از همسران خویش به نام ماریه قبطیه مادر ابراهیم، پسر رسول خدا (ص) خانه ای درست کردند، و او را در آنجا اسکان دادند.

### ۲- زمین هایی که انصار به رسول اکرم (ص) بخشیدند.

پس از ورود حضرت رسول (ص) به مدینه چون آن حضرت در مزیقه مالی بودند، انصار زمین هایی را به ایشان پیشکش کردند، و هر کس قطعه زمینی را به آن حضرت هدیه نمود.

چنان که در تاریخ مشهور است، اهالی فدک از بلاد یهود از فرمانی که حضرت برای ایشان صادر فرموده بود، سر پیچی کردند؛ اما وقتی قلعه خیبر فتح شد، لرزه بر اندامشان افتاد و از رسول اکرم (ص) درخواست کردند که با آن ها بر سر نیمی از زمین های فدک مصالحه کند، و این چنین بود که نیمی از فدک به تملک آن حضرت درآمد.

#### ۴- سه قلعه از قلعه های خیبر، به نام های وطیح، سلالم و کتیبه.

دو قلعه نخست، فیء رسول خدا (ص) بوده، و کتیبه سهم آن حضرت از خمس املاک خیبر می باشد که به غنیمت به دست مسلمین رسیده بود.

در تاریخ آمده است که عمر بن عبدالعزیز در فرمانی که برای بازگرداندن املاک فرزندان حضرت فاطمه زهرا (س) صادر کرده از ملکی به نام کتیبه به عنوان ملک رسول خدا (ص) یاد کرده، که غیر از ملک فدک است. این ملک زمینی است که در اطراف شهر مدینه قرار دارد.

#### ۵- وادی القری

این ملک دیگر حضرت رسول (ص) در میانه راه شام و مکه یا مدینه است، که مشتمل بر چند قریه بوده، و البته تنها یک سوم از آن ملک پیامبر بوده است.

#### ۶- مهزور؛ و این بازاری در مدینه بوده است.

#### ۷- زمینی از اموال بنی نضیر در مدینه .

۷- زمینی از اموال بنی نضیر در مدینه (۱)

ص: ۲۱

---

۱- رجوع کنید به "الأحكام السلطانية" ماوردی: ص ۱۷۱-۱۶۸؛ و "الأحكام السلطانية" إبي يعلى، ص ۱۸۵-۱۸۱ (به نقل از مقدمه مرآه العقول، به قلم علامه عسکری، ص ۱۲۶).

## املاک حضرت زهرا(س)

حضرت زهرا(س) نیز املاک مختلفی داشتند که می توان آن ها را پس از رسول خدا(ص) بر سه گونه دانست:

نخست: املاکی که تا پایان عمر شریف حضرت رسول(ص) ملک آن حضرت بوده، و بعد از وفات ایشان به عنوان ارث به همسران و تنها فرزندش، حضرت فاطمه زهرا(س)، منتقل شده است.

دوم: املاکی که حضرت رسول اکرم(ص) در زمان حیات به آن حضرت تملیک فرموده بودند.

سوم: سهمی که از خمس ذوی القربای رسول خدا(ص) به آن حضرت می رسید.

به موجب منابع تاریخی، حضرت زهرا(س) در مقام طرح دعوا در مقابل آن چه ابوبکر انجام داد، به هر بخش از اموال و حقوق فوق اشاره کرده است.

ظاهراً پیامبر(ص) در زمان حیات خویش فدک را به حضرت زهرا(س) تملیک کرده اند.

شواهدی برای این ادعا وجود دارد. از جمله دستور عمر بن عبدالعزیز که فرمان داد آن را تنها به فرزندان حضرت فاطمه(س) بازگردانند؛ که اگر ارث می بود زنان پیامبر هم در آن شریک می شدند.



## برخورد خلفا با اموال حضرت زهرا(س)

پس از رسول خدا(ص) تلاش شد که اگر اموالی در اختیار فاطمه زهرا(س) و خانواده اوست از دست ایشان خارج شود، و اگر هنوز به ایشان نرسیده، دیگر به دست ایشان نرسد.

در واقع با املاک آن حضرت(س) برخورد سیاسی شد، زیرا اگر قرار بود این اموال در اختیار حضرت فاطمه زهرا و خانواده اش: باشد، بنی هاشم قدرت مالی پیدا می کردند. با غضب این اموال توان این خاندان برای عرض اندام در مقابل دستگاه خلافت تضعیف می شد.

ص: ۲۳

کسانی که پس از رسول خدا(ص) عهده دار حکومت شدند، در راستای سیاست منع خاندان پیامبر(ص) از حقوق مالی ایشان، اولاً- خمس را در غیر غنائم نادیده گرفتند، و ثانیاً در خمس غنائم هم، سهم الله و سهم رسول خدا و اقربای پیامبر: را ساقط کردند که بیان تفصیلی آن از حوصله بحث خارج است، و تنها خلاصه ای از این اقدامات را از کتاب های اهل سنت نقل می کنیم.

در "کتاب الخراج" ابی یوسف (۱) و "سنن النسائی" (۲) و بسیاری از کتب اهل سنت چنین آمده که پس از رحلت رسول خدا(ص) در دو سهم رسول خدا و اقربای پیامبر اختلاف پدید آمد؛ گویی سهم الله را اصلاً نادیده گرفته بودند. گروهی گفتند که سهم رسول، به خلیفه بعد از او می رسد، و دیگران گفتند که سهم ذوی القربی به خویشان و اقربای پیامبر می رسد، و گروهی دیگر معتقد شدند سهم ذوی القربی به خویشاوندان خلیفه پس از پیامبر می رسد. ایشان سهم یتام و مساکین و ابناء سبیل را هم از اختصاص بنی هاشم خارج کردند.

پس از این اختلافات، با هم اتفاق نظر پیدا کردند که این دو سهم را برای آن چه مصلحت جامعه اسلامی اقتضا می کند هزینه کنند، و مصلحت را در تهیه اسب و سلاح برای جنگ دیدند!

ابن عباس در نقلی که از او شده، می گوید: «جُعِلَ سَهْمُ اللَّهِ وَسَهْمُ رَسُولِهِ وَاحِدًا وَلِذِي الْقُرْبَى، فَجُعِلَ هَذَا السَّهْمَانِ فِي الْخَيْلِ وَالسَّلَاحِ؛ وَجُعِلَ سَهْمُ الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ لَا يُعْطَى غَيْرَهُمْ» (۳). یعنی پس از پیامبر(ص)، سهم خدا و سهم

ص: ۲۴

۱- کتاب الخراج، ص ۱۹

۲- سنن النسائی، ج ۷، ص ۱۲۸ به بعد.

۳- تفسیر طبری: ج ۱۰، ص ۶.

رسول یکی انگاشته شد، و این دو با سهم ذی القربی به تهیه اسب و سلاح جنگی اختصاص یافت. سهم ایتام و مساکین و ابن سبیل هم به آن ها داده شد.

دستگاه حاکمه پس از رسول خدا(ص) نتوانست قبول کند که خمس به سادات و ذوی القربی برسد، و لذا آیه را به مغانم جنگی تفسیر کردند(۱)، و در مورد تقسیم مغانم جنگی گفتند: سهم خدا به معنای اعطای سهمی به او نیست، و نام خدا به صورت تشریفی در این آیه ذکر شده، پس حق او به رسول الله می رسد، و الآن مصلحت اقتضا می کند که این اموال را مثل زکات برای جنگ و کشورگشایی و جهاد هزینه می کنیم. به موجب این ها در واقع خمس را از ماهیت خود خارج گشت و حکم آن به فراموشی سپرده شد. "سبیل الله" را هم منطبق بر دو چیز دانستند: اسلحه و اسب!

البته از جابر نقل شده: «كان يُحْمَلُ الخمس في سبيل الله ويعطى نائبه القوم فلما كثر المال جعله في غير ذلك»(۲) یعنی خمس را در سبیل الله مصرف می کردند و آن را به کسانی دادند که مبتلا به گرفتاری و مصیبتی بودند. البته بعد از آن که اموال جامعه اسلامی زیاد شد، آن را به مصارف دیگر رساندند.

ص: ۲۵

۱- شاید گفته شود وقتی دستگاه حاکم اصل خمس را ملک حاکم و از اموال حاکمیت، هر که باشد، و نه اهل بیت رسول خدا(ص)، دانست، تعمیم متعلق خمس به همه درآمدهای مردم به سود دستگاه حاکمیت بوده است. در جواب عرض می شود این درست است که این می توانست بر اموال حاکمیت بیفزاید، ولی از آن جا که غنائم تحت تسلط دستگاه حاکم بوده است - چرا که جنگی جز از مجرا و به خواست ایشان واقع نمی شده - ایشان در اخذ آن و تسلط بر آن با مشکلی مواجه نبودند؛ ولی این سلطه در بقیه اموال مردم وجود نداشت، و احياناً، بلکه علی القاعده، مردم آن را به اهل بیت پیامبر می پرداختند. این مطلوب دستگاه حاکم نبود، و لذا خمس را در غیر غنائم جنگی منکر شد.

۲- الخراج "ابی یوسف: ص ۲۳؛ و "أحكام القرآن" جصاص: ج ۳، ص ۶۱.

جالب است بدانیم وقتی در زمان عثمان که غنائم جنگی آن قدر زیاد شد که طلاها را با تبر تقسیم می کردند، او خمس را به خویشان و نزدیکان خود می داد! و داستان آن را همه می دانند.

اوضاع در عصر بنی امیه و بنی مروان نیز بر همین منوال بود تا خلافت عمر بن عبدالعزیز که قصد داشت به سنت رسول خدا(ص) عمل کند. پس از او دیگر خبری از خمس و عملکرد خلفای بعدی در این مورد وجود ندارد، و تنها بحث فدک مطرح بوده است.

ص: ۲۶

## عمر بن عبدالعزیز و حق فرزندان حضرت فاطمه(س)

عمر بن عبدالعزیز پس از رسیدن به خلافت - در سال ۹۹ هجری تصمیم گرفت حق فرزندان فاطمه زهرا(س) را به ایشان بازگرداند.

او برای انجام تصمیم خود دو کار انجام داد. یکی این که به قاضی مدینه، یعنی ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم، فرمان داد تحقیق کند که آیا "کُتیبه" یعنی دهی که ام ابراهیم در آن جا منزل داشت، جزو خمس رسول الله(ص) از خبیر بوده یا خالصه آن حضرت بوده است؟

به او پاسخ می دهند که آن ملک، خمس رسول خدا(ص) بوده است. بر این اساس عمر بن عبدالعزیز چهار یا پنج هزار دینار برای قاضی مدینه فرستاد و فرمان داد از منافع آن قریه هم ۵ هزار دینار بردارد، و همه را در میان بنی هاشم و فاطمیون تقسیم کند. (۱)

می گویند فاطمه دختر امام حسین(ع) پس از این ماجرا نامه ای به عمر بن عبدالعزیز نوشت، و این گونه از او تقدیر کرد: «لقد أخذت من کان لا خادم له واکتسی من کان عاریاً». عمر بن عبدالعزیز با دیدن این نامه خوشحال و مسرور شد. (۲)

کار دوم عمر بن عبدالعزیز در مورد فدک بود. یعقوبی می نویسد که او نامه ای به والی مدینه نوشت، و به او فرمان داد فدک را به فرزندان فاطمه(س) بازگرداند. والی مدینه نیز طی نامه ای که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده، از او پرسید که فدک را از چه کسی باز پس بگیرم، در حالی در میان آل عثمان و آل فلان یا آل فلان است؟! عمر بن عبدالعزیز در پاسخ او نوشت: «أما بعد، فإنی لو

ص: ۲۷

۱- طبقات ابن سعد: ج ۵، ص ۲۸۷-۲۸۸.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۵ ص ۲۸۸.

كُتِبَتْ إِلَيْكَ أَمْرُكَ بِذَبْحِ شَاهِ لَكُتِبَتْ إِلَيَّ أُمَّ جَمِيَاءَ أُمَّ قَرْنَاءَ؟! أَوْ كُتِبَتْ إِلَيْكَ تَذْبِيحُ بَقْرَةَ تَسْأَلُنِي مَا لُونَهَا؟!» یعنی "اگر به تو بنویسم گوسفندی را ذبح کن، خواهی پرسید آیا شاخ دار باشد یا بی شاخ؟! یا اگر بنویسم گاوی بکش، خواهی پرسید که رنگ آن چگونه باشد؟!" که اشاره دارد به داستان معروف ذبح بقره در زمان حضرت موسی و ایرادات بنی اسرائیلی قوم او!

و سپس گفت: «وَإِذَا وَرَدَ كِتَابِي هَذَا فَاقْسِمَهَا فِي وَلَدِ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ (ع)»<sup>(۱)</sup> یعنی هر وقت این نامه به دست رسید فدک را در میان فرزندان فاطمه از علی (ع) تقسیم کن.

از این رویداد تاریخی استفاده می شود نزد ایشان مسلم بوده که حضرت رسول (ص) فدک را به حضرت فاطمه (س) داده اند، چون اصلاً عمر بن عبدالعزیز نمی گوید در این مورد تفحص کن.

گفته شده که بنی امیه و گروهی از اهل کوفه نزد عمر بن عبدالعزیز رفتند و او را مورد عتاب قرار دادند و توبیخ نمودند، و به او گفتند کار شیخین را مورد هجوم قرار دادی! در این هنگام بود که او به ایشان گفت: "من می دانم، و شما جاهل هستید!" و سپس روایتی از رسول خدا (ص) برای ایشان نقل می کند که «فاطمه بضعه منی یسخطها ما یسخطنی، و یرضینی ما أَرْضَاهَا...»، و سپس می گوید من به خاطر این روایت، فدک را برگرداندم<sup>(۲)</sup>.

ص: ۲۸

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۳ چاپ مصر ۱۳۲۹.

۲- همان منبع

حضرت امیرالمؤمنین (ع) در مدت کوتاه خلافت خویش گرفتار نافرمانی و جنگ بودند، و جوی در جامعه به وجود آمده بود که فرصت و توانایی تغییر هیچ کدام از بدعت‌هایی که پیش از آن حضرت پدید بود، نیافتند.

حتی در مورد متعه و ازدواج موقت که از ایشان نقل شده: «اگر آن چه عمر بن الخطاب در منع متعه و ازدواج موقت کرد نمی شد، کسی جز انسان شقی و بدبخت زنا نمی کرد»<sup>(۱)</sup>، با این حال نتوانست ممنوعیتی را که خلیفه دوم در مورد آن اعلام کرده بود، تغییر دهد.

در منابع اهل سنت آمده است که خلیفه دوم وقتی دید مردم در مسجد به صورت انفرادی نافله می خوانند، خوشایندش واقع نشد و دستور داد این نماز در شب‌های ماه مبارک رمضان به جماعت خوانده شود، و سنت رسول خدا (ص) را که در زمان ابوبکر به همان روش ادامه داشت، تغییر داد!

این کار او و دیگر تغییرات و بدعت‌هایی که پس از رسول خدا (ص) در دین پدید آوردند، به این دلیل بود که ایشان خود را مجتهدی در کنار رسول خدا (ص) می دانستند و تقدسی برای سنت پیامبر قائل نبودند!

تاریخ نویسان نقل کرده اند که وقتی حضرت امام علی (ع) خواستند بدعت به جماعت خواندن نماز مستحبی در ماه رمضان را از میان بردارند، به فرزند گرامی خویش، امام حسن مجتبی (ع) دستور دادند که در مسجد کوفه مردم را از خواندن نماز ترویح به صورت جماعت منع کند. در این هنگام در میان مردم ولوله ای بپا خاست و فریاد "وا سُنَّ-تا عمر" به آسمان بلند گشت، و اوضاع طوری

ص: ۲۹

شد که حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) از این دستور منصرف شدند. جالب است که سنت پیامبر اکرم می تواند تغییر کند، ولی سنت عمر هرگز!

از تاریخ چنین بر می آید که بیشتر لشکر ۵۰ یا ۶۰ هزار نفری آن حضرت طرفدار خلفا بوده، و شیعه نبوده اند.

به همین دلیل بود که امام علی بن ابی طالب(ع) در مورد خمس نیز نتوانست کاری انجام دهد، و به همان ترتیبی که خلفای پیشین عمل می کردند، عمل کرد.

در تاریخ به کرات می بینیم که کسی از اصحاب پیامبر(ص) می خواست در برابر بدعت های دستگاه حاکمه بایستد و حکم واقعی الهی را بیان کند، و با او به شدت برخورد شد؛ چنان که ابوذر و دیگرانی که برای ابراز حقایق احکام الهی حرفی زدند، تبعید یا کشته شدند، و به کسی اجازه اظهار حق و واقعیت داده نشد. در مورد خمس همچنین بود.

از امام باقر(ع) درباره عملکرد حضرت امیرالمؤمنین امام علی(ع) در مورد سهم ذی القربی سؤال شد. آن حضرت در جواب فرمودند: «سلک به سبیل ابی بکر و عمر...» (۱)

ماحصل پاسخ این بود که چون در زمان آن حضرت، گرفتن و تقسیم صحیح خمس امکان نداشته، رویه و عملکرد حضرت بر طبق رویه خلفای قبلی بوده است.

همچنین از امام باقر(ع) پرسیدند که نظر امام علی(ع) درباره خمس چه بود؟ حضرت پاسخ فرمود: «کان رأیه فیه رأی أهل بیته ولکنه کره أن یخالف أبابکر

ص: ۳۰

---

۱- الخراج"، ص ۲۳؛ و "الأموال" ابو عبیده، ص ۳۳۲؛ و "أحكام القرآن" جصاص، ج ۳، ص ۶۳.



وعمر» (۱) یعنی نظر مبارک آن حضرت، در این باره همان نظر خاندانش بود، ولی کراهت داشت که با ابوبکر و عمر مخالفت کند.

بیهقی و دیگران نقل کرده اند که «ولکن کره أن يتعلق علیه خلاف أبي بكر وعمر» (۲) یعنی حضرت علی (ع) کراهت داشت عملکردی بر خلاف شیخین به او نسبت داده شود.

ص: ۳۱

---

۱- همان منابع.

۲- سنن البیهقی: ج ۶، ص ۳۴۳.

## خمس در زمان صادقین:

با توجه به این که موقعیت امیرالمؤمنین (ع) آن طور بود که در بخش قبل بیان شد، می توان تصور کرد که موقعیت دیگر ائمه: هم که تحت فشار بیشتری از سوی دستگاه حاکمه بودند، چطور بوده است؟

بله، اوایل امامت امام باقر (ع) مصادف با خلافت عمر بن عبدالعزیز بود که بر اساس سیاست های اتخاذ شده از سوی او اختناق کمتر، و فضا برای بیان احکام خمس آماده تر شد.

در این زمان، امام باقر (ع) به تدریج اصل موضوع خمس را مطرح، و ظاهراً آن را برای شیعیان خود اباحه و حلال فرمودند، و اقدام به اخذ آن نکردند.

پس از امام باقر (ع)، حکم خمس از سوی امام صادق (ع) در دو مرحله بیان شده است. در روایاتی که مربوط به دوران آغازین امامت آن حضرت است، موضوع اباحه خمس برای شیعیان مطرح شد؛ اما هنگامی که موقعیت برای بیان احکام واقعی و تفصیلی خمس فراهم گشت، حضرت حکم و جواب آن را بیان فرمودند، و حتی در برخی از روایات، آن حضرت منکر آن را مرتد اعلام فرمودند؛ و به همین ترتیب است که اثری از اباحه و تحلیل خمس در روایات اهل بیت در عصر امامت امام کاظم و امام رضا (ع) وجود ندارد.

در این دوره، زمینه پذیرش حق آن چنان آماده شده بود که مأمون خلیفه عباسی جلسه تشکیل می دهد و در این جلسه کسی را وکیل حضرت زهرا<sup>۳</sup>، و شخص دیگری را وکیل ابوبکر می کند تا درباره فدک بحث کنند، و در این جلسه وکیل حضرت زهرا (س) پیروز و غالب می شود. این نشان از این دارد که ائمه اطهار: در این دوره در بیان و تبلیغ احکام - که از آن جمله خمس است - آزادی بیشتری داشتند، و لذا به تبلیغ احکام تفصیلی آن پرداخته و ابعاد مختلف آن را کاملاً تبیین فرموده اند.

در زمان جاهلیت، حاکمان قبائل و اقالیم عرب از غنائمی که از غارت و جنگ با قبائل دیگر بدست می آمده - که البته عمده درآمد مردمان آن زمان نیز بوده است - حقی اختصاصی داشته اند که أحياناً به میزان یک چهارم کل غنائم می رسیده است. شخص حاکم این اختیار را داشته که این درآمد را در مصارف شخصی و حاکمیتی خود به کار گیرد.

اسلام اصل این قانون را با تغییراتی در موارد تعلق آن - که در فصول آتی به آن می پردازیم - پذیرفت، ولی اولاً این حق مالی حاکم را به خمس تقلیل داد، و ثانیاً آن را منحصرأً برای رسول خدا و اهل بیت معصوم او: مقرر داشت، و البته مصارفی برای آن مشخص نمود. این حکم ثابت شرعی نشان این بود که در نزد خداوند قرار است حاکمیت برای همیشه در دست این خاندان باشد.

با غضب خلافت از امیرالمؤمنین(ع) دستگاه حاکم اولاً نمی توانست این مطلب را تحمل کند که نشانه مشروعیت الهی حاکمیت اهل بیت پیامبر: و عدم مشروعیت هر حکومت دیگری در میان مردم وجود داشته باشد، و ثانیاً نمی توانست اجازه دهد این خاندان تمکن و اقتدار مالی ویژه ای داشته باشند، که این می توانست برای حاکمیت دستگاه خلافت ایجاد مزاحمت نماید.

از این جهت دستگاه حاکم، اولاً اختصاص خمس به اهل بیت را منکر شد و آن را متعلق به حاکمان - هر که باشند - دانست؛ و ثانیاً، سعی کردند موارد تعلق خمس را، به مانند زمان جاهلیت، محدود به غنیمت جنگی کنند، تا کاملاً امر خمس را در تحت تسلط خود داشته باشند.

جریانی که خلافت را به دست گرفت در راستای هدف فوق، به این هم اکتفا نکرد، بلکه هر آن چه را از طریق رسول خدا(ص)، چه در زمان حیات آن بزرگوار به دختر گرامیش حضرت زهرا(س) منتقل شده بود و چه مقداری که به عنوان ارث به ایشان می رسید، انکار و سلب مالکیت کرد. مال حضرت زهرا(س) می توانست پشتوانه خوبی برای اهل بیت عصمت باشد.

### اشاره

عناوین ذیل در این فصل مورد توجه است:

شبهات خمس در میان اهل سنت

ممنوعیت روایت در عهد خلفا

پیامبر از چه چیزهایی خمس دریافت کرده است؟

بخش اول: روایات اهل سنت

وجوب خمس در رکاز

رکاز چیست؟

سیوب چیست؟

خمس درآمد

بخش دوم: نامه های پیامبر(ص)

معنای خمس از دیدگاه اهل سنت

ص: ۳۴

در میان اهل سنت در عصر حاضر، دو گونه برخورد با حکم خمس دیده می شود.

نظر عده ای از ایشان انکار وجود حکمی به نام خمس می باشد که با عبارات و به اشکال مختلف بیان می شود.

اما عده بیشتری معتقدند که خمس تنها در غنائم جنگی واجب است، و به این گستردگی که در فقه شیعه مطرح شده - که خمس به هر درآمد و منفعتی تعلق گیرد - نیست. پیش از این نیز در فصل نخست دانستیم که موارد مصرف خمس پس از پیامبر(ص) تغییر یافت، و منحصر به تهیه هزینه لوازم جنگی شد، و سهم خدا، پیامبر، ذوی القربی و سادات و... از آن ساقط گشت.

در این فصل به بررسی خمس در منابع اهل سنت می پردازیم، تا روشن شود که آیا ادعای نبودن حکمی به نام خمس صحت دارد؟ و آیا خمس تنها در غنیمت های جنگی مصداق پیدا می کند، یا در منابع اهل سنت هم دایره موضوعاتی که خمس به آن ها تعلق می یابد گسترده تر از غنائم جنگی بوده است؟

پیش از آن که روایات وارد شده پیرامون خمس را در منابع اهل سنت مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم، باید به این مطلب مهم اشاره کنیم که روایات نقل شده از سوی اهل سنت مقدار بسیار اندکی از روایات صادر شده از حضرت رسول(ص) می باشد، زیرا نقل و نوشتن روایت پس از رحلت آن حضرت از سوی دستگاه حاکمه ممنوع شد، و این ممنوعیت نزدیک به یک قرن، تا خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت.

در کتاب طبقات ابن سعد، و کتاب های دیگر نقل می کنند که سختگیری در مورد این ممنوعیت به قدری بود که خلیفه دوم، عمر بن خطاب، کسانی را که روایات را گردآوری کرده بودند دعوت کرد، روایات ایشان را گرفت و آتش زد.<sup>(۱)</sup>

برخی از نویسندگان اهل سنت خواسته اند در صحت این روایات تاریخی تردید نمایند و بگویند چنین ممنوعیتی به وقوع نپیوسته است؛ ولی شواهد بسیاری از منابع خود ایشان موجود است که وقوع این رخداد را قطعی می نماید. باید گفت ریشه های جلوگیری از نقل و تدوین و حفظ سخنان پیامبر اکرم(ص) را باید در داستان "حسبنا کتاب الله" و "إن الرجل لیهجر" جستجو کرد.

از ابن عباس نقل شده و معروف است که عمر بن خطاب اجازه نداد سخنان رسول گرامی اسلام(ص) که در هنگام بیماری، پیش از رحلتشان، می خواستند بفرمایند، نوشته شود. عمر در برابر فرمان آن حضرت برای آوردن دوات و قلم و

ص: ۳۶

---

۱- طبقات ابن سعد: ج ۵، ص ۱۴۰، شرح حال قاسم بن محمد بن ابی بکر؛ و نیز مقدمه دارمی: ص ۱۲۶.

نوشتن وصایای ایشان مقاومت کرد و عبارت معروف "إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ" و "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ" را بر زبان راند (۱).

این واقعه تاریخی در صحیح بخاری چنین نقل شده است:

«عن ابن عباس قال: لَمَّا حَضَرَ النَّبِيُّ، وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ (ص): هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ. قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ۙ غَلَبَهُ الْوَجْعُ وَعِنْدَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ فَحَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. وَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ، وَمَا أَكْثَرَ اللَّغَطَ وَالْإِخْتِلَافَ. قَالَ (ص): قَوْمُوا عَنِّي، وَلَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ» (۲). یعنی هنگامی که موقع احتضار حضرت رسول (ص) بود، و عده زیادی از اصحاب - از جمله عمر بن خطاب - در محضر ایشان بودند، رسول خدا فرمودند: برای من ابزار نوشتاری بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که به موجب آن بعد از من گمراه نشوید. عمر گفت: بر پیامبر درد عارض شده، و ما برای هدایت کتاب خدا را داریم و کتاب خدا ما را بس است - یعنی نیازی به وصیت پیامبر نداریم! - و به دنبال آن بین حاضرین اختلاف شد. عده ای موافق و عده ای مخالف عمر بودن و این اختلاف اوج گرفت. پیامبر (ص) فرمودند: از نزد من بروید، که شایسته نیست در حضور من نزاع و اختلاف باشد.

در نقل دیگری که از این روایت شده، کلام عمر ذیلی هم دارد، به این صورت که زینب بنت جحش بعد از آن چه گذشت، گفت:

«... إِيْتَوَى رَسُولَ اللَّهِ بِحَاجَتِهِ. فَقَالَ عُمَرُ: أَسْكُتَنَّ فَإِنَّكَ صَوَاحِبُهُ، إِذَا مَرَضَ عَصْرَتَنَّ أَعْيُنُكَ وَإِنْ صَحَّ أَخَذَتَنَّ بَعْنَقَهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): هُنَّ خَيْرٌ مِنْكُمْ.» (۳) یعنی

ص: ۳۷

۱- صحیح بخاری: ج ۲، ص ۱۲۰، کتاب الجهاد باب جوائز الوفد؛ و نیز ج ۲، ص ۱۳۶، کتاب الجزیه، باب إخراج اليهود من جزيرة العرب؛ و صحیح مسلم: ج ۵، ص ۷۵ باب ترک الوصیه؛ و مسند احمد: حدیث ۱۹۳۵.

۲- صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۲، کتاب العلم، باب العلم.

۳- طبقات ابن سعد: ج ۲، ص ۲۴۴ - ۲۴۳، باب الكتاب الذي أراد أن يكتبه الرسول لأُمَّته.

زینب بنت جحش گفت حاجت رسول خدا را برآورده کنید. عمر گفت: ساکت باشید. شما همسران پیامبر وقتی مریش باشد چشم تنگ می کنید و اظهار ناراحتی می کنید و وقتی سالم باشد از گردنش آویزان هستید! رسول خدا در این هنگام فرمود: آن ها بهتر از شما هستند (۱).

پیش از این زمان هم مبارزه با نوشتن روایات حضرت رسول انجام می شده است؛ یعنی گروهی بودند که کارهایی می کردند تا احادیث نبوی نقل و ثبت نشود، و از این کار در زمان خود حضرت منع می کردند.

در روایتی نقل شده که عبدالله بن عمرو بن عاص سخنانی را که از حضرت می شنید، می نوشت. عده ای - که از ایشان نام برده نشده - او را مورد عتاب قرار دادند و از این کار جلوگیری کردند.

شاید بتوان گفت از این که نام مانع یا مانعین را ذکر نکرده اند معلوم می شود این شخص یا اشخاص در مدینه مشهور بوده، و معلوم بوده چه کسانی مدعی هستند که احادیث را نباید نوشت. این رویداد تاریخی را چنین نقل کرده اند که این عده به عبدالله بن عمرو بن عاص گفتند: "تکتب کل شیء سمعته من رسول الله، ورسول الله بشرٌ یتکلم فی الغضب والرضا؟!" عبدالله بن عمرو بن عاص می گوید: "فأمسکت عن الكتابه، فذکرت ذلک لرسول الله فأوماً یأصبغه إلی فیہ وقال: «أکتب، فوالذی نفسی بیده ما خرج منه إلا الحق»" (۲).

ص: ۳۸

۱- از این روایات ضمناً معلوم می شود که حضرت رسول اکرم ۹ در حال حیاتش می توانسته بنویسد، و اگر نمی توانسته قبل از نبوتش بوده، و شاید بتوان گفت ناتوانی از نوشتن در زمان نبوت عیب است، و پیش از آن عیب نیست.

۲- سنن دارمی: ج ۱، ص ۱۲۵ باب من رخص فی الكتابه من المقدمه؛ و سنن ابی داود: ج ۲، ص ۱۲۶ باب کتابه العلم؛ و مسند احمد: ج ۲، ص ۱۶۲ و ۲۰۷ و ۲۱۶.



مضمون روایت این است که آن عده عبدالله را مورد عتاب قرار دادند که آیا هر چه از رسول خدا می شنوی می نویسی؟! مگر نمی دانی که او هم بشری همچون دیگران است؟! گاهی غضب آلود است و چیزی می گوید، و گاهی خوشنود است و چیزی دیگر! عبدالله پس از این واقعه دست از نوشتن برداشت تا این که ماجرا را به حضرت رسول(ص) عرض کرد. در این جا بود که حضرت با دستانش به دهان مبارکشان اشاره کردند و فرمودند: بنویس، زیرا قسم به کسی که جانم در دستان اوست جز حق نمی گویم، و هر چه می گویم - به حکم آیه قرآن (۱) - چیزی جز وحی نیست.

آری، این جریان منحرف که در زمان حیات خود رسول خدا(ص) تلاش می کرد از او و کلماتش قداست زدایی کند و از نوشتن روایات و سخنان آن حضرت جلوگیری کند، پس از رحلت نبی مکرم اسلام(ص) قدرت گرفت و با شدت عمل هر چه بیشتر اهداف خود را دنبال کرد.

ذهبی در کتابش می گوید که این اختصاص به عمر نداشته، و ابوبکر هم در زمان خلافتش از نقل احادیث پیامبر اکرم(ص) منع کرده است. او این رویداد را چنین شرح می دهد:

«إن أبابكر جمع الناس بعد وفاه نبيهم فقال: إنكم تُحدّثون عن رسول الله أحاديث تختلفون فيها، والناس بعدكم أشدّ اختلافاً فلا تحدّثوا عن رسول الله شيئاً فمن سألكم فقولوا بيننا وبينكم كتاب الله فاستحلّوا حلاله وحرموا حرامه» (۲) یعنی ابوبکر بعد از وفات پیامبر(ص)، مردم را جمع کرد و گفت: شما احادیثی را از رسول خدا نقل می کنید که در آن اختلاف دارید، و این اختلاف بعد از شما شدیدتر می شود.

ص: ۳۹

---

۱- مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (النجم: ۳) .

۲- تذکره الحفاظ ذهبی: ج ۱، ص ۳-۲ در شرح حال ابوبکر.

پس از رسول خدا چیزی نقل نکنید و هر گاه با مسأله ای مواجه شدید بگویید "بیننا و بینکم کتاب الله" و تنها حلال قرآن را حلال، و حرام آن را حرام بدانید.

کار به این جا ختم نشد، بلکه عمر بن خطاب برخی از اصحاب رسول خدا(ص)، همچون ابن مسعود و ابودرداء و ابومسعود انصاری، را به جرم این که از رسول خدا(ص) زیاد نقل روایت می کردند، سه روز حبس و زندانی کرد (۱).

قرطه بن کعب می گوید: عمر ما را به عراق فرستاد. روزی که از مدینه بیرون می رفتیم به مشایعت ما آمد، و با ما حرکت کرد تا به صرار، که منطقه ای در حومه مدینه است، رسیدیم. در آن جا رو به ما کرد و پرسید: آیا می دانید چرا شما را مشایعت کردم؟ پاسخ گفتیم: خواسته ای ما را مشایعت نموده و تکریم نمایی. عمر به ما چنین گفت: علاوه بر این، کاری با شما داشتم. شما نزد مردم شهری می روید که صدای ایشان به خواندن قرآن همچون صدای زنبوران عسل در کندو بلند است. پس ایشان را از این کار با روایت احادیث از رسول خدا ۹۱ بازمدارید. در این صورت من نیز شریک شما هستم. قرطه می گوید: از آن پس روایتی از رسول خدا نقل نکردم (۲).

این ممنوعیت باقی بود تا زمان عمر بن عبدالعزیز، که او از نقل و نگاشتن روایات رفع منع کرد، و به مردم مدینه نوشت که در روایات رسول خدا(ص) نظر کنید و آن ها را بنویسید؛ چون می ترسم علم کهنه شود و اهل آن از دنیا بروند.

گفته شده که ابن شهاب زهری نخستین کسی بود که به فرمان عمر بن عبدالعزیز به تدوین حدیث پرداخت، و این کار در رأس سده نخست هجری بود. پس از آن بود که تدوین و نگارش روایات فزونی گرفت (۳).

ص: ۴۰

---

۱- تذکره الحفاظ ذهبی: ج ۱، ص ۷ در شرح حال عمر.

۲- تذکره الحفاظ " ذهبی: ج ۱، ص ۵-۴ .

۳- فتح الباری: ج ۱، ص ۲۱۸.

با توجه به این واقعیت تاریخی که نزدیک به یک قرن نگارش و تنظیم و تدوین روایات در جامعه اسلامی ممنوع بوده است، به راحتی می توان درک کرد که چرا از آن حضرت و امیرالمؤمنین(ع) درباره خمس روایات اندکی بدست ما رسیده است؛ خصوصاً که دستگاه حاکمه در مورد خمس انگیزه های خاص داشت، و پس از آزادی نگارش و تدوین روایات نیز وضعیت خمس در عملکرد رسمی و حکومتی همانند قبل باقی ماند.

ص: ۴۱

با همه این تفاسیل، عرض می شود روایات و شواهد تاریخی مختلفی در منابع اهل سنت مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم و... وجود دارد که نشان می دهند شخص نبی اکرم(ص)، به صراحت حکم خمس را تبلیغ کرده، و به مسلمانان دستور داده خمس درآمدهای خود را پرداخت کنند.

همین منابع ثابت می کنند که واژه "غنیمت" به کار رفته در آیه خمس به غنائم جنگی اختصاص ندارد، بلکه عام است و همه درآمدها را شامل می شود. بنابر این لازم است منابع اهل سنت را مورد کنکاش قرار دهیم تا این مطلب برای کسانی که به دنبال حقیقت هستند کاملاً روشن و معلوم شود.

### پیامبر از چه چیزهایی خمس دریافت کرده است؟

بررسی روایات نقل شده در منابع اهل سنت نشان می دهد که رسول اکرم(ص) تنها از غنائم جنگی خمس دریافت نکرده اند، بلکه أحياناً دستور فرموده اند که مردم از دیگر درآمدهای خود، مثل درآمدهای بدست آمده از معدن و گنج، نیز خمس پرداخت کنند.

نقل شده که وقتی نبی اکرم(ص) حضرت علی را برای دریافت "حق الله والرسول" به یمن فرستاد، امیرالمؤمنین(ع) با اموالی به مدینه بازگشت، و در میان آن اموال خاک معدن طلایی بود، که آن را در ظرفی از پوست حیوان پر کرده بودند، و حضرت آن را بین چهار نفر تقسیم فرمود (۱).

مسئلاً این اموال صدقه یا زکات نبوده، بلکه یا خود آن ها مالی بوده که خمس به آن ها تعلق گرفته، و یا از منافع کار دیگری بوده است. این نکته زمانی آشکارتر می شود که توجه کنیم قبایل یمن ایمان آورده بودند، و کسانی که ایمان

ص: ۴۲

---

۱- صحیح بخاری: ج ۵، ص ۱۳۴، باب بعث علیّ إلى الیمن؛ و سنن النسائی ج ۲، ص ۳۵۹.

می آورند چنین نیست که مثل زمان جاهلیت از راه غارت قبائل دیگران در آمدی به دست آوردند. مؤمنین غنیمت را جز از راه جهاد بدست نمی آوردند و جهاد ایشان جز به دستور و نظارت رسول خدا(ص) نبوده است. با توجه به دوری منطقه یمن می توان گفت احتمال این که اموال مزبور، خمس غنائم جنگی بوده باشد، منتفی است.

منابع موجود درباره خمس در میان اهل سنت بر دو قسم هستند:

الف- روایاتی که از آن حضرت نقل شده و عملکرد آن حضرت را نشان می دهند، و در آن ها خمس به عنوان هایی با ذکر نام تعلق یافته است.

ب- نامه ها و فرمان های آن حضرت که با عنوان مکاتیب نقل شده اند، و در آن ها هنگامی که دستور به پرداخت خمس می دهند، آن را به طور مطلق به کار می برند؛ یعنی قرینه ای بر اختصاص خمس به غنائم جنگی در آن نیست.

### **بخش اول: روایات اهل سنت**

#### **اشاره**

در روایات نقل شده از رسول اکرم(ص) از طریق اهل سنت، وجوب خمس به عنوان های مختلفی تعلق یافته است؛ که برخی از آن ها عبارتند از:

• رکاز

• کنز

• سیوب

• خمس درآمد

ص: ۴۳

در منابع اهل سنت روایات بسیاری یافت می شوند که حاکی از وجوب خمس در "رکاز" است، که برخی از آن ها را نقل می کنیم.

روایت نخست: احمد بن حنبل در مسند، و ابن ماجه در سنن خویش، از ابن عباس نقل کرده-اند: «قضی رسول الله (ص) فی الرکاز الخمس»<sup>(۱)</sup> یعنی رسول خدا در رکاز حکم به خمس فرمودند.

روایت دوم: مسلم، بخاری، ابوداود، ترمذی و مالک از ابوهریره نقل کرده اند: «العجماء جرحها جباراً، والمعدن جباراً»<sup>(۲)</sup>، و فی الرکاز الخمس»<sup>(۳)</sup>

توضیح این که در عصر جاهلیت وقتی کسی در معدن می مرد، دیه اش را از مردم می گرفتند، و همین طور اگر حیوانی اهلی مثل اسب، انسانی را می کشت، ولو صاحبش در نگهداری و بستن او کوتاهی نکرده باشد، دیه اش را از صاحبش می گرفتند. حضرت در این روایت این قانون جاهلی را از میان برداشته و فرموده اند این موارد دیه ندارند، و به همین مناسبت حکم معدن را نیز بیان کرده اند.

ص: ۴۴

---

۱- مسند احمد: ج ۱، ص ۳۱۴؛ و سنن ابن ماجه: ص ۸۳۹.

۲- "العجماء" به معنای حیوان است؛ و "جبار" به معنای هدر است، یعنی خسارتی که لزوم جبران ندارد.

۳- صحیح مسلم: ج ۵، ص ۱۲۷، باب الحرج العجماء والمعدن؛ و صحیح بخاری: ج ۱، ص ۱۸۲، باب فی الرکاز الخمس (در برخی چاپ ۶-ها ج ۲، ص ۱۰۹)؛ و سنن ابی داوود: ج ۲، ص ۲۵۴، کتاب الحدود، باب من قتل عمیا بین قوم؛ و ج ۲، ص ۷۰، باب ما جاء فی الرکاز؛ و سنن ترمذی: ج ۳، ص ۱۳۸، باب ما جاء فی العجماء جرحها جبار و فی الرکاز الخمس؛ و سنن ابن ماجه: ص ۸۰۳، کتاب اللقطه، باب من أصاب رکازاً؛ و "الموطأ": ج ۱، ص ۲۴۴، باب زکاه الشركاء؛ و مسند احمد: ج ۲، ص ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۷۴، ۲۸۵، ۳۱۹، ۳۸۲، ۳۸۶، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۹، ۵۰۱ و ۵۰۷.

پس روایت شاهد بسیار خوبی است که در زمان نبی اکرم(ص) خمس از غیر غنائم هم دریافت می شده، و غنیمت دارای مفهومی مطلق است که معدن هم یکی از مصادیق آن می باشد.

روایت سوم: احمد بن حنبل از انس بن مالک نقل کرده است: «قال: خرجنا مع رسول الله(ص) إلى خيبر فدخل صاحب لنا إلى خربة يقضى حاجته فتناول لبنه ليستطيب بها فانهارت عليه تبراً فأخذها فأتى بها النبي(ص) فأخبره بذلك. قال: زنها. فوزنها فإذا مائتا درهم. فقال النبي: هذا ركاز، وفيه الخمس»<sup>(۱)</sup> یعنی با رسول خدا(ص) به سوی خیبر خارج شدیم. یکی از همراهان به قصد قضای حاجت به خرابه ای رفت. برای تطهیر خشتی را برداشت که ناگاه تبری بر او فرو ریخت. آن را به نزد رسول خدا آورد. حضرت به او فرمودند آن را وزن کن. مقدار آن دویست درهم بود. نبی اکرم فرمود: این رکاز است و خمس دارد.

تبر - به کسر تاء و سکون باء - قطعه طلا و نقره را می گویند، قبل از آن که ضرب سکه یا تبدیل به زینت شده باشد. این تعبیر گاهی در مورد قطعات غیر طلا و نقره از دیگر معدنیات هم بکار می رود.

روایت چهارم: در مسند احمد آمده است: «إن رجلاً من مُزَيْنَةَ سأل رسول الله مسائل جاء فيها: فالكثر نجده في الخرب والآرام؟ فقال رسول الله(ص): فيه وفي الركاز الخمس»<sup>(۲)</sup> یعنی فردی از قبیله مزینه از رسول خدا سؤالاتی کرد؛ از جمله

ص: ۴۵

- 
- ۱- مسند احمد: ج ۳، ص ۱۲۸؛ و مجمع الزوائد: ج ۳، ص ۷۷، باب فی الركاز والمعادن؛ و مغازی الواقدی: ص ۶۸۲
  - ۲- مسند احمد: ج ۲، ص ۱۸۶ و ۲۰۲ و ۲۰۷، باب الكثر تجده فی الخرب والآرام. این روایت به هفت طریق نقل شده که عبارتند از انس بن مالک، عباد بن صامت، جابر بن عبدالله (به صورت مرسل)، ابن عباس، عبدالله بن عمرو، و عمرو بن عوف المزنی. این روایت هم چنین در سنن ترمذی: ج ۱، ص ۲۱۹، باب لقطه از کتاب الزکاه نقل شده است.

درباره گنجی که در خرابه ای می یابیم؟ رسول خدا فرمود: در گنج و در رکاز خمس واجب است.

توضیح کلمه "آرام" آن که در گذشته جاده های میان شهرها به صورت امروزی نبود، و مسیرها در اثر حوادث طبیعی به مرور زیر خاک و شن و... ناپدید می شدند، خصوصاً در بیابان های شن زار. برای جلوگیری از این مشکل، در فاصله های معین، از قطعات سنگ، تپه ای می ساختند که طوفان شن و باد و حوادث طبیعی دیگر آن را نریزد، و علامتی باشد برای پیدا کردن راه و مسیر، تا مسافران گم نشوند. گاهی برخی از مسافران اموال خود را زیر این تپه ها که در زبان عرب به آن ها "آرام" گفته می شد دفن می کردند، و أحياناً به فراموشی سپرده می شد تا این که این اموال بعدها به صورت گنج پیدا می شد.

روایت پنجم: احمد بن حنبل از شعبی از جابر از رسول خدا ۹۱ نقل کرده که فرمود: «و فی الرکاز الخمس» (۱)

روایت ششم: احمد بن حنبل از عباده بن صامت از رسول خدا (ص) نقل کرده: «و قضی فی الرکاز الخمس» (۲)

### رکاز چیست؟

لسان العرب در تعریف رکاز می گوید: «قَطْعُ ذَهَبٍ وَفِضَةٍ تَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ أَوْ الْمَعْدِنِ» (۳) که ظاهرش این است که رکاز هم در گنج استعمال می شود، و هم در معدن.

ص: ۴۶

---

۱- مسند احمد: ج ۳، ص ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۵۶ و ۳۵۳ - ۳۵۴.

۲- مسند احمد: ج ۵، ص ۳۲۶.

۳- لسان العرب: ج ۵، ص ۳۰۰.



روایت دومی که در بخش قبل نقل شد - یعنی حدیث "العجماء..." - در بعضی نقل ها ذیلی دارد که از حضرت معنای رکاز را سؤال می کنند:

«قيل له: ما الركاز يا رسول الله؟ قال: الذهب والفضه الذي خلقه الله في الأرض يوم خلقت»<sup>(۱)</sup>

رکاز گاهی به معنای گنج بکار می رود؛ یعنی در معنای طلا و نقره و مثل آن که توسط انسانی در زمین یا لای دیواری دفن شده و صاحب آن پیدا نشود، و أحياناً توسط دیگران کشف گردد. ولی به طور قطع این کلمه در مورد معدن هم بکار رفته است. در این روایت، رکاز به معدن تفسیر شده است. در روایت چهارم هم رکاز و کنز (گنج) در برابر هم قرار گرفته اند. نتیجه آن که لااقل رکاز معنای دیگری غیر از گنج هم دارد، و گرنه روایت معنای درستی نخواهد داشت.

با ملاحظه این روایت و سخن صاحب لسان العرب شاید بتوان گفت رکاز به معنایی است که می تواند هم بر گنج و هم بر معدن صدق کند، و به حسب مورد می بایست مراد متکلم را یافت.

### سیوب چیست؟

یکی دیگر از عناوینی که در روایات رسول اکرم (ص)، خمس به آن تعلق گرفته، "سیوب" است. "سیوب" جمع "سَيَب" است که در لغت به معنای جود و عطا و نیکی است.

در کتاب نه‌ایه اللغة آمده است: «و فی کتابه - أي کتاب رسول الله - لوائل بن حجر<sup>(۲)</sup>: فی السُّیوب الخمس».

او در بیان معنای این واژه می نویسد:

ص: ۴۷

---

۱- کتاب خراج ابویوسف: ص ۲۶، ط قاهره ۱۳۴۶ هـ - .

۲- نام رئیس قبیله ای از یمن است.

«وقيل: السيوب عروق الذهب والفضة يسبب في المعدن، أي تتكوّن فيه وتظهر...» یعنی سیوب رگه های طلا و نقره ای است که در معدن پدید می آید و آشکار می شود.

ایشان سپس از زمخشری نقل می کند:

«السُّيُوبُ جَمْعُ سَيْبٍ يَرِيدُ بِهِ الْمَالُ الْمَدْفُونُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَوْ الْمَعْدِنُ لِأَنَّهُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ عَطَائِهِ لِمَنْ أَصَابَهُ» (۱)

خلاصه این که "سَيب" مال مدفون از قدیم الايام - یعنی گنج - و یا معدن را گویند، و بدان سبب به آن "سَيب" گفته شده که گنج و معدن عطیه الهی است؛ یعنی گویا خدا آن را به کسانی که آن ها را کشف می کنند، مرحمت فرموده است.

با این حساب، سیوب شامل معدن هم می شود.

### خمس در آمد

در میان مکتوبات حضرت رسول (ص) روایتی نقل شده که چون نامه و فرمان نیست، بلکه سخنان حضرت است که ایشان املا فرموده و دیگران نوشته اند، آن را به صورت جداگانه نقل می کنیم.

«إِنْ وَفَدَ عَبْدِ الْقَيْسِ لَمَّا قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) إِنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ الْمُشْرِكِينَ مِنْ مُضَرٍّ وَإِنَّا لَأَنْصِلُ إِلَيْكَ إِلَّا فِي أَشْهَرِ حُرْمٍ فَمَرْنَا بِجُمْلِ الْأَمْرِ إِنْ عَمَلْنَا بِهِ دَخَلْنَا الْجَنَّةَ وَنَدَعُو إِلَيْهِ مِنْ وِرَاءِنَا. قَالَ: أَمْرُكُمْ بِأَرْبَعٍ وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ. أَمْرُكُمْ بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ،

ص: ۴۸

وهل تدرون ما الإيمان بالله؟ شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة وتُعطوا الخمس من المَغْنَم...» (۱)

داستان از این قرار است که گروهی از قبایل ربیعہ به نام عبدالقیس خدمت حضرتش (ص) رسیدند و عرض کردند بین ما و شما را طائفه مُضَر که مشرک هستند فاصله انداخته، و آن ها نمی گذارند از مقر خود بیرون بیاییم و فقط در ماه های حرام می توانیم حضور شما مشرف شویم. پس برای ما جملاتی بفرماید تا با عمل به آن ها به بهشت برویم. حضرت رسول هم آن ها را به چهار چیز امر کردند: ایمان به خدا، اقامه نماز، دادن زکات و خمس از مغنم.

اگر به این نکته توجه کنیم که سؤال کنندگان در محاصره بوده و نمی توانستند از مقر خود بیرون آیند، و خودشان در سؤال تصریح کرده اند که جز در ماه های حرام نمی توانیم از مقر خویش بیرون بیاییم، و همچنین با توجه به این که مسلمان بوده و جنگ و غارت نمی کردند، و طبیعتاً جهاد نیز برایشان امکان نداشته است، معلوم می شود که "مغنم" در سخنان حضرت رسول (ص)، نمی توانسته به معنای غنیمت جنگی بوده باشد؛ که در این صورت توصیه های حضرتش بیهوده می شد! این کافی است تا نشان دهد حضرتش کلمه "مغنم" را در معنای مطلق درآمد و منافع اراده کرده است.

### بخش دوم: نامه ها و فرمان های پیامبر (ص)

#### اشاره

حضرت رسول (ص) در طول زندگانی خویش نامه ها، عهدنامه ها و فرمان هایی نوشته اند که در منابع مختلف به طور پراکنده نقل شده، و در کتاب های مستقلی گردآوری شده اند. از جمله این کتاب ها می توان به کتاب های "مکاتیب الرسول"

ص: ۴۹

---

۱- صحیح بخاری: ج ۱، ص ۱۶؛ و ج ۴، ص ۲۰۵ (والله خلقکم وما تعملون) از کتاب توحید؛ و ج ۳، ص ۵۳؛ و صحیح مسلم: ج ۱، ص ۳۵ و ۳۶، باب الأمر بالإیمان؛ و سنن نسایی: ج ۲، ص ۳۳۳؛ و مسند احمد: ج ۳، ص ۳۱۸؛ و ج ۵، ص ۱۳۶.

و "مدینه البلاغه" اشاره کرد، که مرحوم شیخ علی احمدی میانجی و مرحوم شیخ موسی زنجانی آن ها را گردآوری و تدوین کرده اند، و بارها به چاپ رسیده است.

در مکاتیب الرسول ۱۶ مکتوب، و در مدینه البلاغه حدود ۱۲ یا ۱۳ مکتوب به موضوع بحث ما می پردازند. این نامه ها از منابع اهل سنت نقل، و مدارک آن ها از منابع شیعی هم استخراج شده است (۱).

مکتوب نخست: ابن هشام، طبری و ابن کثیر عهدی را از آن حضرت نقل کرده اند که رسول خدا(ص) هنگامی که عمرو بن حزم را برای تبلیغ به یمن فرستاد برایش نگاشت، و ما آن را از کتاب "فتوح البلدان" بلاذری نقل می کنیم.

«بسم الله الرحمن الرحيم هذا بيان من الله ورسوله. "يا أيها الذين آمنوا أوفوا بالعقود" عهد من محمد النبي رسول الله لعمر بن حزم حين بعثه إلى اليمن؛ أمره بتقوى الله في أمره كله وأن يأخذ من الغنائم خمس الله وما كتب على المؤمنين من الصدقة من العقار...» (۲) یعنی "بسم الله الرحمن الرحيم" این بیانی از جانب خدا و رسول او است. "یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود". این عهدنامه ای است از سوی محمد پیامبر و رسول خدا به عمرو بن حزم هنگام اعزام او به یمن. پیامبر او را به تقوای خدا در همه تکالیف او امر می کند، و این که از غنائم خمس را در راه خدا بدهد؛ همان طور که بر مؤمنین صدقه از زمین هایشان را فرمان داده است.

ص: ۵۰

۱- در مکاتیب میانجی از ۲۰۶ تا ص ۳۹۷، نامه های شماره ۳۱-۳۲-۳۸-۵۴-۶۹-۶۲-۶۳-۷۰-۷۱-۷۲-۷۴-۹۸-۱۰۴-۱۰۵-۱۱۳، چاپ بیروت، که مدارک آن ها را از بحار و مناقب شهر آشوب هم آورده است؛ و هم چنین در مدینه البلاغه مرحوم زنجانی در ج ۲، ص ۲۶۸ تا ص ۳۴۴. ابن سعد نیز در جلد اول از کتاب طبقات خویش در ص ۲۶۹ تا ص ۳۰۰ این نامه ها را به صورت پراکنده آورده است.

۲- فتوح البلدان: ج ۱، ص ۸۴، باب الیمن؛ سیره ابن هشام: ج ۴، ص ۲۶۵ و ۲۶۶؛ تاریخ طبری: ج ۱، ص ۱۷۲۷ و ۱۷۲۹؛ تاریخ ابن کثیر: ج ۵، ص ۷۶؛ و کتاب الخراج ابی یوسف: ص ۸۵ و...

در این فرمان مراد از خمس غنایم، خمس مطلق منافع است، چرا که مسلمانان یمن حتی با اذن پیامبر نیز امکان جنگ نداشتند تا گفته شود که مقصود پرداخت خمس غنائم جنگی است.

مکتوب دوم: نامه ای است که حضرت برای سعد هذیم از قضاعه و جذام، به صورت مشترک نوشته، و در آن احکام صدقه را آموزش داده و به ایشان فرمان داده بود که صدقه و خمس را به فرستادگانش (أبی و عنبسه) یا کسی که آن ها می فرستند، پرداخت کنند.

«ما کتب لسعد هذیم من قضاعه و الی جذام، کتاباً واحداً یعلمهم فرائض الصدقه و أمرهم أن یدفعوا الصدقه والخمس الی رسولیه أبی و عنبسه أو من أرسلاه» (۱) یعنی این فرمان واحدی است برای سعد هذیم از عشیره قضاعه و برای عشیره جذام، که در آن فرائض صدقه را تعلیم می دهد، و امر به دادن صدقه و خمس به نمایندگان پیامبر یعنی "أبی" و "عنبسه" و یا نمایندگان آن ها می کند.

در این مکتوب کلمه مغانم یا غنائم نیامده تا تصور شود تنها مربوط به غنائم جنگی است، بلکه در آن تنها امر به پرداخت زکات و خمس شده است. این توضیح برای برداشت کامل از بعضی مکتوبات آتی هم باید مورد توجه باشد.

در بعض مکاتیب هم آمده است که افراد دارا و ثروتمند از اضافه مالشان به فقراء بدهند، که این هم جز بر خمس نمی تواند حمل شود، چرا که پرداخت واجب مالی در اسلام یا خمس است و یا زکات، و غیر این دو چیز واجب دیگری نداریم، تا حمل بر آن شود. از طرفی موارد زکات محدود و مشخص است، پس این مورد لزوماً خمس خواهد بود.

ص: ۵۱

مکتوب سوم: مکتوبی است که حضرت برای مالک بن أحمَر جُدَامی و مسلمانانی که از او پیروی می کردند نگاشته است، و در آن می فرماید:

«أماناً لهم ما أقاموا الصلاة واتبعوا المسلمين وجانبوا المشركين وأدوا الخمس من المغنم وسهم الغارمين و...»<sup>(۱)</sup> یعنی این امانی برای آن ها است مادامی که نماز پیا دارند و تبعیت از مسلمانان کنند و از مشرکین دوری گزینند و خمس از مغنم و سهم غارمین (یعنی زکات) را پردازند و ...

مکتوب چهارم: این مکتوب را حضرت برای فجیع بن عبدالله و تابعان او نگاشته اند:

«من محمد النبي للفيجيع ومن تبعه وأسلم وأقام الصلاة وآتى الزكاة وأطاع الله ورسوله وأعطى من المغنم خمس الله ونصر النبي...»<sup>(۲)</sup> یعنی این مکتوب از سوی محمد نبی به فجیع و تابعان او است که مسلمان شده و نماز پیا می دارند و زکات می پردازند و اطاعت خدا و رسول او می کنند و از مغنم خود خمس می دهند و یاری پیامبر می کنند ...

مکتوب پنجم: حضرت برای أسبذین چنین نگاشته اند:

«من محمد النبي رسول الله لعباد الله الأسبذيين... وآتوا الزكاة وأطاعوا الله ورسوله وأعطوا حقَّ النبي...»

گفته شده که أسبذی نسبت ایشان است به قریه ای در نزدیکی مدینه به نام "هَجْر"؛ یعنی این مکتوب به قومی نوشته شده که از آن قریه بوده اند.

ص: ۵۲

---

۱- اسد الغابه: ج ۴، ص ۲۷۱.

۲- طبقات ابن سعد: ج ۱، ص ۳۰۴ و ۳۰۵.

در این مکتوب زکات را جدای از حق رسول اکرم ذکر کرده است که معلوم می شود مقصود همان خمس می باشد. در این جا هم سخن از مغنم و غنیمت نیست تا کسی از آن اختصاص خمس به غنائم استفاده کند.

مکتوب ششم: نامه ای است که حضرت در آن چنین نگاشته اند:

«لمن أسلم من حَيْدَسٍ وَلِخَمٍّ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَأَعْطَى الزَّكَاةَ وَأَعْطَى حِطَّ اللَّهِ وَحِطَّ الرَّسُولَ...» (۱) یعنی این مکتوبی است برای مسلمانان دو قبیله حیدس و لخم و کسانی که اقامه نماز کنند و حقوق خدا و رسول را می پردازند و ...

مخاطب این مکتوب با عنوان "لِمَنْ" مشخص شده، یعنی "برای هر فردی"، حتی اگر گروه و قومی نباشد، پس دیگر معنا ندارد بگوییم فقط بهره و حظ رسول خدا از غنائم جنگی مد نظر بوده است، چون مخاطب قوم و قبیله نیست که جنگ کند. جنگ کار قوم است و نه فرد.

مکتوب هفتم: رسول اکرم (ص) برای جناده الأزدی و قوم و پیروانش نگاشته اند:

«... ما أقام الصلاة وآتوا الزكاة وأطاعوا الله ورسوله وأعطوا من المغانم خمس الله وسهم النبي...» (۲)

مکتوب هشتم: آن حضرت (ص) برای بنی معاویه بن جَرَوَل الطائى نوشتند:

«... لمن أسلم منهم وأقام الصلاة وآتى الزكاة وأطاع الله وأعطى من المغانم خمس الله وسهم النبي وفارق المشركين وأشهد على إسلامه أنه آمن بأمان الله

ص: ۵۳

---

۱- طبقات ابن سعد: ج ۱، ص ۲۶۶.

۲- طبقات ابن سعد: ج ۱، ص ۲۷۰، باب ذکر بعثه رسول الله (ص) بکتابه؛ و هم چنین ج ۱، ص ۳۰۰ در شرح حال جناده.

ورسوله وأن لهم ما أسلموا عليه» (۱) یعنی [مکتوبی] برای هر کس از بنی معاویه بن حروث طائی که اسلام آورد و اقامه نماز کرد و زکات پرداخت و اطاعت خدا نمود و از مغانم خمس خدا و سهم پیامبر را پرداخت و از مشرکین دوری گزید و بر اسلام خود شاهد گرفت که او در امان خدا و رسول او قرار دارد و از حقوق مسلمانی برخوردار است.

همچنین حضرت نامه ای به بنی جَوین طائی با اختلافی اندک نگاشتند:

«لمن آمن منهم بالله وأقام الصلاه وآتی الزکاه وفارق المشرکین وأطاع الله ورسوله وأعطی من المغانم خمس الله وسهم النبئی و...» (۲)

مکتوب نهم: در نامه ای که حضرت (ص) برای جُهیَنه بن زید نوشتند، چنین آمده است:

«إنّ لكم بطون الأرض وسهولها وتلاع الأودية وظهورها علی أن ترعوا نباتها وتشربوا ماءها علی أن تؤدّوا الخمس و...» (۳) یعنی [حال که مسلمان شدید] سخت و هموار زمین و دره و بلندی های آن برای شما است و می توانید از نباتش برای چرا، و از آبش برای شرب استفاده کنید، به این شرط که خمس پردازید و ...

مکتوب دهم: این نامه را حضرت برای ملوک حمیر نوشته اند که در آن آمده است:

«أمّا بعد فإن الله هداکم بهدایتة أن أصلحتم وأطعتم الله ورسوله وأقمتم الصلاه وآتیتم الزکاه من المغانم خمس الله وسهم النبئی وصفیته وما کتب علی المومنین من

ص: ۵۴

---

۱- طبقات ابن سعد: ج ۱، ص ۲۶۹، دارالفکر.

۲- همان منبع.

۳- مجموعه الوثائق السیاسیه: ص ۱۴۲، شماره ۱۵۷ به نقل از "جمع الجوامع" سیوطی.



الصدقه...» (۱) یعنی اما بعد، براستی که خداوند شما را به هدایت خود مفتخر ساخت که به راه صلاح وارد شدید و اطاعت خدا و رسول او کردید و نماز گزاردید و زکات از مغانم، یعنی خمس خدا و سهم رسول و آن چه خاص او را بود، و همچنین آنچه از صدقات بر شما واجب بود، را پرداخت کردید ...

با توجه به آن چه در فصل آتی به تفصیل می آید که واژه "زکات" در ادبیات قرآن و روایات به معنی زکات اصطلاحی در امروز نبوده، بلکه به معنای مطلق حقوق مالی بوده و شامل خمس هم می شده، معنای روایت روشن می-شود. در این روایت، ذکر خاص - (سهم النبئ) - بعد از عام - (الزکاه من المغانم) - صورت گرفته است.

مکتوب یازدهم: حضرت برای بنی ثعلبَه بن عامر می نویسند:

«من أسلم منهم وأقام الصلاة وآتى الزکاه وخمس المغنم وسهم النبئ والصفایا فهو آمن بأمان الله» (۲)

مکتوب دوازدهم: برای بنی زُهیر العُکَلیین نوشته اند:

«إنکم إن شهدتم أن لا الله إلا الله وأن محمداً رسول الله فأقمتم الصلاة وآتیتم الزکاه وأدیتم الخمس من المغنم وسهم النبئ و...»

(۳)

ص: ۵۵

---

۱- فتوح البلدان: ج ۱، ص ۸۵؛ سیره ابن هشام: ج ۴، ص ۲۵۸ و ۲۵۹؛ مستدرک الحاکم: ج ۱، ص ۳۹۵.

۲- الإصابه: ج ۲، ص ۱۸۹ در شرح حال صیفی بن عامر.

۳- سنن ابن داود: ج ۲، ص ۵۵، باب ۲۰ از کتاب خراج؛ و سنن النسائی: ج ۲، ص ۱۷۹؛ و طبقات ابن سعد: ج ۱، ص ۱۷۹؛ و مسند احمد: ج ۵، ص ۷۷ و ۷۸ و ۳۶۳؛ و أسد الغابه: ج ۵، ص ۴ و ۳۸۹.

مکتوب سیزدهم: برای برخی از طوایف جُهینه نوشتند:

«من أسلم منهم وأقام الصلاة وآتى الزكاه وأطاع الله ورسول الله وأعطى من الغنائم الخمس وسهم النبيّ الصفيّ»<sup>(۱)</sup>

مکتوب چهاردهم: رسول الله (ص) برای نَهشل بن مالک الوائلی نوشتند:

«باسمک اللهم هذا کتابٌ من محمد رسول الله لَنَهشل بن مالک ومن معه من بنی وائل لمن أسلم وأقام الصلوه وآتى الزکاه وأطاع الله ورسوله وأعطى من المغنم خمس الله...»<sup>(۲)</sup> یعنی به نام تو ای خداوندگار. این مکتوبی است برای نَشل بن مالک و کسانی که تحت فرمان او هستند از بنی وائل، کسانی که اسلام آوردند و اقامه نماز کردند و ادای زکات نمودند و اطاعت خدا و رسول او کردند و از مغنم خمس خدا را پرداختند و ...

ص: ۵۶

---

۱- طبقات ابن سعد: ج ۱، ص ۲۷۱.

۲- طبقات ابن سعد: ج ۱، ص ۲۴۸.

مکتوب پانزدهم: رسول الله(ص) برای عمرو بن معبد الجهنی و بنی الحُرَقه از جهینه و بنی الجرمرز نگاشت:

«من أسلم منهم وأقام الصلاة... وأعطى من الغنائم الخمس...»<sup>(۱)</sup>

در پایان کلام، تذکر مجدد این مطلب خوب است که در این مکتوبات نمی تواند مراد از غنائم متعلق خمس، غنائم جنگی باشد، بلکه ظاهر آن سود و منفعی است که افراد در تلاش برای کسب معاش بدست می آورند. دلیل این مدعا آن است که مخاطبان این نامه ها و فرمان ها به طور مستقل و به خودی خود مجاز به جنگ با کفار نبوده اند، و در عمل نیز گزارش تاریخی معتبری وجود ندارد که چنین اتفاقی افتاده باشد، و مسلمانان خودشان جنگیده و غنیمت گرفته باشند تا رسول اکرم(ص) ایشان را مکلف به پرداخت خمس آن بنماید؛ به ویژه که مخاطبین این نامه ها نوعاً یا بعضاً گروه های کوچکی بودند که امکان جنگ و جهاد را به طور مستقل نداشتند.

ص: ۵۷

---

۱- طبقات ابن سعد: ج ۱، ص ۲۷۱.

از آن چه گذشت، کاملاً آشکار شد که اصل حکم شرعی با عنوان خمس و این که به عناوین دیگری غیر از غنائم جنگی خمس تعلق پیدا می کند، در منابع اهل سنت نیز وجود دارد، و انکار آن به دور از انصاف علمی است.

آن چه در این قسمت بدان می پردازیم آن است که گرچه در علمای اهل سنت افرادی مثل ابویوسف (۱) و شافعی هستند که قائل به وجوب خمس در غیر غنائم جنگی می باشند، ولی در عین حال روی هم رفته طبق فتوای ایشان خمس، به معنای پرداخت یک پنجم، در غیر غنائم جنگی نیست.

بلکه اهل سنت أحياناً در مفهوم خمس با شیعیان اختلاف نظر دارند، و گاه آن را در معنای زکات استعمال می کنند.

در کتاب خلاف به موضوع تفاوت مفهوم خمس در میان اهل سنت و شیعیان اشاره شده است. مرحوم شیخ در این کتاب می فرماید اهل سنت هر وقت واژه "خمس" را به کار می برند از آن معنای زکات را اراده می کنند. این ادعا شواهدی در منابع اهل سنت دارد.

از آن جمله ماجرای است که در صحیح بخاری در ذیل روایت «فی الرکاز خمس» نقل شده، و در آن می گوید عمر بن عبدالعزیز خمس "رکاز" را پرداخت کرده است. عبارت او چنین است:

«فأخذ عمر بن عبدالعزیز من المعادن من المأتین خمسه» (۲)

ص: ۵۸

---

۱- خراج ابویوسف: ص ۲۵ و ص ۸۳.

۲- صحیح بخاری، ج ۲ ص ۱۰۹.

می بینیم که طبق این نقل از هر ۲۰۰ درهم از معادن، پنج درهم گرفته است، که این نشان می دهد مقصود از ادای خمس، پرداخت زکات آن بوده، و نه خمس، یعنی یک پنجم محصول معدن.

شاهد دیگری که برای این ادعا وجود دارد این است که روایات خمس در کتاب های اهل سنت در باب های مختلف آمده است، و بابتی به نام "خمس" به طور مستقل وجود ندارد.

در مسند مسلم این روایات در باب "الجرح والعجماء و...."، و در صحیح بخاری، مثل روایت «الخمس من الإیمان» در جلد اول در "باب الإیمان" نقل شده است. همچنین در "باب اللقطه" و "باب الزکاه" می توان روایات مربوط به خمس را یافت.

از این جا معلوم می شود که ایشان معنای خمس را هم تغییر داده اند، و در هر جا پرداخت خمس را نقل می کنند، از آن پرداخت زکات را برداشت می نمایند.

دستگاه حاکم خلافت پس از رسول خدا(ص) تلاش کرد مدارک موجود از تراش نبوی را در مواردی که با اعتقادات و خواسته هایشان در تعارض است کتمان و انکار کند، و در همین راستا منع از کتابت و حتی نقل سنت نبوی را در دستور کار قرار داد، و تا اواخر قرن اول هجری این روند ادامه یافت، و این در سلامت تراش موجود حدیثی اهل سنت اثر خود را گذاشته است. با این وجود، در خصوص خمس، علاوه بر منابع شیعی، از خود منابع اهل سنت مدارک کافی مبنی بر تعلق خمس به همه منافع و درآمدها بدست آمده است. مکاتیب متعدد رسول خدا ۹۱ شاهد بر این است که حضرتش در زمان حیات خود از گنج و معدن خمس می گرفته است. این برای ابطال ادعای انحصار خمس به غنائم جنگی و تفسیر محدود لفظ "ما غنمتم" در آیه خمس کفایت می کند.

این فصل بدین امر پرداخت که این مدارک تاریخی حدیثی را برای اثبات مطلب نشان دهد.

اشاره

عبادات مالی در قرآن

معنای لغوی زکات

اصطلاح زکات در قرآن

چگونگی تغییر در معنای زکات

صدقه و تفاوت آن با زکات

تفاوت زکات و صدقه در سخن پیامبر(ص)

خمس و آیه چهل و یکم سوره انفال

معنای غنیمت

اشکال به دلالت آیه و پاسخ آن

فرق خمس و زکات چیست؟

ص: ۶۱

زندگی فردی و اجتماعی انسان ابعاد مختلفی دارد که در دین اسلام برای هر کدام از این ابعاد عبادت های مختلفی تشریح شده است. از آن جمله بُعد اقتصادی زندگی انسان است که اسلام قوانین دقیقی برای آن تعیین کرده است. در قرآن کریم عبادت های مالی مختلفی بیان شده است که همگی در ذیل عنوان "انفاق فی سبیل الله" قرار می گیرند، و عبارتند از زکات، خمس، صدقه و...

در گذر زمان، بر اثر عوامل مختلف، مفاهیم برخی از این عناوین در جامعه اسلامی و اذهان مسلمانان دچار دگرگونی شده، و حتی بعضی با بعضی خلط گردیده است. آگاهی از معنای اصلی این عناوین در قرآن می تواند در رفع این اشتباهات ما را یاری کند.

در این فصل به بررسی مفاهیم این واژه ها، به خصوص در قرآن، می پردازیم و تفاوت آن ها را بیان می کنیم.



واژه زکات در قرآن سی و یک بار آمده است، که در موارد بسیاری با واژه "صلاه" مقارن و همراه می باشد.

در لغت نامه ها چهار معنا برای زکات ذکر کرده اند:

۱- الطهاره،

۲- النماء،

۳- البرکه،

۴- المدح (۱)

در قرآن و روایات، برخی مشتقات زکات در بعضی از معانی لغوی آن به کار رفته است. مثلاً قرآن از قول اصحاب کهف نقل کرده که «فلینظر أیها أزکی طعاماً» (۲) که در آن "ازکی" به معنی "أطهر" بکار رفته است؛ یعنی "أطهر طعاماً" (= خوراکی پاکیزه تر).

از امام باقر(ع) هم روایتی نقل شده که فرمودند: «زکاه الأرض یُبْسُها» (۳) یعنی پاک شدن زمین با خشک شدن آن است.

در آیه «الم تر الی الذین یُرکون أنفُسَهُم» (۴) زکاه به معنای "مدح" به کار رفته است، که به کسانی که خود را مدح می کنند، اشاره دارد.

ص: ۶۳

---

۱- لسان العرب: ج ۶، ص ۶۵.

۲- کهف: ۱۹

۳- لسان العرب: ج ۶، ص ۶۵.

۴- نساء: ۴۹

همین طور در روایاتی زکات به معنای رشد و نمو استعمال شده است. مثلاً از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل شده که فرمود: «العلم یزکُو علی الإنفاق»<sup>(۱)</sup>. یعنی علم با انفاق نمو و رشد می یابد، و یا «زکاه الزرع» به معنی "نمو کشت و زارعت" بکار می رود.

ص: ۶۴

---

۱- - لسان العرب: ج ۶، ص ۶۴.

ظاهراً معنای خاص زکات در قرآن، هر مالی است که انسان از اموال خود به عنوان حق خدای متعال به مستحقان پرداخت می کند. در این معنا، واژه "زکات" تمام حقوق مالی را شامل می شود، چه خمس، چه زکات فطره، چه زکات طلا و نقره و چهارپایان و ....

راغب اصفهانی در مفردات می گوید:

«الزکاه ما یرجى الإنسان من حق الله تعالى إلى الفقراء، وتسميته بذلك لما یکون فیها من رجاء البرکه أو لتزکیه النفس، آی تنميتها بالخیرات والبرکات، أو لهما جمعاً...» (۱)

خلاصه سخن ایشان این است که زکات مالی هزینه ای است که انسان برای تقرب به خدای متعال به امید برکت یا پاک کردن مال خود یا رشد و نمو یافتن آن با خیرات و برکات یا همه این موارد از اموال خود پرداخت می کند.

در این تعریف اشاره ای هم به وجه تسمیه زکات اصطلاحی، و مناسبت آن با معنای لغوی آن شده است.

لسان العرب نیز زکات اصطلاحی را چنین تعریف می کند:

«الزکاه ما أخرجته من مالک لتطهره به» (۲)

بنابراین مراد از زکات در آیات زیادی مثل آیه «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (۳) و «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (۴) به معنای اعم آن

ص: ۶۵

---

۱- مفردات راغب: ص ۲۱۲ ذیل ماده زکا. (مکتبه بوذرجمهری المصطفوی/تهران/۱۳۳۲ شمسی).

۲- لسان العرب: ج ۶، ص ۶۵.

۳- معارج: ۲۴-۲۵.

۴- ذاریات: ۱۹.

است، و برای انواع صدقات واجب همچون زکات فطره، زکات اموال چهارگانه و خمس به کار می رود.

شواهد و مؤیدات مختلفی بر این مدعا وجود دارد که به برخی از آن ها اشاره می شود:

نخست آن که گفته شد که معنای لغوی "زکات"، نمو و برکت می باشد، و این در مالیات به معنای مطلق اعطای مال مناسب است، و اختصاص به نوعی از آن ندارد.

دوم آن که از آیات قرآن کریم چنین بر می-آید که این واژه پیش از اسلام نیز کاربرد داشته است، چنان که از زبان حضرت عیسی(ع) نقل می فرماید که «أوصانی بالصلوه والزکاه» (۱) بعید است که مراد از زکات مورد نظر در دین عیسی، زکات به معنای خاص آن باشد.

سوم آن که این مسلم است که حکم زکات به معنای خاص آن - که در مقابل خمس است - در مکه تشریح نشده بود. با توجه به این که واژه "زکات" در سوره های مکی مثل سوره بینه (۲) مورد استفاده قرار گرفته است، نمی توان پذیرفت که این واژه در آیات مکی و مدنی به دو معنای متفاوت بکار رفته باشد. پس باید گفت در همه جای قرآن مراد از زکات عام است و شامل خمس هم می شود، و اختصاصی به زکاتی که در دین اسلام تشریح شده، ندارد.

چهارم آن که در چندین آیه از قرآن کریم عبادت بدنی و مالی در کنار هم به کار رفته و فرموده: «أقیموا الصلوه وآتوا الزکاه» (۳) که در آن وجهی برای اختصاص به معنای خاص زکات نیست، بلکه مقصود از آن همه عبادت های مالی است.

ص: ۶۶

---

۱- مریم: ۳۱.

۲- بینه: ۵.

۳- بقره: ۴۳، ۸۳، ۱۱۰؛ نساء: ۷۷؛ نور: ۵۶؛ مزمل: ۲۰.

## چگونگی تغییر در معنای زکات

به نظر می‌رسد تغییر در معنای زکات - و در واقع، تحریف معنای آن - از زمانی پدید آمد که حاکمان پس از رسول خدا(ص) به تدریج خمس را از احکام اسلامی حذف کردند. با حذف مفهومی به نام خمس از زیرمجموعه های زکات، وقتی آیات مربوط به زکات قرائت می‌شد، واژه "زکات" در اذهان تنها منطبق بر صدقات واجب گشت، و معنای اصلی آن به مرور زمان به فراموشی سپرده شد.

## واژه صدقه و تفاوت آن با زکات

راغب در بیان معنای صدقه می‌گوید: «الصدقة ما يُخْرِجُهُ الْإِنْسَانُ مِنْ مَالِهِ عَلَى وَجْهِ الْقُرْبَى، كَالزَّكَاةِ» (۱)

از این بخش تعریف چنین استفاده می‌شود که معنای اصطلاحی صدقه صرف پرداخت مال نیست، بلکه در آن همچون زکات قصد قربت نیز لازم است. او در ادامه می‌نویسد: «لَكِنَّ الصَّدَقَةَ فِي الْأَصْلِ تُقَالُ لِلْمَتَطَوِّعِ بِهِ، وَالزَّكَاةُ لِلْوَاجِبِ».

علامه طبرسی نیز در بیان معنای "صدقه" در قرآن کریم به تفاوت میان زکات و صدقه اشاره کرده، و می‌فرماید: «إِنَّ الزَّكَاةَ لَا تَكُونُ إِلَّا فَرَضًا، وَالصَّدَقَةَ قَدْ تَكُونُ فَرَضًا وَقَدْ تَكُونُ نَفْلًا» (۲)

بنابراین، در معنای زکات، وجوب لحاظ شده است، و از آن "حق الله" قصد می‌شود، یعنی اعطای مال قربۀ الی الله؛ ولی این که آیا در معنای صدقه، استحباب لحاظ شده، و یا صدقه اعم از واجب و مستحب مالی است، جای بحث و گفتگو دارد.

ص: ۶۷

---

۱- مفردات: ص ۲۷۹ ذیل ماه (صدق).

۲- مجمع البیان: ج ۱، ص ۳۸۴، ذیل آیه ۲۷۱ سوره بقره.

آن چه معنای مورد نظر از واژه صدقه را در قرآن روشن می سازد توجه به این نکته است که در قرآن کریم هنگامی که مستحقان صدقه را بر می شمارد می فرماید آن را باید به هشت گروه بدهید:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (۱)

مخفی نیست که این گروه ها همان مستحقان زکات واجب اصطلاحی هستند، در حالی که در قرآن کریم از مستحقان زکات سخنی نرفته است.

از همین رو در باب نهم از ابواب زکات کتاب شریف "وسائل الشیعه" در ذکر روایاتی که زکات را برای بنی هاشم حرام اعلام کرده-اند، می بینیم چندین روایت نقل شده است که در غیر از یک روایت، از آن با لفظ صدقه یاد کرده اند (۲)

در این میان، تنها یک روایت از ابی خدیجه وجود دارد که در آن واژه "زکات" به کار رفته، که ظاهرش معمول به نیست، و در آن آمده است: «أعطوا الزكاه من أرادهما من بنی هاشم فإنها تحل لهم، وإنما تحرم علی النبی وعلی الإمام الذی من بعده والأئمه» (۳)

مضمون این خبر چنین است که زکات برای بنی هاشم حلال است، جز رسول اکرم و ائمه؛ که بعضی آن را حمل بر تقیه، و بعضی هم توجیه کرده اند.

ص: ۶۸

---

۱- - توبه: ۶۰

۲- وسائل الشیعه: ج ۶، ص ۱۸۷-۱۸۵، باب ۲۹ باب تحریم الواجبه علی بنی هاشم... ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷.

۳- وسائل الشیعه: ج ۶، ص ۱۸۷، باب ۲۹ باب تحریم الواجبه علی بنی هاشم... ح ۵.

رسول خدا(ص) در نامه خویش که به پادشاه حمیر نگاشته، اول فرمان به پرداخت زکات داده، و خمس را از شقوق و زیر مجموعه های آن برشمرده است، که خود شاهد عموم معنای واژه "زکات" می باشد. حضرت در ضمن این نامه می فرماید:

«... و آتیم الزکاه من المغانم خمس الله وسهم النبی و صفیة و ما کتب الله علی المؤمنین من الصدقه...» (۱)

معنای "مغانم" در این نامه همان سود تجارت ها می باشد، زیرا اعراب بعد از اسلام آوردن به طور مستقل و بدون اجازه رسول خدا(ص) جنگی نداشته اند تا از آن غنیمت داشته باشند، و چون خمس غنیمت جنگی هایی که با اجازه حضرت بود، مستقیم و بدون واسطه به رسول خدا(ص) می رسیده، و خود ایشان مباشر اخذ خمس آن و تقسیم بین رزمندگان می شدند، پس نیازی نبود در این نامه از احکام خمس غنائم جنگی سخنی بگویند. بنابر این مغانم مورد اشاره در این عبارت، هر منفعت و سودی را در بر می گیرد، که همان سود تجارت و مثل آن می-شود.

اما از این که حضرت در ادامه می فرماید: «وما کتب الله علی المؤمنین من الصدقه» معلوم می شود که زکات در معنای اعم آن استعمال شده، یعنی انفاق های واجب، که دو چیز است:

یکی خمس، و دیگری صدقات واجب که امروزه با نام زکات معروف شده اند، و در قرآن کریم واژه "صدقه" برای آن به کار رفته است.

ص: ۶۹

جای تعجب است که چطور مفهوم به کار رفته برای واژه "صدقه" در قرآن و روایات تحریف شده و تغییر یافته، و از آن تعبیر به "زکات" شده است؛ که این جای تأمل دارد.

### خمس و آیه چهل و یکم سوره انفال

با آن چه گذشت معلوم شد که هر جا در قرآن کریم واژه "زکات" به کار رفته، و فرمان به پرداخت آن داده شده است، در واقع فرمان به پرداخت خمس و صدقه واجب می باشد. در عین حال، به طور ویژه یک آیه (۱) به تشریح خصوص صدقه واجب - یعنی زکات به معنای مشهور - و تعیین مستحقان آن، و یک آیه به تشریح خمس و تعیین مستحقان آن اختصاص یافته است. خدای متعال در تشریح خمس می فرماید:

«واعلموا أنما غنمتم من شيء فأن لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل إن کنتم آمنتم بالله وما أنزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان والله علی کل شیء قدیر» (۲)

در این آیه با صراحت و روشنی حکم خمس و موارد مصرف آن تشریح شده است. روایات مختلف و فراوانی در تفسیر این آیه و بیان چگونگی احکام خمس در منابع شیعی و اهل سنت وجود دارد، که پیش از این برخی از آن ها را از منابع اهل سنت نقل کردیم.

مسأله مورد اختلاف تفسیری است که از آیه خمس شده است. برخی با توجه به عملکرد دستگاه حاکمه پس از رسول خدا(ص) معتقد شده اند که غنیمت،

ص: ۷۰

---

۱- توبه: ۶۰

۲- انفال: ۴۱.



محدود به غنائم جنگی می باشد و سیاق آیات پیش و پس این آیه را به عنوان تأییدی بر این مدعا آورده اند. اهل سنت بیشتر بر این رأی رفته اند.

از میان فقهای شیعه، به مقدس اردبیلی<sup>۱</sup> نسبت داده شده که معنای عام غنیمت را در آیه انکار کرده است.

اما صحیح این است که موضوع خمس، "مغانم" است، و مغانم هر سودی است که انسان به دست می آورد، و فرقی نمی کند گنج باشد یا سود تجارت یا مال الاجاره یا درآمد کارگری و...

بله، یکی از مصادیق مغانم، که در این آیه ذکر شده، غنیمت جنگی است، ولی این معنای انحصاری آن نمی باشد. این رأی قاطبه فقهای شیعه است، و جز در موارد نادری قول مخالف دیده نمی شود.

ص: ۷۱

با تحقیق و تتبع در متون ادبی و تاریخی می توان چنین برداشت کرد که برای معنای واژه "غنیمت" سه مرحله و دوره گذشته است:

۱- قبل از اسلام،

۲- زمان پیامبر،

۳- پس از پیامبر.

در دوران جاهلیت و قبل از اسلام، عرب از واژه "غنیمت" مطلق سود و نفع را درمی یافتند. در دوره زندگانی پیامبر اکرم(ص) نیز امر بر همین منوال بود، و غنیمت به مطلق سود و منفعت گفته می شد.

پس از آن حضرت به خاطر این که فتوحات جنگی مسلمانان زیاد شد، بیشترین سود و درآمد مسلمانان از جنگ بدست می آمد، و به همین دلیل، به تدریج کار به جایی رسید که واژه غنیمت در اذهان، غنائم جنگی را متبادر ساخت. ظاهراً کثرت استعمال موجب تغییر معنای عرفی واژه شده است، و این باعث اشتباه در فهم معنای آیه شده است.

علت دیگری که برای این تغییر و انتقال در معنای واژه "غنیمت" می توان ذکر کرد، حذف خمس از غیر غنیمت پس از رسول خدا(ص) از سوی خلفا می باشد، و این اصطلاح جدیدی را در جامعه ایجاد کرد.

این ها موجب شد که در لغت نامه ها معانی مختلفی برای واژه غنیمت ذکر شود. مراجعه به کتاب های لغت، سیر این تحول و تغییر را برای ما به خوبی روشن می نماید.

راغب اصفهانی می گوید:

«الْغَنَمُ إِصَابَتُهُ وَالظَّفَرُ بِهِ ثُمَّ اسْتُعْمِلَ فِي كُلِّ مَظْفُورٍ بِهِ مِنْ جِهَةِ الْعَدَى وَغَيْرِهِمْ. قَالَ: "... فَكَلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا."» (۱) یعنی غنیمت به چیزی رسیدن و بر آن دست یافتن است؛ و سپس در مورد هر چیزی که از طرف دشمنان و غیر ایشان به آن دست یابند به کار رفته است. خدای متعال می فرماید: «فَكَلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا»، یعنی هر آنچه بدست آوردید بر شما حلال است.

روشن است که تعریف راغب از این واژه و آن چه از آیه دریافته است خصوص آنچه از دشمن بدست آورند، نیست.

ابن منظور نیز غنیمت را چنین تعریف می - کند:

«الْفَوْزُ بِالشَّيْءِ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ؛ وَالْإِغْتِنَامُ: إِنْتِهَازُ الْغَنَمِ... غَنِمَ الشَّيْءَ غُنْمًا: فَازَ بِهِ.» (۲) یعنی غنیمت دستیابی به چیزی بدون مشقت و سختی است، و اغتنام قیام برای غنیمت گرفتن است... غَنِمَ الشَّيْءَ غُنْمًا: بِهِ أَنْ دَسْتِ يَافِتْ.

علامه طریحی<sup>۲</sup> می نویسد:

«الغنيمة في الأصل هي الفائدة المكتسبه، لكن اصطلاح جماعه على أنّ ما أخذ من الكفار، إن كان من غير قتال فهو فيء، وإن كان مع القتال فهو الغنيمة.» (۳) یعنی غنیمت در اصل به سودی گفته می شود که به دست آید، ولی گروهی در مورد آن چه از کفار گرفته شود، این اصطلاح را به کار برده اند، که اگر بدون جنگ باشد فیء، و اگر با جنگ باشد، غنیمت است.

ص: ۷۳

۱- مفردات: ص ۳۷۲ ذیل ماده غنم.

۲- لسان العرب: ج ۱۰، ۱۳۳ ذیل ماده غنم.

۳- مجمع البحرین: ج ۶، ص ۳۹۸ ذیل ماده غنم.

این سخنان آشکارا تغییر و تحولاتی را که در معنای غنیمت پیدا شده است نشان می دهد.

از "تهذیب اللغه" ازهری، و "القاموس المحيط" فیروزآبادی و دیگران نیز در بیان معنای واژه "غنیمت" همانند سخنان فوق نقل شده است.

حاصل این که آن چه از بیشتر لغت شناسان ظاهر می شود این است که غنیمت به معنای دستیابی به هر چیزی است، و از این باب است که گفته می شود: «من له الغنم فعلیه الغرم»، و در روایت آمده است که «غنیمه مجالس الذکر الجئه».

بنابراین، اصل در استعمال واژه "غنیمت" غنائم جنگی نیست، بلکه پس از نزول آیه است که چنین ذهنیتی پیدا شده، و این معنا چنان تبلیغ شده که در بعضی کتاب های تفسیری همچون "المنار" تنها معنای غنائم جنگی را در تفسیر آن می آورند؛ در حالی که مراجعه به آیات دیگر قرآن کریم برای ما روشن می سازد که در کلام وحی واژه "غنیمت" به همان معنای عام، یعنی هر گونه سود و منفعت به کار رفته است.

از جمله خدای متعال در سوره نساء می فرماید: «فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ» (۱)

مسلم است که در این آیه، مقصود از "مغانم" غنیمت های جنگی نیست، چون معنا ندارد که بگوییم: نزد خدای متعال غنیمت های جنگی بسیاری وجود دارد! پس معلوم می شود که معنای واژه "مغانم" در این آیه، مطلق سود و منفعت می باشد.

بسیاری از مفسران اهل سنت، همچون قرطبی در تفسیر خود نیز این معنا را قبول کرده اند.

ص: ۷۴

آیت الله خویی (ره) در بحث خمس خویش به این موضوع اشاره کرده است. ایشان می گویند: «ثم اعترف القرطبي في تفسيره، وكذا غيره، بشمول لفظ الآية لعموم الفوائد والأرباح، غير أنه خصها بغنائم دار الحرب من أجل الإجماع الذي ادعى قيامه على ذلك»<sup>(۱)</sup>. یعنی قرطبی و دیگران در تفاسیر خویش با آن که اعتراف دارند که غنیمت در لغت شامل غیر غنائم جنگی هم هست، ولی به دلیل وجود اجماع ادعایی گفته است که واژه غنائم در آیه ۴۱ سوره انفال به غنائم جنگی اختصاص دارد.

حاصل کلام آن که آیه چهل و یکم از سوره انفال دلالت دارد که به هر آن چه انسان بدست آورد خمس تعلق پیدا می کند، چه از جنگ باشد و چه از غیر آن، مثل تجارت، گنج و معدن و...؛ و این معنا حتی امثال جوایز و ارث را نیز شامل می شود، الا این که در جای خود ثابت است که مصادیق اخیر به دلیل شرعی خارجی از پرداخت خمس استثنا شده اند.

روایات بسیاری نیز این شمول و عموم را در معنای واژه "غنیمت" تأیید می کند که به عنوان شاهد و برای اختصار به نقل یک روایت از انبوه روایات می پردازیم، و آن را شرح می دهیم.

شیخ کلینی (ره) این روایت را نقل می کند:

«محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن محمد بن سنان<sup>(۲)</sup> عن عبد الصمد بن شبير عن حكم - مؤذن ابن عيسى - قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن قوله تعالى: "إنما

ص: ۷۵

---

۱- مستند العروه الوثقی: کتاب الخمس، ص ۱۹۵ حاشیه خمس فاضل المؤمنه.

۲- بر او به اعتبار غلو اشکال می کنند ولی چون غلو ایشان به حدی نیست که ائمه را معبود بداند اشکال برای ما ثابت نیست پس او را ضعیف نمی دانیم. (استاد).

غنتم... " فقال أبو عبدالله (ع) بمرفقيه على ركبته ثم أشار بيده وقال: والله هي الإفاده يوماً بيوم، إلا أن أبا جعل شيعته في حلّ ليزكوا" (۱)

این روایت را شیخ طوسی (ره) با اندکی تفاوت در کتاب تهذیب نقل کرده است. (۲) در کتاب "وسائل الشیعه" متن روایت از تهذیب نقل، و به نقل کافی اشاره شده است.

در این روایت حضرت در پاسخ به پرسش از آیه غنیمت، می فرماید که غنیمت آن سودی است که هر روز بدست می آید، جز این که پدرم آن را برای شیعیانش حلال کرد تا پاکیزه شوند.

در توضیح حدیث عرض می شود منظور از "قال بمرفقيه" این است که دستشان را روی زانو گذاشتند یا این که دستشان را روی زانوها حرکت دادند. بعضی هم گفته اند در این جا "قال" یعنی "وَضَع". به نظر می رسد حضرت از پرسش مطرح شده ناراحت شده باشند، و دستشان را به نشانه ناراحتی حرکت داده، و به مرفقاشان مالیده اند.

کتب لغت، از جمله "مجمع البحرین"، در مورد ماده "قال" دارند که در هر چه مناسب داشته باشد بکار می رود، مثل همین "وَضَع".

### اشکال به دلالت آیه و پاسخ آن

اشکال: از آن جا که مسلّم است که آیه در مورد جنگ بدر نازل شده، و در شأن نزول خود، تنها شامل غنائم جنگی می شود، همین قرینه کافی است تا نشان دهد مراد از غنیمت خصوص مالی است که از دشمن بدست می آید، و وجهی برای شمول آن به همه غنائم و منافع وجود ندارد.

ص: ۷۶

۱- کافی، ج ۱، حدیث ۱۰، کتاب الحجّه؛ وج ۷ فی باب الفیء والأنفال، باب ۴، حدیث ۸.

۲- التهذیب ج ۴، باب ۳۵ روایت ۳۴۴.

جواب: در علم اصول ثابت شده که مورد مخصّص نیست، و در روایات هم داریم که قرآن هم چون خورشید جاری است، و احکام آن مخصوص به دوران رسول خدا(ص) نمی شود، بلکه در طول زمان جریان دارد، و مورد نزول آیه، ولو خاص باشد، ولی این مانع شمول معنای آیه نیست.

فضیل بن یسار از امام صادق(ع) روایت کرده: «سألت أبا عبد الله(ع) عن هذه الرواية: "ما في القرآن إلّا ولها ظهر وبطن وما فيه حرف إلّا وله حد ولكلّ مطلع"، ما یعنی بقوله: "لها ظهر وبطن"؟ قال(ع): ظهره تنزيلة، وبطنه تأويله، ومنه ما مضى، ومنه ما لم يجرى بعد، يجرى كما تجرى الشمس والقمر لكل ما جاء منه شيء وقع. قال الله تعالى: "وما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم"، نحن نعلم.» (۱)

فضیل در این روایت می گوید از امام صادق(ع) از این روایت سؤال کردم که "همه آن چه در قرآن آمده ظهری و بطنی دارد، و حرفی در آن نیست مگر آن که حدی دارد، و موردی که بر آن قابل تطبیق و انطباق است." پرسیدم مراد از این که فرمود: "ظهر و بطن دارد" چیست؟ امام(ع) فرمود: ظهر قرآن تنزیل آن و بطن قرآن تأویل آن است؛ بعضی از تأویل آن ناظر به گذشته است، و بعضی از تأویل آن در آینده واقع خواهد شد. قرآن در هر زمان بر مصادیقی قابل حمل است، همان طور که خورشید و ماه جریان دارند [و بر همه چیز می تابند]. خداوند متعال فرموده است: "وما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم" و ما همانی هستیم که تأویل قرآن را می دانیم.

ما بر همین اساس معتقدیم معنای آیه «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» نیز عام است؛ یعنی هر کس کار ابی لهب را بکند، آیه شامل او می شود.

ص: ۷۷

مجدداً یادآوری می‌کنیم که اگر مورد مخصّص باشد، و بر اساس گفته مخالفین، این آیه که در جنگ بدر نازل شده، تنها شامل غنائم جنگی شود، ایشان چطور خمس را شامل غنائم دیگر جنگ‌ها غیر از جنگ بدر هم می‌دانند؟! خطاب "واعلموا" در آیه خمس را نمی‌توان به تعداد معدودی که در هنگام نزول در آن جا حضور داشتند مقید و محدود کرد. خطاب آیه به همه مؤمنین است، و بنابراین هر گاه موضوع آن پیدا شود، حکم هم بار می‌شود. از همین منظر است که باید گفت مراد از غنیمت، اعم از غنیمت جنگی و غیر جنگی است. در همین سوره، پیش از آیه مورد بحث، آیات ذیل وجود دارد:

«وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - (۲۶) - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ - (۲۷) - وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ - (۲۸) - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ - (۲۹) « (۱)

معلوم است که مخاطب این آیات همه مؤمنین می‌باشند، نه گروه خاصی که در هنگام نزول آیات در آن جا حضور داشتند. مخاطب آیه مورد بحث ما هم، به قرینه سیاق، همین طور است. این آیه هم در عام بودن مخاطبان همانند آن-ها است، و دلیلی برای تخصیص و انحصار نداریم. بله، اگر دلیل برای محدود بودن مخاطبین داشتیم آن را می‌پذیرفتیم.

ص: ۷۸



## فرق خمس و زکات چیست؟

پرسش: با توجه به این که زکات به معنای مصطلح آن و خمس، هر دو مالیاتی دینی هستند، چه فرقی با هم دارند؟

پاسخ: اصلاً تأسیس خمس برای این نیست که مردم بوسیله آن دست رنج خود را تطهیر کنند، بلکه برای این است که رئیس اسلام در کار آن ها با آن ها شریک است. به دلیل همین نکته خمس برای بنی هاشم حرام نشده است.

شاید بتوان گفت از روایات خمس استفاده می شود که خمس در آمد اصلاً وارد ملک صاحبان آن نمی شود و از ابتدا مال رئیس و حاکم است. در عبارت عدی بن حاتم خواندیدم که "تربعت فی الجاهلیه و تخمست فی الإسلام". کاری که آیه غنیمت می کند آن است که مقرر می دارد که این خمس از ابتدا مال خدا و رسول او (ص) است؛ همان طور که در روایات اهل بیت آمده است که "لنا الخمس". این در حالی است که در مورد زکات چنین نیست. خداوند در مورد زکات می فرماید: "خذ من أموالهم صدقه"؛ یعنی این پذیرفته شده که مقدار زکات در ابتدا مال صاحبان آن است، ولی به عنوان حقوق شرعی باید آن را از مال خود خارج کنند. آنچه در روایات تحت عنوان تطهیر مال بوسیله زکات گفته شد، با این توجیه قابل فهم است.

در این فصل از سه موضوع سخن رفت:

یکی معنای واژه "زکات" در قرآن و بیان نسبت آن با "خمس" و "صدقه" است؛ که حاصل آن اثبات این حقیقت است که "صدقه" اعم مفاهیم سه گانه می باشد و شامل همه وجوه شرعی و انفاقات قریبی، اعم از واجب و مستحب، می شود.

بعد از آن، "زکات" است که همه انفاقات واجب - و نه مستحب - را در بر می گیرد، چه خمس، چه زکات فطره، چه زکات طلا و نقره و چهارپایان و ...

البته زکات معنای اصطلاحی خاصی هم دارد که خصوص وجوه شرعی مربوط به طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر و گندم و جو و خرما و کشمش را شامل می شود؛ ولی استعمال قرآنی آن تنها به معنای عام آن است.

با این حساب، "خمس" اخص مفاهیم سه گانه، و مشمول "صدقه" و "زکات" می باشد. استعمالات قرآنی باید بر این اساس تفسیر شوند. این بر خلاف آن چیزی است که لاقلاً در بین اهل سنت در معنای زکات در قرآن رائج شده است، که آن را در عرض خمس و به معنای خاص آن حمل می کنند.

در ضمن این موضوع، بیان شد که علت تصرف در معنای زکات در قرآن، و ایجاد تقابل بین آن و خمس آن است که حاکمان پس از رسول خدا(ص)، خواستند به تدریج خمس را از احکام اسلامی حذف کنند.

موضوع دومی که در این فصل به آن پرداخته شد، نگاهی دقیق به معنای "غنیمت" و مشتقات آن در لغت و استعمالات قرآنی و روایی است. به موجب قرائن متعددی که اقامه شد، نشان داده شد غنیمت در اصل به مطلق درآمد و منافی گفته می شود که به دست می آید. این معنا در قرآن به وفور در استعمال این واژه با اشتقاقات متفاوت آن بکار رفته است؛ مواردی مثل

«فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ»

كَيْبَرَهُ» و یا «فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا». همچنین در روایات ما استعمال این کلمه در معنای عام بسیار داریم؛ مثل «مَنْ لَه الْغَنَمُ فَعَلِيهِ الْغَرَمُ»، و یا «غَنِيمَةُ مَجَالِسِ الذِّكْرِ الْجَنَّةِ».

در فصل پیشین فرامین حکومتی و کلمات و نامه های فراوانی از رسول خدا(ص) آورده شد که واژه غنیمت مورد تعلق خمس، جز با معنای عام آن قابل تفسیر نبود.

این معنا به تدریج در اذهان تغییر کرد و به آن چیزی اختصاص یافت که در جنگ از کفار گرفته می شود. این معنای خاص، در استعمالات قرآنی و روایی جایی ندارد، و جز به خواست عده ای که در دوران خلفا خواستند احکام را تحریف کنند، حمل بر آن شده است.

در این فصل گذشت که قرطبی و دیگران در تفاسیر خویش با آن که اعتراف دارند که غنیمت در لغت شامل غیر غنائم جنگی هم هست، ولی به دلیل وجود اجماع ادعایی گفته شده است که واژه غنائم در آیه ۴۱ سوره انفال به غنائم جنگی اختصاص دارد!

و اما موضوع سوم در این فصل بیان فرق "خمس" و "زکات" اصطلاحی است. سؤال این است که فرق بین این دو مالیات اسلامی در چیست؟ و در پاسخ گفته شد خمس سهم ریاست جامعه - یعنی رسول خدا و اهل بیت ایشان: از درآمدهای حاصل در آن جامعه است، تا با آن امور حاکمیتی را رتق و فتق کند، و البته زندگی شخصی اش نیز با همین تأمین می شود.

به عبارت دیگر خمس سهمی است که قبل از تعلق مالکیت مردم بر اموال از آن خارج است، و لذا قرآن می فرماید: «واعلموا أنما غنمتم من شيء فأن لله خمسه و...» یعنی مقدار خمس درآمد، از ابتدا داخل اموال مردم نمی شود تا از آن خارج گردد.

این بر خلاف زکات است که از سرمایه و اموال مردم اخراج می شود تا به مصرف خود مردم برسد. خداوند در مورد زکات می فرماید: «خذ من أموالهم صدقه ...» یعنی این پذیرفته شده که مقدار زکات در ابتدا مال صاحبان آن است، ولی به عنوان حقوق شرعی باید آن را از مال خود خارج کنند. آنچه در روایات تحت عنوان تطهیر مال بوسیله زکات گفته شد، با این توجیه قابل فهم است؛ همان طور که حکمت حرمت زکات بر بنی هاشم را بر این اساس می-توان بهتر فهمید.

## فصل چهارم: خمس در فقه شیعی

### اشاره

در این فصل به این عنوان می پردازیم که:

اظهار حکم خمس توسط صادقین(ع) از چه بابی بوده است؟

ص: ۸۳

## اظهار حکم خمس توسط صادقین(ع) از چه بابی بوده است؟

از نظر تاریخی معلوم است که حضرت امیرالمؤمنین(ع) خمس مطلق منافع را از مسلمانان نگرفته اند، و از امامان پس از آن حضرت تا امام باقر: در مورد اخذ خمس غنائم از شیعیان گزارشی نشده است. اهل سنت نیز اساساً خمس سود درآمدها (ارباح مکاسب) را انکار کرده اند، و اگر هم برخی از ایشان قبول کرده اند که خمس به معدن تعلق می گیرد، آن را تحت عنوان زکات آورده اند (۱) به عبارت دیگر، اهل سنت حکم خمس را به گونه ای که در میان شیعیان مطرح است، اصلاً قبول ندارند.

فقهای شیعه در پاسخ به چرایی این تأخیر در بیان احکام تفصیلی خمس به سه گروه تقسیم شده، و سه نظریه مطرح کرده اند.

۱. گروهی با پذیرفتن مقدمه ذکر شده، یعنی با این پیش فرض که تا زمان امام باقر و امام صادق(ع) حکم خمس به طور کامل بیان نشده است، معتقدند بیان حکم خمس در مطلق منافع توسط امام باقر و امام صادق(ع) با نظریه تفویض تشریح احکام به ائمه: قابل توجیه است.

۲. گروهی دیگر نیز مقدمه و پیش فرض مزبور را پذیرفته اند، ولی نظریه تفویض را رد کرده و معتقد شده اند که شأن اهل بیت تنها تبلیغ احکام شرع است. این ها در مثل بحث ما می فرمایند احکام شرع به صورت امانت نزد آن حضرات به ودیعه گذاشته شده، و آن ها در زمان مقتضی و به تدریج به تبلیغ آن پرداخته اند.

۳. به نظر ما شبهه مطرح شده، اساساً بی پایه می باشد. همان طور که گذشت دو نظریه بالا بر مبنای پذیرش این پیش فرض استوار است که حکم خمس مطلق

ص: ۸۴

---

۱- گرچه آیت الله بروجردی(ره) در بین بحث کتزی یا معدن ادعا کرده اند که این ها در کتزی و معدن خمس می دهند، اما به عنوان زکات؛ ولی با مراجعه به کتاب های "بدایه المجتهد" و "خلاف" معلوم می شود این ها در کتزی، اساساً حرفی نمی زنند، و آن چه دارند در معدن است، که پیش از این به آن به طور مفصل اشاره کردیم.

منافع تا زمان صادقین(ع) بیان نشده است. این پیش فرض به اعتقاد ما قابل دفاع نیستند و به تبع آن دو نظریه بالا مخدوش است.

ما پیش از این ثابت کردیم که رسول اکرم(ص)، نه تنها حکم کامل خمس را تشریح نموده، بلکه این حکم را برای مردم ابلاغ و بیان هم فرموده است و بلکه اخذ هم کرده، و آن چه از سوی امام باقر و امام صادق(ع) به ما رسیده، تبیین روشن تر از حکمی است که رسول خدا(ص) بیان کرده بودند. روایت امامان متأخر اهل بیت تبلیغ حکمی است که رسول خدا تشریح و ابلاغ کرده، ولی توسط دستگاه حاکم به فراموشی سپرده شده بود.

در فصل بعد به بحث پیرامون نظریه تفویض تشریح احکام به ائمه اطهار: می پردازیم، و در فصل های بعد دو نظر دیگر را بررسی می کنیم.

ص: ۸۵

## فصل پنجم: بررسی نظریه تفویض

### اشاره

در این فصل به عناوین ذیل می پردازیم:

نظریه تفویض تشریح احکام به ائمه اطهار:

ضرورت بررسی نظریه تفویض

تاریخچه اعتقاد به تفویض

تفویض چیست؟

روایات تفویض

نظر صاحب جواهر و نقد آن

بحثی در علم ائمه:

بیان مختار در باب تفویض تشریح به ائمه:

ص: ۸۶



## نظریه تفویض تشریح احکام به ائمه اطهار:

همان طور که قبلاً گذشت، گروهی معتقدند که برخی از احکام در زمان رسول خدا (ص) تشریح نشده، و تشریح آن ها - که خمس نیز از جمله آن ها است - به ائمه اطهار: تفویض شده است، و آن حضرات بر اساس مصلحت، آن احکام را در وقت مقتضی تشریح و تبلیغ فرموده اند.

شیخ کلینی (ره) در آخر جلد اول کتاب شریف کافی در باب حجت، چندین روایت نقل می کند که ظاهر در تفویض امر تشریح به ائمه اهل بیت: است.

علامه مجلسی نیز در "مرآة العقول"<sup>(۱)</sup>، ذیل روایات تفویض، ۶ معنا برای آن قائل شده است که در ادامه بحث، آن ها را نقل خواهیم کرد. ایشان در کتاب "بحار الأنوار"<sup>(۲)</sup> نیز این بحث را آورده است.

بحث تفویض تشریح احکام به ائمه اطهار:، که اختصاص به موضوع خمس ندارد، و در دیگر احکام و موضوعات شرعی نیز وجود داشته است - کما این که صاحب جواهر<sup>۳</sup> آن را در مسأله تقدیر کثر از باب طهارت آورده و در آن سخن مشهوری دارد - بحث بسیار مهمی است که نمی توان از کنار آن گذشت.

ص: ۸۷

---

۱- ر.ک. به مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۴۱ به بعد، باب التفویض إلى رسول الله (ص)، وإلی الأئمة: فی أمر الدین.

۲- بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۳۸.

با وجود کاربرد گسترده این واژه در علوم مختلف، که از آن جمله علم کلام و علم فقه است، و با وجود تفاوت مفهومی این واژه در علوم مختلف دارد، این بحث - به خصوص در معنای فقهی آن - در کتاب های اصولی و فقهی ما نیامده، و به همین خاطر ابعاد و زوایای مختلف آن روشن نشده است. این مطلب موجب سوء تفاهم ها و تصورات اشتباه، و گاه انحرافات، شده است. شاید به همین دلیل باشد که امروزه گرفتار بعضی از مفوضه و شیخیه هستیم، که در آذربایجان و کویت فعالیت دارند. این فرقه های منحرف چند خطبه مجعول مثل "خطبه الیابان" را از حضرت امیرالمؤمنین (ع) به عنوان دلیل ادعاهای خویش مطرح می کنند.

بر این اساس، لازم است به بررسی "بحث تفویض" پردازیم، و ابعاد مختلف آن را روشن سازیم.

ما در بحث تفویض سه مرحله را پی می گیریم:

۱. سیر تاریخی تفویض؛

۲. اقسام تفویض؛

۳. روایات تفویض.

تفویض به این معناست که خدا اموری را به دیگری بسپارد. معتقدان به تفویض را مفوضه می نامند. در طول تاریخ، مفوضه و غالیان اغلب ارتباط نزدیکی با هم داشته اند، و گاه اعتقاد به غلو و تفویض پیروان مشترکی داشته اند. نسبت اعتقاد به غلو به اعتقاد به تفویض، عموم و خصوص است، یعنی ممکن است کسی غالی باشد ولی تفویض را قبول نکند، ولی همه مفوضه را می توان غالی نامید.

در زمان رسول خدا(ص) هم مفوضه و غالیانی وجود داشته اند. (۱) البته تعداد قائلین به غلو در زمان رسول اکرم(ص) کم بوده، و گرایش به نظریه غلو در زمان امیرالمؤمنین(ع) شدت یافته است، تا جایی که حضرتش فرمود: «یَهْلِكُ فِيَّ إِثْنَانٌ: محبُّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالَ» (۲)

اعتقاد به این نظریه، نه تنها در زمان ائمه اطهار: ادامه یافت، بلکه تبدیل به یک جریان شد، به گونه ای که گروه قابل توجهی از اصحاب اهل بیت:، رسماً قائل به تفویض بوده، و حتی برخی از ایشان معتقد بوده اند که ایشان معبود هستند.

در "بحار الأنوار" آمده است:

ص: ۸۹

۱- در روایتی از امام رضا(ع) نقل شده که فرمودند: "الغلاة كفّار والمفوضه مشرکون..." (بحار الأنوار: ج ۲۵، ص ۲۷۳، ح ۱۹).  
- در روایتی آمده که مردی خدمت رسول اکرم(ص) رسید و عرض کرد: "السلام علیک یا ربّی!" که آن حضرت او را از این اعتقاد بر حذر داشتند. (بحار الأنوار: ج ۲۵، ص ۲۹۷، ح ۶۱).

۲- بحار الأنوار: ج ۲۵، ص ۲۸۵، کتاب الإمامه، باب نفی الغلو فی النبی والائمة:، ح ۳۶.

«إِنَّ عَلِيًّا (ع) لَمَّا فَرَّغَ مِنْ قِتَالِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ أَتَاهُ سَبْعُونَ رَجُلًا مِنَ الزُّطِّ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَكَلَّمُوهُ بِلِسَانِهِمْ فَرَدَّ عَلَيْهِمْ بِلِسَانِهِمْ وَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي لَسْتُ كَمَا قَلْتُمْ، أَنَا عَبْدُ اللَّهِ مَخْلُوقٌ،

قال: فأبوا عليه وقالوا له: أنت هو. فقال لهم: لئن لم ترجعوا عمّا قلتم فيّ وتوبوا إلى الله تعالى لأقتلنكم. قال: فأبوا أن يرجعوا أو يتوبوا، فأمر أن يحفر لهم آباراً فحفرت ثمّ خرق بعضها إلى بعض ثمّ قذفهم فيها ثم طم رؤوسها ثمّ ألهب النّار في بئر منها ليس فيها أحد فدخل الدخان عليهم فماتوا» (١)

خلاصه روایت این است که عده ای پس از جنگ بصره خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) رسیدند و به حضرت نسبت خدایی دادند. حضرت آن ها را از این اعتقاد نهی فرمود و دستور داد توبه کنند، ولی آن ها نپذیرفتند. پس حضرت دستور داد که آن ها را هلاک کنند.

کشی و مفید نقل کرده اند که مفضل بن عمر با خالد جوّان در مورد ربوبیت ائمه اطهار: در حال مباحثه بودند، که تصمیم گرفتند نزد امام صادق (ع) بروند. راوی می گوید: هنگامی که به درب خانه حضرت رسیدیم، حضرت بیرون آمدند و بدون هیچ سؤالی فرمودند: «بل عبادٌ مکرمون لایسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون» (٢) یعنی اهل بیت عباد مکرم خداوند هستند، به گونه ای که هرگز در قول از خدا پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند.

جالب است بدانیم در روایت نیامده که ایشان دقّ الباب کردند، بلکه ظاهراً خود حضرت به علم غیب ورود ایشان را دانسته و در را باز کرده اند. شاید این

ص: ۹۰

۱- بحار الأنوار: ج ۲۵، ص ۲۸۷، ح ۴۳؛ و نیز مضمون آن در احادیث ۳۸ و ۶۳ آمده است.

۲- بحار الأنوار: ج ۲۵، ص ۳۰۳، کتاب الإمامه، باب نفی الغلو...، ح ۶۸.

جلوه گری به جهت آن باشد که در عین حال، نباید از علم و عنایات ویژه خداوند به اهل بیت غفلت شود.

از زراره روایت شده که به امام صادق(ع) عرض کردم: مردی از فرزندان عبدالله بن سبأ قائل به تفویض است. حضرت فرمود: تفویض او به چیست؟ عرض کردم: مقصودش این است که خدای تبارک و تعالی محمد و علی(ع) را آفریده و کار جهان را به ایشان تفویض و واگذار نموده، و آن دو هستند که می آفرینند و روزی می دهند و می میرانند و زنده می کنند. حضرت فرمود: دروغ گفته، دشمن خدا!... (۱)

در سلسله سند این روایت به نقل "مرآه العقول" (۲) به جای عبدالله بن سبأ، عبدالله بن سنان آمده، که اشتباه نشاخ است. در "بحار الأنوار" عبدالله بن سبأ ذکر شده که صحیح است.

شیخ مفید(ره) در ذیل این بحث، بعد از نقل کلام شیخ صدوق (ره) می فرماید:

«الغلاه من المتظاهرين بالإسلام هم الذين نسبوا أمير المؤمنين والأئمة من ذريته: إلى الألوهية والنبوه، ووصفوههم في الفضل في الدين والدنيا إلى ما تجاوزوا فيه الحد وخرجوا عن القصد وهم ضلال كفار، حكم فيهم أمير المؤمنين بالقتل والتحريق بالنار، وقضت الأئمة: عليهم بالكفر والخروج عن الإسلام.» (۳)

همچنین امام رضا(ع) در روایتی در ضمن دعای مفصلی می فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ ادَّعَوْا لَنَا مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقِّ اللَّهِمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا فِينَا

ص: ۹۱

۱- بحار الأنوار: ج ۲۵، ص ۳۰۳، کتاب الإمامه، باب نفی الغلو...، ح ۶۸.

۲- مرآه العقول: ج ۳، ص ۱۴۷

۳- شرح عقائد الصدوق معروف به "تصحیح الاعتقاد": ص ۶۳ (چاپ مکتبه الداوری، قم، بی تا).

مَّا لَمْ نُقَلِّهِ فِي أَنْفُسِنَا اللَّهُمَّ لِمَكَ الْخَلْقُ وَمِنْكَ الرِّزْقُ وَإِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اللَّهُمَّ أَنْتَ خَالِقُنَا وَخَالِقُ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ وَآبَائِنَا  
الْآخِرِينَ اللَّهُمَّ لَا تَلِيْقُ الرُّبُوبِيَّةُ إِلَّا بِكَ وَلَا تَصْلُحُ إِلَّا لِلهِ إِلَّا لَكَ...» (۱) که حاصلش این است که من براءت می جویم از کسانی که  
به ما چیزی را که حق نیست نسبت می دهند.

اعتقاد به غلو از آغاز دوران غیبت مورد توجه علما قرار گرفته، و به خصوص شیخ صدوق سخنان قابل توجهی در این ارتباط  
دارد.

در زمان ما هم حدود ۳۰ میلیون نفر از مردم سوریه و ترکیه و ایران و عراق و... معروف به علوی هستند که در ایران آن ها را  
با نام علی الهی (۲) می شناسند. این افراد نوعاً نماز نمی خوانند و روزه نمی گیرند؛ و حتی اگر کسی نماز بخواند می گویند  
سنّی شده است!

علمای شیعه نسبت به این نوع مباحث مسئول هدایت مردم هستند، و باید پاسخ گوی شبهات مطرح شده از طرف این فرق  
باشند.

البته باید این نکته را اضافه کنیم که غلو مراتبی دارد. نادری از قدما حتی اعتقاد به این که ائمه اطهار: عالم به غیب هستند را  
مرتبۀ ای از مراتب غلو می دانستند، در حالی که به تعبیر آیت الله خویی ۱ در این صورت همه شیعیان غالی هستند!

آن چه از معنای تفویض تا اینجا عرض شد، تفویض در امور تکوینی است. نوع دیگری از تفویض هم در تاریخ وجود داشته و  
دارد، که ناظر به امور تکوینی نیست، بلکه مربوط به تشریح است. مورد بحث ما در این جا تفویض در تشریح می باشد.

ص: ۹۲

---

۱- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۴۳؛ و مضمون آن در کتاب اعتقادات شیخ صدوق، ص ۹۷ آمده است.

۲- اعضای این فرقه در ایران با نام های "علی الهی"، "گوران"، "اهل حق"، "یارسان" و... معروف هستند.

آن چه از شیخ صدوق (ره) در بحث اذان نقل شده از این قسم تشریح است که فرموده است: «مفوضه در اذان "محمد وآله خیر البریه" و "أشهد أن علیاً ولی الله" را اضافه کرده اند» (۱)

البته ما هم قبول داریم که این جمله جزء اذان نیست، ولی جیل فقها معتقدند که اگر این عبارت در اذان تبرکاً - و نه به قصد جزئیت - گفته شود، اشکال ندارد.

ص: ۹۳

---

۱- روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۵.

همان طور که پیش از این اشاره کردیم مراد از تفویض در این بحث، غیر از تفویض در امور تکوینی، به معنای اختیار تام انسان ها در مقابل جبر است - همان که در روایت مشهور فرمود: «لا جبرَ ولا تفویضَ بلْ أمرٌ بینَ الأمرین» - بلکه مراد ما در این جا تفویض تشریح، به معنای واگذاری قانون گذاری های شرعی به پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار: است.

علامه مجلسی(ره) شش احتمال در معنای تفویض به طور کلی طرح کرده است، که در این جا به نقل و بررسی آن ها می پردازیم (۱)

نخست: تفویض در آفرینش، خلق، رزق، تربیت، زنده کردن، میراندن و...؛ که این مفهوم از تفویض به دو قسم قابل تصور است:

یکی این که امور تکوینی به آن حضرات تفویض شده باشد، به این معنا که کارها را با قدرت و اراده خویش انجام می دهند، و فاعل حقیقی این کارها هستند، و خدا در آن نقشی ندارد، گویا خداوند امر را به ایشان سپرده، و خود در کناری نشسته است. علامه مجلسی(ره) حکم به کفر قائلین به این نظر کرده است (۲)

قسم دوم این که امور تکوینی به آن حضرات تفویض شده باشد، به این معنا که خدای متعال مقارن با اراده ایشان این کارها را انجام می دهد، و همه این کارها با قدرت الهی، مقارن با اراده ایشان روی می دهند؛ که اگر چه عقل با این مفهوم مخالفتی ندارد، ولی روایات بسیاری اعتقاد به آن را در غیر معجزه منع کرده است.

ص: ۹۴

---

۱- "مرآة العقول"، ج ۳، ص ۱۴۲ به بعد؛ و "بحار الأنوار"، ج ۲۵، ص ۳۰۰ به بعد.

۲- مرآة العقول: ج ۳، ص ۱۴۳.



دوم: تفویض در امر دین و امور شرعی که احتمال دو معنا برای آن وجود دارد:

الف- خدای متعال جعل احکام را به حضرت رسول و ائمه: تفویض کرده تا بدون نیاز به وحی و الهام، هر چه را بخواهند حلال، و هر چه را بخواهند حرام کنند.

اعتقاد به این نوع تفویض اعتقادی باطل است که به دلالت صریح آیاتی مثل «ما یَنطِقُ عن الهویٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحیٌّ یوحیٰ» (۱) پرونده آن بسته است.

ب- تفویض در بعض امور شرعی به جهت کمال عقل آن حضرات:، و برای نشان دادن مقام ایشان به مردم. این گونه تفویض به این معنا است که أحياناً مواردی هست که حکمی را حضرت رسول(ص) واجب فرموده، و خدای متعال وجوب آن را قبول کرده و اجازه داده است؛ کما این که در بعضی روایات آمده که مثل زیاد کردن رکعات نمازهای واجب، و تعیین نمازهای نافله، و روزه های مستحبی تشریح رسول خدا(ص) بوده است؛ یعنی ده رکعت از نمازهای یومیه فرض الله است، و هفت رکعت دیگر فرض النبی است، و نوافل هم تشریحات نبی اکرم می باشد. خدای متعال این تشریحات را فقط اذن داده و امضا کرده است.

سوم: تفویض در امور خلق خدا در تربیت و تأدیب ایشان است؛ یعنی تربیت و موعظه مردم به پیامبر و ائمه اطهار: سپرده شده است.

چهارم: تفویض در بیان احکام است؛ به این معنا که چون پیامبر اسلام و ائمه اطهار: أحياناً در شرائط تقیه قرار می گرفته اند، این اختیار را داشته اند که احکام را با مراعات مصلحت به تدریج بیان کرده و تا زمان مناسب آن را کتمان کنند.

ص: ۹۵

این تفویض اختصاص به پیامبر اسلام و ائمه اهل بیت: دارد و سایر انبیاء را شامل نیست. در دین ما تقیه برای پیامبر و امامان معصوم: به اقتضای مصلحت جایز است، و بر این اساس گاهی آن حضرات به اقتضای تقیه یا مصلحت دیگر - مثل رعایت حال شنونده - حکمی را برای شخصی به یک شکل، و برای شخص دیگر به شکلی دیگر بیان می فرموده اند.

پنجم: ائمه اطهار: در مقام قضاوت، مختار بودند به ظاهر حکم کنند و یا به علم خویش که خدای متعال به ایشان الهام فرموده و واقع امر را به آن حضرات نشان داده است، عمل نمایند، و بر اساس آن حکم کنند.

در میان علما بحثی وجود دارد که آیا پیامبر(ص) و اهل بیت ایشان: بر اساس علم غیبی که خداوند به ایشان الهام می فرموده قضاوت می کرده اند یا نه، بلکه در امر قضاوت به مانند مردم عادی بر اساس قرائن ظاهری حکم می کرده اند؟

پس از آن هم این بحث برای فقیه هم مطرح شده که آیا فقیه می تواند بر اساس علم شخصی خود قضاوت کند یا نه؟

بسیاری از فقهای بزرگ اعتقاد دارند که برای هر دو گروه قضاوت به علم خویش صحیح است، ولی جمعی از فقهاء، مثل آیت الله کاشف الغطاء(ره) در حاشیه تبصره المتعلمین، جواز عمل فقیه به علم خویش در قضاوت را نپذیرفته اند، کما این که ما نیز بر همین نظر هستیم و نظر اول را دارای اشکال می-بینیم.

ششم: تفویض در عطا و منع است. گفته می شود خدای متعال زمین را با هر آن چه در آن است برای حضرات معصومین: آفریده، و یا لا اقل انفال و خمس و صفایا و... برای ایشان است.

شیخ کلینی(ره) از علی بن ابراهیم از سرّ بن ربیع، از وجود این بحث گزارشی به شرح زیر نقل کرده است:

«لم يكن ابن أبي عمير يعدل بهشام بن الحكم شيئاً، وكان لا يغتبط إتيانه، ثم انقطع عنه وخالفه، وكان سبب ذلك أن أبومالك الحضرمي كان أحد رجال هشام وقع بينه وبين ابن أبي عمير ملاحاه في شيء من الإمامه. قال ابن أبي عمير: الدنيا كلها للإمام (ع) على وجه الملك، وأنه أولى بها من الذين هي في أيديهم؛ وقال أبومالك: ليس كذلك، أملاك الناس لهم إلا ما حكم الله به للإمام من الفياء والخمس والمغنم، فذلك له، وذلك أيضاً قد بين الله للإمام أين يضعه وكيف يصنعه به، فتراضيا بهشام بن الحكم وصار إليه، فحكم هشام لأبي مالك على ابن أبي عمير؛ فغضب ابن أبي عمير وهجر هشاماً بعد ذلك» (1)

خلاصه مطلب این که روزی ابن ابی عمیر با شخصی به نام ابومالک حضرمی در مورد این که آیا تمام زمین مال ائمه است یا نه، اختلاف پیدا می کنند. ابن ابی عمیر معتقد بود همه زمین مال امام است، و آن دیگری می گفت نه چنین است، و تنها خمس و انفال و مثل آن - آن هم نه به جهت ملک، بلکه برای مصرف در جهات خاص - مال امام است. به هر ترتیب، نزد هشام می روند. هشام بر نظر دوم صحنه می گذارد و آن را تأیید می کند. نقل شده که پس از این قضیه ابن ابی عمیر با هشام قطع رابطه کرد.

ص: ۹۷

---

۱- الکافی: ج ۱، ص ۴۱۰، کتاب الحججه، باب أن الأرض كلها للإمام ۷، ذیل حدیث ۸.

روایات متعددی در مورد تفویض نقل شده که در این بخش به نقل برخی از آن ها که شیخ کلینی (ره) در کتاب شریف کافی آورده، می پردازیم.

روایت نخست: «محمد بن یحیی عن أحمد بن أبي زاهر عن علي بن إسماعيل عن صفوان بن يحيى عن عاصم بن حميد عن أبي إسحاق النحوي قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فسمعته يقول: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلِيَّ مَحَبَّةً فَقَالَ: "وَإِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ" (۱)، ثم فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: "وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا" (۲) وقال عزوجل: "من يطع الرسول فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ" (۳) قال: ثم قال: وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ فَوَّضَ إِلَيَّ وَعَلِيٌّ وَاتَّخَمَنَهُ فَسَلَّمْتُمْ وَجَحَدَ النَّاسُ؛ فَوَاللَّهِ لَنَجِبَنَّكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا، وَأَنْ تَصْمَتُوا إِذَا صَمْتْنَا، وَنَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمُ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرًا فِي خِلَافِ أَمْرِنَا» (۴).

به موجب این روایت، خدای متعال ولایت امر دین خود را به نبی اکرم (ص) سپرده است، و ایشان هم آن را بعد از خود به ائمه اطهار، یکی پس از دیگری، سپرده اند.

این روایت دو سند دارد که سند دوم آن صحیح است. از این روایت معنای چهارمی که برای تفویض گذشت، برداشت می شود، یعنی اختیار ایشان در بیان احکام؛ زیرا "ما آتاکم الرسول فخذوه" یعنی هر چه پیامبر (ص) از سوی ما می گوید، پس قبول کنید و سپس می فرماید: او پیامبر ما است، پس اگر از او اطاعت کنید از ما اطاعت کرده اید.

ص: ۹۸

۱- قلم: ۴

۲- حشر: ۷

۳- نساء: ۸۰.

۴- الکافی: ج ۱، ص ۲۶۵، ابواب الحججه، باب التفویض إلى رسول الله وإلى الأئمة فی أمر الدین، ح ۱.

روایت دوم: «علی بن ابراهیم عن ابيه عن يحيى بن أبي عمران عن يونس عن بكار بن بكر عن موسى بن أشيم قال: كنت عند أبي عبد الله (ع) فسأله رجل عن آية من كتاب الله عزوجل فأخبره بها ثم دخل عليه داخل فسأله عن تلك الآية فأخبره بخلاف ما أخبره به الأول فدخلني من ذلك ما شاء الله حتى كأن قلبي يُشرح بالسكاكين، فقلت في نفسي: تركت أباقتاده بالشام لا يُخطئ في الواو وشبهه وجئت إلى هذا يخطئ هذا الخطأ كله. فيما أنا كذلك إذ دخل عليه آخر فسأله عن تلك الآية فأخبره بخلاف ما أخبرني وأخبر صاحبي، فسكنت نفسي، فعلمت أن ذلك منه تقيه. قال: ثم التفت إلي فقال لي: يا ابن أشيم إن الله عزوجل فوض إلى سليمان بن داود فقال: "هذا عطاءنا فامنن أو أمسك بغير حساب" (١)، وفوض إلى نبيه ٩، فقال: "وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا"؛ فما فوض إلى رسول الله (ص) فقد فوضه إلينا» (٢).

تفویض در این روایت نیز با تفویض در بیان احکام مناسب است، چون بعد از این که حضرت پاسخ مسأله را سه گونه بیان کرد، به آیه تفویض استناد فرمود. البته روایت از نظر رجال سند، ضعیف است، ولی در عین حال معنای این روایت، به مانند روایت صحیح قبلی، ناسازگاری با مبانی ندارد.

روایت سوم: «عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن الحجاج عن ثعلبه عن زراره قال: سمعت أبا جعفر و أبا عبد الله (ع) يقولان: إن الله عزوجل فوض إلى نبيه (ص) أمر خلقه لينظر كيف طاعتهم؟ ثم تلا هذه الآية: "ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا"» (٣).

ص: ٩٩

١- ص: ٣٩.

٢- الكافي: ج ١، ص ٢٦٥، ح ٢.

٣- الكافي: ج ١، ص ٢٦٦، ح ٣.

آن چه از این روایت معلوم می شود تفویض و سپردن امر تبلیغ و بیان احکام دین به رسول خدا(ص) است.

روایت چهارم: «علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن فضيل بن يسار قال: سمعت أبا عبد الله يقول لبعض أصحاب قيس الماصر: إن الله عزوجل أدب نبيه فأحسن أدبه فلما أكمل له الأدب قال الله تعالى: "أنك لعلى خلق عظيم"، ثم فوض إليه أمر الدين والأمة ليسوس عباده فقال عزوجل: "ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عند فانتهوا" وإن رسول الله ۹ كان مسدداً موقفاً مؤيداً بروح القدس، لا-يزل ولا-يخطئ في شيء مما يسوس به الخلق، فتأدب بأداب الله؛ ثم إن الله عزوجل فرض الصلاة ركعتين ركعتين عشر ركعات، فأضاف رسول الله(ص) إلى الركعتين ركعتين، وإلى المغرب ركعه، فصارت عدل الفريضة لا-يجوز تركهن إلما في سفر وأفرد الركعه في المغرب فتركها قائمه في السفر والحضر فأجاز الله عزوجل له ذلك كله فصارت الفريضة سبع عشره ركعه؛ ثم سن رسول الله(ص) النوافل أربعاً وثلاثين ركعه مثلى الفريضة فأجاز الله عزوجل له ذلك... وفرض الله في السنه صوم شهر رمضان، وسن رسول الله(ص) صوم شعبان وثلاثه أيام في كل شهر مثلى الفريضة، فأجاز الله عزوجل له ذلك؛ وحرّم الله عزوجل الخمر بعينها، وحرّم رسول الله(ص) المسكر من كل شراب فأجاز الله له ذلك كله؛ و...» (۱)

در این روایت لفظ تفویض آمده، و معلوم است که مراد از تفویض در امور دین است و تفویض در امر تکوین - یعنی همان معنای اول تفویض - نیست.

حال آیا مراد از آن تفویض امر تشریح - یعنی همان معنای دوم تفویض - است؟ اگر چنین باشد، به دلیل اطلاق لفظ، ممکن است تصور شود که این تفویض در تمام احکام دین انجام شده، به این که اساساً خدا همه تشریح را به

ص: ۱۰۰

حضرت سپرده باشد؛ ولی - همان طور که گذشت - این معنا به موجب آیات و روایات زیادی باطل است - یعنی تفویض در کل دین به پیامبر اکرم صحیح نیست - پس نوع اول از معنای دوم تفویض نمی تواند مراد این روایت باشد. پس در این فرض، مراد این روایت تفویض تشریح بعضی از احکام شرع به رسول خدا(ص) خواهد بود.

احتمال دیگر در این روایت آن است که بگوییم معنای روایت این است که خداوند از طریق وحی، احکام را به طور کامل تشریح فرموده و به رسول خدا(ص) امر کرده تا احکام را تبلیغ و به مردم برساند. تفویض به این معنا که با معنای چهارم، و به نوعی سوم، مناسب است، مشکلی ندارد، و شاید بتوان آن را ظاهر بخشی از صدر آن دانست که "ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا". ایتاء در این صورت به معنای تبلیغ دین می-شود، و مراد از تفویض، تفویض امر در ابلاغ و بیان خواهد شد.

احتمال سومی هم در این روایت وجود دارد که به شکلی جامع دو احتمال فوق است؛ و آن این که بگوییم صدر روایت احتمال اخیر را می گوید، و ذیل آن احتمال اول را. صدر روایت با عبارت "فتأدب بآداب الله" پایان می پذیرد. از این عبارت به بعد که می توان آن را بخش دوم روایت دانست می فرماید: "ثم إن الله عزوجل فرض الصلاة رکعتین رکعتین، عشر رکعات، فأضاف رسول الله(ص) إلى الرکعتین رکعتین..."

بعید نیست که بتوان گفت از این جا تفویضی غیر از معنای اول اراده شده است؛ در مقابل این احتمال که بگوییم این ذیل ظهور صدر را از ابلاغ به تشریح منصرف می کند. تعبیر "دم" نیز به کمک احتمال تفکیک می آید، چرا که ظهور در این دارد که این تفویض با تفویضی که در صدر بیان شد تفاوت دارد. مثال هایی هم که در این بخش دوم آمده نشان دهنده توسعه در معنای تفویض است که خدای متعال اجازه داده باشد پیامبر(ص) مواردی را واجب، مستحب یا

حرام و... کند. به موجب روایت، رسول خدا رکعت هایی را جز در سفر به نماز اولیه افزود، و سپس می فرماید: "فأجاز الله عزوجل له ذلك"، یعنی خدای متعال اجازه داد این تشریح را به رسول خویش.

حاصل کلام این که خداوند تشریح بعضی از احکام را توسط رسول خدا تجویز کرده، و البته در نهایت همه احکام مؤید به تأیید الهی است، به اذن قبلی و یا با اجازه بعدی. عبارت "فأجاز الله عزوجل له ذلك" این احتمال را که پیامبر(ص) مجاز باشد هر طور که خواست احکام را تشریح کند منتفی می کند. ایشان مجاز است حکم را آن طور که خدا راضی است تشریح نماید؛ یعنی در حقیقت مشیت خدا را تبدیل به قانون کند.

باید دقت داشت که عبارت "أجاز الله له ذلك" در روایت نقل شده، مطلقاً تفویض امور به رسول خدا(ص) را مقید می کند.

این احتمال می شود نوع دوم از معنای دوم تفویض، که در کنار تفویض امر ابلاغ قابل توجه و تأمل است.

البته علامه مجلسی(ره) می فرماید که نوع دوم از معنای دوم تفویض - یعنی این که اهل بیت: حکم را تشریح کنند و خدا اجازه دهد - تکلف دارد، مگر به این معنا که حکمی نزد ایشان به ودیعه گذارده شده باشد، و ایشان مجاز باشند هنگام نیاز آن را آشکار نمایند. استدلال ایشان به آیه "اليوم أكملت لكم دينكم..." است که دلالت می کند بر این که دین به صورت کامل تشریح شده است.

روایت پنجم: «أبوعلی الأشعری عن محمد بن عبدالجبار عن ابن فضال عن ثعلبه بن میمون عن زراره أنه سمع أبا جعفر وأبا عبد الله (ع) يقولان: إن الله تبارك



وتعالی فَوْض نَبِيَّهِ (ص) أمر خلقه لينظر كيف طاعتهم، ثم تلا هذه الآية " ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا" (١).

این روایت نیز مربوط به خلقت و تکوین نیست، زیرا در آن می فرماید: "لينظر كيف طاعتهم" یعنی تفویض برای این بوده که خدا ببیند مردم چگونه به حرف پیامبر گوش می دهند؟ این روایت بیش از تفویض، به معنای اختیار در بیان و تبلیغ احکام را نمی رساند.

روایت ششم: «محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن محمد بن سنان عن إسحاق بن عمار عن أبي عبد الله (ع) قال: إنَّ الله تبارك وتعالى أدب نبيه (ص) فلمَّا انتهى به إلى ما أراد، قال له: "إنَّكَ لعلی خلق عظیم"، ففَوْض إليه دينه فقال: "وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا"، وإنَّ الله عزَّ وجل فرض الفرائض ولم يقسم للجِدِّ شيئاً وإنَّ رسول الله (ص) أطعمه السدس فأجازه الله جلَّ ذكره له ذلك، وذلك قول الله عزوجل: "هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب" (٢).

"محمد بن سنان" از نظر ما ضعیف نیست، و لذا روایت فوق از نظر سندی معتبر است و این هم روایت بیش از تفویض، به معنای اختیار در بیان و تبلیغ احکام را نمی رساند.

روایت هفتم: «الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن الوشاء عن حماد بن عثمان عن زرارة عن أبي جعفر (ع) قال: وضع رسول الله (ص) ديه العين وديه النفس وحرّم النبيذ وكلّ مسكر، فقال له رجل: وضع رسول الله (ص) من غير أن يكون جاء فيه شيء؟ قال: نعم، ليعلم من يطع الرسول ممّن يعصيه» (٣).

ص: ١٠٣

١- الكافي: ج ١، ص ٢٦٧، ح ٥.

٢- الكافي: ج ١، ص ٢٦٧، ح ٦.

٣- الكافي: ج ١، ص ٢٦٧، ح ٧.

سند این روایت بی اشکال نیست، و در عین حال منافاتی ندارد که این احکام از وحی و یا به اذن خدای متعال باشند.

روایت هشتم: «محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن قال: وجدت فی نوادر محمد بن سنان عن عبدالله بن سنان قال: قال أبو عبدالله (ع): لا- والله، ما فوّض الله إلى أحد من خلقه إلّا إلى رسول الله ۹ وإلى الأئمه. قال عزّوجلّ: "إنا أنزلنا إليك الكتاب بالحقّ لتحکم بین الناس بما أراک الله"، وهي جاریه فی الأوصیاء:» (۱)

این روایت به قرینه آیه ظاهر در بیان و تبلیغ احکام و قضاوت در میان مردم است.

روایت نهم: «محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن عن یعقوب بن یزید عن الحسن بن زیاد عن محمد بن الحسن المیثمی عن أبي عبدالله (ع) قال: سمعته يقول: إن الله عزّوجلّ أدب رسوله حتّى قومه علی ما أراد، ثمّ فوّض إليه فقال عزّ ذکره: "ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا"؛ فما فوّض الله إلى رسوله (ص) فقد فوّضه إلینا» (۲)

ظاهر این روایت آن است که آن چه به پیامبر (ص) تفویض شده بیان احکام است، و لذا بعد از پیامبر به ائمه: سپرده شده است.

روایت دهم: «علی بن محمد عن بعض أصحابنا عن الحسين بن عبدالرحمن عن صندل الخیّاط عن زید الشّحام قال: سألت أبا عبدالله (ع) فی قوله تعالی: "هذا عطاؤنا فامننّ أو أمسک بغير حساب". قال: أعطی سلیمان ملکاً عظیماً ثمّ جرت هذه الآیه فی رسول الله (ص) فكان له أن يعطى ما شاء من شاء، ویمنع من شاء

ص: ۱۰۴

۱- الکافی: ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۸

۲- الکافی: ج ۱، ص ۲۶۸، ح ۹

وَأَعْطَاهُ اللَّهُ أَفْضَلَ مِمَّا أَعْطَى سَلِيمَانَ، لِقَوْلِهِ: "مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا" (١)

خدا به سلیمان فرمود هر چه می خواهی انجام ده، و چنین خداوند چنین تفویضی را به رسول گرامی اسلام (ص) هم کرده است.

به قرینه روایت نهم که فرمود آن چه به پیامبر عطا شده، به اهل بیت ایشان هم عطا شده است، این حق برای ایشان هم ثابت است؛ و بر این اساس، این که حضرت زهرا(س) فیء را حلال فرمود، و یا این که امام صادق(ع) می فرمایند پدرم خمس را حلال کرد، قابل درک و فهم می شود.

حاصل این که به غیر از معنای اول و نوع اول از معنای دوم تفویض که بیان شد، معانی دیگر تفویض مشکلی ندارند.

به بیانی روشن تر تفویض به این معنا که نبی اکرم(ص) حکمی را تشریح کرده و خداوند هم اجازه داده باشد، صریح روایات است، و علاوه بر این، مشهور علماء این معنا را قبول دارند. بله، تفویض چنین حقی برای اهل بیت محل اشکال است.

ص: ۱۰۵

شیخ صدوق (ره) در چهار مورد درباره مسأله تفویض بحث کوتاهی کرده است که برای مشخص شدن نظر ایشان به بررسی آن ها می پردازیم.

مورد نخست: شیخ صدوق در مورد وضوی پیامبر (ص) فرموده است که غسلات وضوی آن حضرت یک مرتبه بوده است - یعنی حضرتش دست و صورت خود را در وضو یک بار می شسته اند - و بعد از آن این بحث را مطرح می کند که دو مرتبه آب ریختن چه حکمی دارد؟

سپس از امام صادق (ع) روایت می کند که فرمودند: «فرض الله الوضوء واحدهً واحدهً، ووضع رسول الله (ص) للناس إثنين إثنين» (۱)

ایشان در توضیح این روایت می گوید: «وهذا على جهة الإنكار لا- على جهة الإخبار.» یعنی امام صادق (ع) در مقام انکار از "استفهام انکاری" در تعبیر خود استفاده نموده، بدین صورت که امام می فرمایند: "آیا چنین سخنی صحیح است که خدا یک بار ریختن آب را واجب کرده، و رسول خدا به جای آن دو بار گفته باشد؟! " گویی این تجاوز از حدود الهی است، در حالی که خداوند عزوجل می فرماید: «و من يتعدّ حدود الله فقد ظلم» یعنی هر کس از حدود الهی تجاوز کند، ظلم کرده است. پس امام صادق (ع) می خواهند بفرمایند که چنین تشریحی از سوی رسول خدا (ص) رخ نداده است.

ایشان چند سطر بعد نیز می گوید: «وقد فوّض الله تعالى إلى نبيه (ص) أمر دینه ولم يفوّض إليه تعدّی حدوده» (۲) یعنی درست است که خدای متعال امر تبلیغ دین

ص: ۱۰۶

۱- من لایحضره الفقیه: کتاب الطهاره، باب ۸، باب صفة وضوء رسول الله ۹، ص ۱۰، ح ۴.

۲- من لایحضره الفقیه: کتاب الطهاره، باب ۸، باب صفة وضوء رسول الله ۹، ص ۱۰، ذیل ح ۸.

را به رسول خویش سپرده، اما اجازه تغییر دین را به پیامبرش نداده است تا یک بار آب ریختن در وضو را از پیش خود دو بار کند.

ایشان با این سخن در واقع تفویض، به این معنا که خداوند قانون گذاری را به پیامبر سپرده باشد، قبول نمی کند.

علامه طریحی (ره) چون به صدر و ذیل عبارت توجه نکرده، در این مورد به اشتباه رفته و فرموده است: روایت داریم که تفویض در امر دین است، نه تفویض در تجاوز از حدود. ایشان گمان کرده که ذیل عبارت صدوق، روایت است.

البته این اشتباه به خاطر متن "من لایحضره الفقیه" است، چون عبارت شیخ صدوق بعد از "رُوی" آمده است. مرحوم طریحی گمان کرده ذیل عبارت هم روایت است، در حالی که شیخ صدوق (ره) تنها اصل تفویض را به عنوان روایت آورده، و ذیل آن دریافت خودش می باشد.

مورد دوم: ایشان پس از این که در مورد تعداد رکعات نماز هفده رکعت بودن آن را نقل می کند، عبارت عجیبی دارد و می فرماید: «وقال زراره بن أعین: قال أبو جعفر (ع): كان الذي فرض الله عزوجل على العباد عشرَ ركعات، وفيهن القرائه وليس فيهن وهم - یعنی سهو - فزاد رسول الله (ص) سبعا و...» (۱)

این عبارت که به صورت غیر متعارف با عبارت "قال"، و نه "رواه" یا "رُوی"، بیان شده، نشان می دهد که گویا ایشان می خواهد بگوید من این سخن را قبول ندارم؛ گویا مطلب را به برداشت "زراره" نسبت می دهد، و نه کلام امام (ع). به عبارت دیگر، شاید شیخ صدوق قبول ندارد که حضرت رسول (ص) بر رکعات نماز افزوده باشد.

ص: ۱۰۷

---

۱- من لایحضره الفقیه: کتاب الصلوه، باب فرض الصلوه، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱۴.

مجلسی اول(ره) در شرح این عبارت می فرماید: «والزیاده إما بأمر الله علی الخصوص، كما فهمه الصدوق علی الظاهر...» (۱)

تفسیر مجلسی از کلام صدوق این است که ایشان می فرماید این کار تفویض نیست، بلکه به اجازه خدا بوده است.

ما از سخنان شیخ صدوق(ره) چنین چیزی دریافتیم، بلکه به نظر می رسد ایشان می خواهد بگوید که این عمل با اذن قبلی خدای متعال بوده است، و عبارت صدوق نشان می دهد که تفویض را به معنای معروف آن قبول ندارد.

مورد سوم: ایشان در باب صلاه مسافر، روایتی را که در آن گفته شده رکعاتی که پیامبر(ص) واجب فرموده بود در سفر حذف می شوند، نمی آورد، و در عوض از کتاب فضل بن شاذان روایتی نقل می کند که در آن آمده نماز در مسافرت شکسته می شود، و در آن سخنی از اضافه شدن رکعات توسط پیامبر نیست. (۲)

این که شیخ صدوق(ره) روایت مزبور را در این جا نقل نکرده، معلوم می شود که ایشان اعتقاد به تفویض نداشته است.

مورد چهارم: شیخ صدوق(ره) در باب اذان، هنگامی که از مفوضه یاد می کند، می فرماید: «والمفوضه لعنهم الله...» (۳)

بررسی هر چهار موردی که شیخ صدوق(ره) در آن ها به مسأله تفویض پرداخته است، مشخص می کند که ایشان تفویض را به هر شکلی، جز تفویض در تبلیغ و بیان احکام، غیر قابل پذیرش و باطل می داند.

ص: ۱۰۸

---

۱- روضه المتقین: ج ۲، ص ۲۰

۲- من لایحضره الفقیه: کتاب الصلوه، باب ۳۳، باب عله التقصیر فی السفر، ص ۱۲۱، ح ۱.

۳- من لایحضره الفقیه: کتاب الصلوه، باب ۱۶، باب الأذان والإقامه...، ص ۷۸، ذیل ح ۳۷

صاحب جواهر(ره) در بحث کَرّ از کتاب طهارت، نظری ابراز فرموده اند که نظیر آن را در سخنان دیگر علمای شیعه سراغ نداریم. ایشان در ضمن بحثی طولانی می نویسد: «هنا کَرّان، وزنیّ و مساحیّ، فلاینافی نقصان أحدهما عن الآخر، إذ ما نقص فی الوزن وبلغ فی المساحه کر مساحی لا وزنی و بالعکس، فإن أحدهما غیر الآخر، فلیس الزیاده محموله علی الإستحباب. لکن قد یشکل بأنه لا داعی...» (۱)

حاصل کلام ایشان این است که معیار تعیین آب کَرّ هم بر اساس وزن و هم بر اساس مساحت صحیح است، و می پذیرند که همیشه این دو اختلاف دارند.

ایشان این اشکال را مطرح می کند که اگر هر دوی این معیارها از یک منبع متصل به وحی هستند، چرا با هم اختلاف دارند؟ و سپس خود برای پاسخ به آن و ردّ شبهه می فرماید: «إن دعوی علم النبی والأئمه: بذلک ممنوعه، ولا غضاضه لأنّ علمهم: لیس کعلم الخالق عزّوجل، فقد یکون قدّروه بأذهانهم الشریفه وأجرى الله الحکم علیه؛ وثانیاً بأنه لا یمکن ضبط مساحه تنطبق علی الوزن دائماً أو بالعکس لاختلاف المیاه...» (۲)

کلام ایشان - در پاسخ اول - دو بخش دارد:

بخش نخست سخن ایشان طرح این ادعاست که آن حضرات: علم لدنی به احکام ندارند، و أحياناً نسبت به حکم خدا جاهلند. ایشان به تصریح می گوید: «لأنّ علمهم: لیس کعلم الخالق عزّوجل».

بخش دوم این که آن حضرات: در ذهن خویش حکمی را در نظر می گرفتند و بیان می فرمودند، و به تبع آن حکم خدای متعال جعل می شده، که

ص: ۱۰۹

۱- جواهر الکلام: ج ۱، ص ۱۸۲.

۲- جواهر الکلام: ج ۱، ص ۱۸۳.

این همان تصویب مشهور است که می گوید خدای متعال أحياناً در واقع حکمی ندارد، و هر چه معصومین: بفرمایند حکم خدا می شود. البته علی القاعده ایشان این نظر را درباره همه احکام نمی گوید، بلکه تنها ناظر به جایی است که آیه و وحی نباشد.

در هر حال، از این سخنان صاحب جواهر(ره) برداشت می شود که به اعتقاد ایشان چنین نیست که همیشه احکام الهی ثابت باشد و ائمه: به آن احکام علم داشته باشند، بلکه أحياناً خداوند متعال در واقع حکمی ندارد، و هر چه اهل بیت: بگویند خداوند همان را حکم خود قرار می دهد، و بر همین اساس می توان گفت که تشریح احکام به آن حضرات: تفویض و واگذار شده است.

دو اشکال عمده در این نظریه صاحب جواهر(ره) وجود دارد:

نخست آن که چگونه می توان تصور کرد که حضرت رسول و ائمه اطهار: عالم به احکام نبوده باشند؟ در حالی که اگر نگوییم آن حضرات: همه چیز را می دانسته و "علم غیب" و "علم به" "ما کان وما یکون" داشتند، لااقل معتقد هستیم که آن حضرات به تمام احکام الهی عالم بوده اند. این از ضروریات مذهب است، و همه بزرگان از صدر تا کنون به آن اعتقاد دارد.

دوم آن که نمی توان پذیرفت که در عالم واقع، ولو در موردی از موارد، از سوی خدای متعال در شریعت او حکمی وجود نداشته باشد، و رسول اکرم و ائمه اطهار: در ذهن خویش حکمی در نظر بگیرند و بمجرد بیان ایشان جعل شود.

روایات قطعی این نظریه را رد می کند و نمی توان آن را قبول کرد. این اعتقاد همان نظریه تصویب است که به اجماع علمای شیعه اعتقادی باطل است. بله، در برخی موارد جزئی در مورد رسول خدا ۹۱ چنین امری را پذیرفت، ولی پس از رحلت آن حضرت این راه بسته شده است.



در تبیین روایات تعیین "میزان آب کر" نیز می توان گفت تعیین دو معیار برای میزان آب کر شبیه تعیین معیار حدّ ترخص برای شکسته خواندن نماز مسافر است، زیرا در روایات مربوط به قصر نماز مسافر نیز دو معیار برای تعیین حدّ ترخص ذکر شده است. در برخی روایات برای تعیین معیار حدّ ترخص می فرماید: «إذا خفی الأذان فقصر» (۱)، و در برخی روایات دیگر می فرماید: «إذا خفیت الجدران فقصر» (۲)

در تبیین این دو گونه روایت اغلب فقها فرموده اند که هیچ یک از این دو عبارت مفهوم ندارند و پنهان شدن هر یک از "دیوار" و "اذان" موجب شکسته شدن نماز است.

در مورد معیار تعیین آب کر هم مطلب به همین شکل است، زیرا در یک روایت مقدار کر، سه وجب در سه وجب ذکر شده و در روایت دیگر ۱۲۰۰ رطل آمده است، و واقعیت این است که در عالم خارج این دو با هم فرق دارند و هر کدام که حاصل شد، مقدار کرّ حاصل شده است. البته مقداری که با سه وجب محاسبه می شود - که فتوای ما هم بر کفایت آن در مقدار کرّ است - با مقداری که بر اساس وزن بدست می آید به هم نزدیک هستند.

ص: ۱۱۱

- 
- ۱- هنگامی که صدای اذان به گوش نرسید نماز شکسته می شود
  - ۲- هنگامی که دیوارهای شهر ناپدید شدند نماز شکسته می شود.

آیت الله بروجردی (ره) در پایان بحث اصولی خویش در باب "اجزاء" سخنی دارند که به مسأله تفویض اشاره دارد.

ایشان در این بحث تصریح می کنند که نتیجه قبول "اجزاء" قبول یک نوع نظریه تصویب است، و چنین تصویری باطل نیست.

ایشان پس از طرح این مسأله که مشهور است بطلان تصویب اجماعی می باشد، می فرماید: «إنَّهَا مسأله عقلیه لا شرعیه تعبدیه یستند فیها إلى الإجماع، وإن الإجماع المدعی فیها هو إجماع المتکلمین من الإمامیه بما هم متکلمون، لا إجماع الفقهاء والمحدثین الذی هو حجه من الحجج الفقهیة...» (۱)

سپس عباراتی از شیخ طوسی (ره) نقل می کند که نشان می دهد اجماع ذکر شده اجماعی کلامی بر پایه عقل و اندیشه متکلمین است، و مسأله ای شرعی که از معصومین: رسیده باشد، نیست.

بنابراین، ایشان نیز مثل صاحب جواهر معتقد است که خدای متعال به همان که حضرات معصومین: بیان می کنند حکم می کند.

البته سخن ایشان را می توان به گونه دیگری هم توجیه کرد؛ و آن این که ایشان عقیده دارند احکام واقعی خداوند از سوی حضرات معصومین: گسترش و توسعه می یابد؛ یعنی خدای متعال حکمی را تشریح فرموده و حضرت رسول (ص) آن را توسعه داده است. این گونه تصویب در احکام شرعی غیر از تصویب مشهور در علم کلام است.

در واقع دو گونه تصویب قابل تصور است:

ص: ۱۱۲

یکی این که اصلاً حکمی در لوح محفوظ الهی نباشد، و با سخن رسول خدا یا ائمه: حکم واقعی پیدا شود.

دوم این که در لوح محفوظ حکمی باشد، ولی با کلام رسول خدا و ائمه: آن حکم عوض شود، به این معنا که حکم گسترده تر شده و توسعه یابد.

شاید بتوان کلام مرحوم بروجردی را بر تصویب به معنای اخیر حمل کرد. بر اساس گزارش های راویان، در برخی موارد جزئی در احکامی که خدای متعال تشریح فرموده، از سوی معصومین: توسعه صورت گرفته است.

ص: ۱۱۳

اکنون که نظرات علما در مورد تفویض و علم ائمه اطهار: به احکام مطرح شد، لازم است بحث مختصری در مورد علم ائمه: داشته باشیم.

در میان علمای شیعه سه نظر درباره علم رسول خدا و ائمه اطهار: وجود دارد:

الف) علم ائمه اطهار: مثل علم خداوند و متصل به منبع فیض اقدس است، با این تفاوت که علم خدای متعال ذاتی، و علم آن حضرات از سوی خدای عزوجل به ایشان داده شده است.

اکثر فلاسفه، عرفا و برخی فقها این نظر را پذیرفته اند.

ب) حضرات ائمه: علم به احکام نداشته اند، بلکه تشریح احکام به ایشان واگذار و تفویض شده، و آن ها احکام را تشریح کرده اند. این نظر از سخنان صاحب جواهر (ره) برداشت می شود، که نورخان تر سخنان ایشان نقل و بررسی شد.

ج) رسول خدا(ص) و ائمه اطهار: هر زمانی که اراده می فرمودند از منبع فیض الهی، علمی را که می خواستند به دست می آوردند، همان طور که در روایات آمده است که «إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمَ»<sup>(۱)</sup>؛ و البته ایشان چیزی نمی خواهند مگر این که خدای متعال بخواهد، همان طور که در قرآن کریم آمده است: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»<sup>(۲)</sup>.

به اعتقاد ما به استناد روایات فوق الذکر، نظریه سوم قول تحقیق است؛ و بنابراین قول معتقدیم رسول خدا و ائمه اطهار: احکام را می دانند، زیرا در

ص: ۱۱۴

---

۱- الکافی: کتاب الحججه، باب أن الائمة: اذا شأوا أن يعلموا علموا

۲- انسان: ۳۰؛ و تکویر: ۲۹.

روایات متعددی که از معصومین: نقل شده، آمده است که با تمسک به قرآن جواب احکام را می‌داده‌اند.

## علم غیب ائمه اطهار:

به آیاتی از قرآن کریم تمسک شده تا نشان دهند اهل بیت: غیب نمی‌دانند، که برخی از این آیات را ذکر و بررسی می‌کنیم.

آیه نخست: «لایعلم من فی السموات والأرض الغیب إلا الله» (۱)

نفی علم غیب از غیر خدا در این آیه منافاتی با این ندارد که غیر او، بالعرض و به خواست خداوند علم به غیب پیدا کند. این آیه تنها علم ذاتی به غیب را نفی می‌کند، و نسبت به علم غیر ذاتی به غیب ساکت است.

آیه دوم: «لو کنت أعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء» (۲)

ظاهر این است که آیه دلالت دارد بر این که پیامبر(ص) غیب نمی‌دانسته‌اند.

علامه طباطبایی(ره) این آیه و آیات دیگری را که مضمون آن‌ها اختصاص علم غیب به خدای متعال است - به مانند بیانی که در آیه اول داشتیم - به اصل و فرع بودن علم ائمه: در برابر علم خدای متعال توجیه کرده‌اند.

بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: "اگر من غیب را به طور ذاتی می‌دانستم گرفتاری بر من وارد نمی‌شد، اگر چه از طرف خدا علم غیب به من داده شده است."

به اعتقاد ما، این اشکال بر این تفسیر وارد است که در جلوگیری از گرفتار شدن فرقی بین علم ذاتی یا عرضی نیست. به همین دلیل این معنا قابل قبول نیست.

ص: ۱۱۵

۱- نمل: ۶۱

۲- اعراف: ۱۸۸.

شاید به همین دلیل باشد که علامه مقرر<sup>۲</sup> در بحث علم امام، در کتابش این آیه را نیاورده است، زیرا این آیه مثل آیات قبلی قابل توجیه نیست.

آیه سوم: «عفا الله عنك لم أذنت لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا وتعلم الكاذبين» (۱). یعنی خدای متعال به پیامبر گرامی خویش می فرماید که چرا پیش از روشن شدن راستی و نادرستی ایشان به آنان اذن دادی؟! یعنی ایشان از صدق و کذب مدعیان آگاه نبوده است.

آیه چهارم: «ومن أهل المدينة مردوا على النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتين» (۲).

این آیه نیز صراحت بر این دارد که پیامبر اکرم (ص) نفاق اشخاص مورد نظر را نمی دانسته است.

به بیانی که ذیل آیه دوم عرض کردیم، آیات سوم و چهارم نیز با تفکیک بین علم بالذات و علم بالعرض قابل توجیه نیست.

آیه پنجم: «قل ما كنت بدعا من الرسل وما أدري ما يفعل بي ولا بكم» (۳).

در این آیه پیامبر (ص) صریحاً می فرمایند که من نمی دانم سرنوشت شما یا من چه می شود؟

آیه ششم: «ولو نشاء لأرينا لهم فلعرفتهم بسماهم» (۴).

ص: ۱۱۶

---

۱- توبه: ۴۳.

۲- توبه: ۱۰۱.

۳- احقاف: ۹.

۴- محمد: ۳۰.

از آیات فوق برداشت شده که آن حضرات: علم غیب نداشته اند. نقطه مقابل صاحبان این رأی، گروهی از علما هستند که معتقدند که علم حضرات معصومین: با علم الهی دقیقاً انطباق دارد.

از جمله قائلین به نظر اخیر، علامه مقرّم و آیت الله مظفر (قدس سره الشریف) هستند. مرحوم مظفر معتقد است که ائمه اطهار: حتی "علم الساعه" را می دانند. به نظر می رسد که این عقیده با آیه «وعنده علم الساعه» (۱) که ظهور در این دارد که زمان قیامت را فقط خدای عزوجل می داند، منافات دارد. علامه طباطبایی (ره) هم اعتقاد دارد که "علم الساعه" مخصوص خداوند متعال است.

این گروه از علما به گفتار خود استدلال به بعضی از روایات نموده اند از جمله روایتی است از امام رضا(ع) در پاسخ عمرو بن هذّاب که فرموده اند: علم غیب را جز خدای متعال کسی نمی داند، فرمود: «آیا خدای متعال نفرموده: "عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحداً إلاّ من ارتضی من رسول" (۲) فرسول الله عند الله مرتضی، ونحن ورثه ذلك الرسول الذی أطلّعه الله علی الغیب وعلّمنا ما کان وما یکون إلی یوم القیامه» (۳). (۴)

ص: ۱۱۷

۱- زخرف: ۸۵ و نیز لقمان: ۳۴ و فصلت: ۴۷ با عباراتی دیگر همین مضمون را بیان می کنند.

۲- جن: ۲۷-۲۶.

۳- بحار الأنوار: ج ۴۹، ص ۷۵، باب تاریخ الإمام ابی الحسن الرضا ۷، باب ۴، باب وروده البصره والكوفه، ح ۱

۴- از دیگر ائمه: نیز نقل شده که وقتی سخن از علم غیب به میان می آمد و برخی با استشهاد به آیه «فلا یظهر علی غیبه أحداً» آن را در مورد ائمه: انکار می کردند. آن حضرات: ادامه آیه را تلاوت می فرمودند که: «إلاّ من ارتضی من رسول» و می فرمودند: رسول مورد رضایت خدای متعال، حضرت محمد بن عبدالله بود؛ چنان که امام باقر(ع) فرمود: «وکان والله محمد ممّن ارتضاه»؛ و سپس فرمود: «فهو العلم الذی انتهى إلی رسول الله(ص)، ثمّ إلینا».

همچنین در روایات حضرت امیرالمؤمنین و ائمه: به داشتن علم "ما کان وما یکون" زیاد اشاره شده است (۱).

در برابر این روایات، با قطع نظر از آیات قبل، گزارش های تاریخی ای وجود دارد که حضرت رسول(ص) و حضرت امیرالمؤمنین(ع) در کارها مشورت می کردند، و در بعض موارد اشتباهاتی رخ داده است؛ مثل داستان بنی المصطلق و دیه دادن پیامبر(ص) به کشته ها، و همچنین این که مثلاً حضرت امیرالمؤمنین(ع) در جنگ جمل دنبال کشته ای گشتند و او را پیدا نکردند.

برای حل تعارض این دو دسته روایات و آیات و گزارش های تاریخی، علامه طباطبایی و آیت الله میلانی(ره) ما فرموده اند که آن حضرات مأمور بوده اند به علم غیب عمل نکنند، و بر اساس ظاهر عمل نمایند.

آیت الله میلانی (ره) می گوید: «مقام امام (ع) فوق الحدّ [است]. شخص هر چه بیشتر فکر کند بیشتر معلومات می آموزد که [ایشان] با آن که با تمام قدرت و اتصال به عالم دیگر که عالم ملکوت است مرتبط بودند، مع ذلک مراعات نظام این نشئه را [می] نمودند و کردار و رفتاری عادی را انجام [می] دادند...» (۲).

در برابر این نظر، پرسش و اشکالی قابل طرح است، و آن این که اگر قرار است آن حضرات: علمی داشته باشند ولی به آن عمل نکنند، در این صورت چه فایده ای بر این علم مترتب است!؟

علاوه بر این در روایات داریم که روزهای جمعه اعمال مردم به حضور امام عصر عجل الله تعالی فرجه عرضه می شود، و ایشان از گناه گناهکاران ناراحت

ص: ۱۱۸

۱- رجوع کنید به بحار الأنوار: ج ۲۶، باب ۶، باب انهم: لایحجب عنهم علم...، ح ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ...، و روایات بسیار دیگری که همین مفهوم را دارند.

۲- کتاب صد و ده پرسش: ص ۱۲۵، پرسش ۳۷.



می شوند. (۱) این روایات نشان می دهند که همه چیز با علم پیشینی در خزانه علم ائمه: قرار ندارد، و أحياناً علمی برای ایشان حاصل می شود که قبلاً نبوده است. (۲)

به اعتقاد ما، وجه جمع بین آیات و روایات ذکر شده در این بخش آن است که معصومین: عالم به "ما کان وما یکون" هستند، ولی نه به علم فعلی، بلکه به علم شأنی، به این معنا که هر گاه اراده کنند و بخواهند، به الهام الهی علم به آن پیدا می کنند؛ و البته در این امر تابع خواست خدا می باشند، که «وما یشاؤون إلا أن یشاء الله»؛ یعنی علم به چیزی را می خواهند که خدا بخواهد.

ص: ۱۱۹

- 
- ۱- روایات بسیاری نقل شده که هر روز جمعه بر علم رسول خدا (ص) و ائمه اطهار: افزوده می شود و نیز روایاتی که اگر علم ائمه: افزوده نشود، آن چه نزد ایشان است پایان خواهد یافت. رجوع کنید به الکافی: ج ۱، کتاب الحججه.
  - ۲- البته باید توجه داشت این علم حصولی، غیر از علم تحصیلی است که در افراد عادی به کار می رود.

موضوع تفویض در میان فرقه های مختلف اسلامی از آغاز مطرح بوده است. در میان اهل سنت، در مورد خلفا عنوان اجتهاد و رأی، به همین معنا مطرح شده است.

علامه شرف الدین ۱ در کتاب "النص والإجتهااد" حدود ۵۵ اجتهاد برای عمر، و حدود ۱۵ اجتهاد برای ابوبکر، و ۲ اجتهاد برای عثمان ذکر کرده است. بسیاری از این اجتهادها در حالی بوده که سنت و سیره رسول خدا (ص) مسلماً غیر از آن بوده، و طبق اجتهادی که خلیفه وقت انجام داده، سنت آن حضرت (ع) ترک، و به جای آن روشی جدید معمول شده است. به اصطلاح اجتهاد ایشان در مقابل نص بوده است.

در توجیه این موارد گفته اند که ایشان پیامبر (ص) را یک مجتهد می دانستند، و خود را در امر اجتهاد در عرض آن حضرت می دیده اند.

شیعیان قائل به این گونه اجتهاد نیستند؛ یعنی نه قبول دارند که علم پیامبر به احکام از طریق اجتهاد عادی است، و نه می پذیرند که غیر معصوم حق داشته باشد در برابر نص رسول خدا اجتهاد کند. قبول این که رسول خدا (ص) یک مجتهد مثل دیگر مجتهدها است و پذیرفتن چنین آزادی عملی برای دیگران، در واقع مستلزم عدم اعتقاد به وحیانی بودن تعالیم رسول خدا است.

در تاریخ، شواهد زیادی برای روی دادن چنین اجتهادهایی وجود دارد؛ مثلاً در جایی که پیامبر دستور داد کسانی که برای حج قربانی نیاورده اند، به عمره مفرده عدول کنند، عمر در مقابل پیامبر اکرم ایستاد، و وقتی که به خلافت رسید گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله، وأنا أنهی عنهما وأعاقب علیهما...» (۱)

ص: ۱۲۰

شیعیان اجتهاد به این معنا را - که مستلزم ردّ حکم نبی است - قبول ندارند، و حتی در مورد ائمه: آن را نمی پذیرند، و اهل بیت هرگز چنین نکرده اند. شیعه قائل است که نبی اکرم(ص) شریعت را به طور کامل آورد، و آن را به حضرت امیرالمؤمنین(ع) سپرد، و از آن حضرت، به ائمه پس از ایشان: رسید، و آن ها تنها مأمور به تبلیغ آن هستند، و شأن تشریح ندارند.

شاهد این مدعا همین بس که می بینیم ائمه اطهار: پاسخ پرسشهایی را که از سوی دشمنان و یا اهل تسنن مطرح می شد، با استناد به آیات و یا با نقل روایات از پیامبر(ص) می دادند، نه آن که - آن طور که صاحب جواهر(ره) فرموده - خود اجتهاد کنند و اجتهادشان حکم شرع شود.

همچنین بسیاری از روایات معتبر اهل بیت: ظهور، بلکه صراحت، در این معنا دارد که ما هر چه می گوییم از قرآن و سنت رسول خدا(ص) است (۱).

ص: ۱۲۱

---

۱- الکافی: ج ۱، ص ۵۴، کتاب فضل العلم، بَابُ الْبِدْعِ وَالرَّأْيِ وَالْمَقَائِيسِ، ح ۱۴.

روایات بسیاری دلالت بر این دارند که اهل بیت: عالم به احکام الهی هستند و شریعت را از منبع وحی می دانند، که برای کامل شدن مطلب برخی از این روایات را نقل می کنیم.

روایت نخست: «محمد بن عیسی عن فضاله عن أبان عن أبي شيبه قال: سمعتُ أبا عبد الله (ع) يقول: ضلَّ علم ابن شبرمه عند الجامعه، إنَّ الجامعه لم تدع لأحد كلاماً، فيها علم الحلال والحرام، إنَّ أصحاب القياس طلبوا العلم بالقياس فلم يزداهم من الحقِّ إلَّا بعداً، وإنَّ دين الله لا يصاب بالقياس» (۱)

حدیث دوم: «علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی بن عیید عن یونس بن عبدالرحمن عن سماعه بن مهران عن أبي الحسن موسى (ع) قال: قلت: أصلحك الله إنا نجتمع فنتذاكر ما عندنا فلا يرد علينا شيء إلَّا وعندنا فيه شيء مسطر وذلك ممَّا أنعم الله به علينا بكم، ثم يرد علينا الشيء الصغير ليس عندنا فيه شيء فينظر بعضنا إلى بعض وعندنا ما يشبهه فنقيس على أحسنه؟ فقال: وما لكم وللقياس؟ إنما هلك من هلك من قبلكم بالقياس. ثم قال: إذا جاءكم ما تعلمون فقولوا به، وإن جاءكم ما لا تعلمون فما - وأهوى بيده إلى فيه - ... فقلت: أصلحك الله أتى رسول

ص: ۱۲۲

---

۱- بحار الأنوار: ج ۲۶، ص ۲۵، کتاب الإمامه، باب جهات علومهم وما عندهم من الكتب، ح ۵۲. روایات بسیار دیگری نیز با همین مضمون نقل شده است. از جمله «إبراهیم بن هاشم عن یحیی بن أبی عمران عن یونس عن حماد بن عثمان عن عمرو بن أبی مقدم عن أبی بصیر عن أبی عبد الله (ع) قال: سمعته يقول، وذكر ابن شبرمه، فقال ابو عبد الله (ع): «أین هو من الجامعه؟! إملأء رسول الله (ص) وخطَّ علیّ (ع) فیها الحلال والحرام حتّی أُرش الخدش.» (بحار الأنوار: ج ۲۶، ص ۲۵، کتاب الإمامه، باب جهات علومهم وما عندهم من الكتب، ح ۲۲؛ و ص ۳۳، ح ۵۱)

الله (ص) الناس بما يكتفون به في عهده؟ قال: نعم، وما يحتاجون إليه إلى يوم القيامة. فقلت: فضع من ذلك شيء؟ فقال: لا، هو عند أهله» (١)

حديث سوم: «على بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر اليماني عن أبان بن أبي عتياش عن سليم بن قيس الهلالي قال: قلت لأبي المؤمنين (ع): إني سمعت من سلمان والمقداد وأبي ذر شيئاً من تفسير القرآن وأحاديث عن النبي (ص) غير ما في أيدي الناس، ثم سمعت منك تصديق ما سمعت منهم، ورأيت في أيدي الناس أشياء كثيرة من تفسير القرآن ومن الأحاديث عن نبي الله (ص) أنتم تخالفونهم فيها وتزعمون أن ذلك كله باطل...»

تا آن جا كه حضرت على (ع) می فرمایند من آیات الهی و تفسیر آن ها را از پیامبر می آموختم، و در ادامه می فرمایند:

«... وما ترك شيئاً علمه الله من حلال ولا حرام ولا أمر ولا نهى، كان أو يكون، ولا كتاب منزل على أحد قبله من طاعه أو معصيه إلا علمنيه وحفظته...» (٢)

ص: ١٢٣

---

١- الكافي: ج ١، ص ٥٧، كتاب فضل العلم، باب البدع والرأى والمقائيس، ح ١٣.

٢- الكافي: ج ١، ص ٦٢، كتاب فضل العلم، باب اختلاف الحديث، ح ١.

## نظر صحیح در تفویض به پیامبر اکرم(ص)

محدوده عمل پیامبر(ص) و میزان آزادی عمل آن حضرت در مورد وضع احکام شرعی را می توان به چهار شکل ترسیم کرد، و در واقع چهار نظر در این مورد وجود دارد:

الف) تشریح همه احکام به پیامبر(ص) سپرده شده است. نتیجه اعتقاد به چنین نظری آن است که بگوییم خدای متعال در عالم واقع حکمی نداشته است، و این همان اعتقاد به تصویب می باشد؛ که نظر مشهور در میان شیعیان بطلان و مردود بودن آن است، اگر چه ظاهر سخنان نادری از علمای شیعه اختیار این قول هست.

ب) رسول خدا(ص) در بعضی موارد حکمی را از جانب خویش وضع کرده، بدون این که خدای متعال اذن خاص یا اجازه خاص چنین کاری به آن حضرت داده باشد، بلکه با تشریح پیامبر(ص) حکمی تشریح شده باشد. این نظر هم به نظریه تصویب باز می گردد، و صحیح نیست.

ج) رسول خدا(ص) احکامی را تشریح کرده است، و خدای متعال اذن این کار را یا از پیش به آن حضرت داده، و یا بعداً آن را امضا و تأیید می نماید؛ که در واقع چنین حکمی، حکم الهی است.

د) تفویض تشریح احکام به پیامبر(ص) را نپذیریم و بگوییم چه با اذن و اجازه خدای متعال و چه بدون آن، تفویض روی نداده و رسول خدا(ع) چنین کاری انجام نداده، و تنها شأن ایشان ابلاغ تشریحات الهی است.

برای رسیدن به نظریه صحیح از میان این چهار نظریه باید توجه کنیم که رسول اکرم(ص) احکام شرعی را به وسیله وحی الهی دریافت فرموده و به مردم رسانده اند و به تصریح آیات قرآن کریم، سخن آن حضرت بر پایه وحی الهی،

بلکه خود وحی الهی بوده است؛ که «وما ینطق عن الهوی إن هو إلا وحی یوحی»<sup>(۱)</sup>

بر همین اساس است که مسلمانان سخنان آن حضرت را پس از بعثت به دو گروه تقسیم کرده‌اند:

الف- سخنانی که ترتیب قرار گرفتن عبارات، جمله بندیها و واژه گزینی ها در آن عین وحی الهی بوده که آن ها را "قرآن" می نامند.

ب- سخنان دیگر آن حضرت که قرآن نیستند، به این معنا که ترتیب عبارت ها، جمله بندی و واژه گزینی آن ها از خود حضرت رسول(ص) بوده است، که به همراه عملکرد آن حضرت به نام "سنت" معروف شده است.

اگر روایاتی که نشانگر تشریح برخی از احکام از سوی رسول اکرم(ص) می باشند - همچون تشریح دو رکعت اضافی در نمازهای ظهر و عصر و عشا، و یک رکعت در نماز مغرب - نبود، نظریه چهارم یعنی عدم قبول هر گونه تفویض در تشریح موجه تر می نمود، ولی با وجود چنین گزارش های مسلمی از عملکرد آن حضرت و وجود آیاتی از قرآن کریم هم چون «ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا»<sup>(۲)</sup> و «من یطع الرسول فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»<sup>(۳)</sup> به نظر می رسد قبول نظریه سوم در چگونگی تفویض احکام به رسول اکرم(ص) متعین باشد.

در این صورت، سنت رسول اکرم(ص) را می توان به دو گونه تقسیم کرد:

۱. اوامر و نواهی و سنتهایی که از رسول اکرم(ص) بر جای مانده، و ریشه در وحی الهی دارد، و تنها وظیفه آن حضرت ابلاغ و بیان آن ها بوده است.

ص: ۱۲۵

---

۱- سوره نجم: ۳ و ۴

۲- حشر: ۷.

۳- نساء: ۸۰.

۲. اوامر و نواهی و سنتهایی که از جانب خود آن حضرت تشریح شده است. شاید بتوان گفت در واقع رویه در این نوع چنان بوده که حضرت رسول(ص) حکمی را پیشنهاد می داد و از سوی خدا مورد پذیرش و قبول قرار می گرفته است.

بنابر آن چه بیان شد در مورد دوم باید گفت آن چه حضرت رسول(ص) بدون وحی الهی واجب یا حرام فرموده و یا به عنوان سنتی مستحب یا مکروه از جانب خویش برای مردم تشریح فرموده، یا با اذنی پیشین بوده و یا اجازه-ای بعدی از سوی خدای متعال را همراه داشته است، که طبق آیات قرآن کریم، مسلمانان موظف به اطاعت و تسلیم محض در برابر آن ها می باشند.

ص: ۱۲۶



در مورد ائمه اطهار: نیز می توان همان چهار نظریه را که درباره تفویض به پیامبر اکرم(ص) ذکر شد، بیان کرد. اما در بررسی صحت آن نظریات، علاوه بر آن چه در بخش قبل بیان شد، باید توجه کرد که مسلّم است پیامبر خدا ۹۱ در طول زندگانی خویش پس از بعثت، احکام شریعت را به طور تمام و کمال بیان فرموده اند. دلایل فراوان و محکمی برای این ادعا وجود دارد. حضرت رسول(ص) در حجه الوداع در ضمن خطبه ای طولانی فرمودند: هر چه شما را به بهشت نزدیک و از جهنم دور می سازد بیان کردم، کما این که آیه «الیوم اکملت لکم دینکم»<sup>(۱)</sup> نیز دلالت بر این دارد که دین کامل شده و تمام احکام آن تشریح شده است؛ و بر این اساس نمی توان پذیرفت که تشریح احکام به ائمه: تفویض شده باشد.

بنابراین اگر به حکمی رسیدیم که در قرآن کریم نبود و یقین پیدا کردیم که رسول خدا(ص) آن را برای عموم بیان نفرموده، ولی از سوی امام معصوم بیان شده است، باید بگوییم که پیامبر(ص) آن حکم را نزد ائمه اطهار: به امانت و ودیعه گذاشته، تا وقتی که مصلحت اقتضا می کند، آن را برای مردم بیان و ابلاغ نمایند؛ کما این که از برخی روایات ظاهر می شود برخی احکام توسط امام زمان عجل الله تعالی فرجه پس از ظهور بیان خواهد شد.

در آخر، ذکر نکته ای خوب است؛ و آن این که با وجود تمام اشکالات و پیچیدگی هایی که در نظریه تفویض درباره ائمه معصومین: وجود دارد و قبول آن را به طور مطلق برای ما مشکل می کند، در عین حال اگر هم نظریه تفویض را بپذیریم، باز در مقام محاجّه با عامه و اهل سنت درباره خمس نمی توانیم از آن استفاده کنیم و در واقع پاسخی کارآمد در اختیار ما قرار

ص: ۱۲۷

نمی دهد، چون عامه اصلاً ائمه اطهار: را به عنوان منبعی مستقل در بیان احکام قبول ندارند.

ص: ۱۲۸

این فصل با سخن از مفوضه و غالیان آغاز شد؛ و سپس در مقام نقد، گفته شد که تفویض به دو نوع تکوینی و تشریحی تقسیم می شود.

نتیجه کلام آن که تفویض در مقام تکوین، تنها به یک معنای آن قابل تصور و قبول است؛ و آن این که خدای متعال مقارن با اراده پیامبر و اهل بیت: تکوین را رقم زند؛ که البته تنها در مقام معجزات انبیاء می توان تحقق آن را قبول کرد و روایات بسیاری اعتقاد به آن را در غیر معجزه منع کرده است.

پس از این، از معانی پنج یا شش گانه تفویض در تشریح یاد شد، و بیان شد که به جز یکی، بقیه آن معانی در حق پیامبر اکرم(ص) امکان وقوعی دارد؛ اگر چه تنها برای دو معنای آن می توان اقامه دلیل قطعی کرد.

آن دو معنا یکی آن است که خداوند تشریح بعضی از احکام شرع را به رسول خدا(ص) اعطا کرده باشد، و البته با توجه به این که در نهایت همه احکام مؤید به تأیید الهی است، حال یا به اذن قبلی و یا با اجازه بعدی. عبارت "فأجاز الله عزوجل له ذلك" در روایات این احتمال را که پیامبر(ص) مستقل در تشریح باشد، منتفی می کند. ایشان مجاز است حکم را آن طور که خدا راضی است تشریح نماید؛ یعنی در حقیقت مشیت خدا را تبدیل به قانون کند. این معنا از تفویض تنها در حق رسول خدا صحیح است، چرا که با وجود آیه "الیوم أكملت لكم دینکم..." در سال آخرت رسالت، نمی توان پذیرفت، بعد از آن، حکمی نیاز به تشریح داشته باشد. حق این است که در زمان نبی اکرم(ص) شریعت کامل شد، اما از آن جا که فرصت تبلیغ همه آن در زمان رسول خدا فراهم نیامد، امر تکمیل تبلیغ احکام شرع به حضرات امیرالمؤمنین و ائمه: پس از ایشان سپرده شد. شأن اهل بیت: تنها تبلیغ احکام است، و هرگز شأن تشریح ندارند.

معنای دوم که احتمال دارد مراد روایات تفویض باشد آن است که بگوییم خداوند از طریق وحی، احکام را به طور کامل تشریح فرموده و به رسول خدا(ص) امر کرده تا احکام را در هنگام مقتضی تبلیغ و به مردم برساند. تفویضی هم که در حق ائمه اهل بیت: قابل تصور است همین معنا است. بله، در فصل آینده خواهیم گفت که می توان تشریح بعضی احکام فرعی را توسط ائمه اطهار: نیز پذیرفت.

بعد از بحث از اصل تفویض، از بعضی از اقوال متفاوت در مسأله تفویض یاد شد، و مورد بررسی قرار گرفت.

بحث دیگری که در این فصل بدان پرداخته شد، بحث علم امامت است. در این بحث نشان داده شد که قول تحقیق، بعد از بررسی اقوال مختلف در این مسأله آن است که اولاً، علم غیب حضرات معصومین: عطایی از جانب خدا است - و به عبارتی ذاتی نیست - و همین وجه انحصار علم غیب به خداوند در بسیاری از آیات و روایات است. و ثانیاً، این علم لزوماً علم بالفعل نیست - به این معنا که "علم ما کان وما یکون" را در هر لحظه حاضر داشته باشند - بلکه علم غیب ایشان، شأنی است؛ یعنی رسول خدا(ص) و ائمه اطهار: هر زمانی که اراده می فرمودند از منبع فیض الهی، علمی را که می خواستند به دست می آوردند، همان طور که در روایات آمده است که «إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمًا»؛ و البته ایشان چیزی نمی خواهند مگر این که خدای متعال بخواهد، همان طور که در قرآن کریم آمده است: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ».

با این بیان روشن می شود این که در مواردی حضرات اهل بیت: موضوعی را بالفعل ندانند، منافاتی با علم غیب ایشان ندارد. البته در پایان به تأکید گفته شد که علم غیب حضرات به احکام الهی تمام و بالفعل است، و روایات متعددی بر اثبات آن آورده شد.

## فصل ششم: تدریجی بودن تبلیغ احکام

### اشاره

به ودیعه گذاشتن احکام نزد ائمه:

ص: ۱۳۱

برخی از علما فرموده اند که برخی از احکام شرعی پس از تشریح در بوته اقتضا می مانند، و در زمانی دیگر به فعلیت می رسند. به عبارت دیگر، حکم اگر چه از طرف خداوند منجز شده، اما ابلاغ آن مقتضیات و زمان خاص خود را می طلبد، و بنابراین در حقیقت، چنین حکمی نزد رسول خدا و ائمه: به صورت امانت می ماند تا زمان مقتضی ابلاغ آن برسد، و آن وقت تبلیغ شود و به فعلیت برسد. از این رو فرموده اند که حکم "خمس" در زمان پیامبر اکرم(ص) منجز شده بوده، ولی تبلیغ و بیان آن به تأخیر افتاده تا این که وقتش برسد.

از برخی سخنان آیت الله بروجری(ره) اعتقاد ایشان به این نظریه برداشت می شود. ایشان در پاسخ به این پرسش که چطور عامه حکم خمس را قبول ندارند؟ می فرمایند چون عامه ائمه اطهار: را قبول نداشته اند، از مطلبی مثل خمس که بیان آن توسط ائمه: بوده اعراض کردند. با این پاسخ در واقع ایشان پذیرفته که حکم خمس، اگر چه در زمان رسول اکرم(ص) تشریح شده، ولی برای مردم تبلیغ و بیان نشده، و نزد ائمه اطهار: به امانت بوده، و آن حضرات پس از مدت ها، در زمانی که مقتضیات آن حاصل شد - یعنی در زمان امام باقر(ع) - آن را اعلان فرموده اند.

ایشان در کتاب خمس می فرماید:

«السابع مما يجب فيه الخمس، وهو كل ما يستفیده الإنسان طول سنته تدریجاً بعد إخراج مؤنه سنته... وهذا فی الجملة مما لا شبهه فيه عند الإمامیه، بل هو من متفردات مذهبهم، خلافاً للعامه فلم يعدّوه من موارد وجوب الخمس فإنّهم لما لم يذهبوا إلى حجیه قول أئمتنا المعصومین(ع) أعرضوا عمّا اختصوا به من الأقوال

وأنكروا ما صدر عنهم من الآثار(۱) واتبعوا من خالفهم في ذلك مع أنهم: هم أهل بيت الوحي والتنزيل، الذين أمر الناس باتباعهم والإعتصام بحبلهم كما دلّ عليهم حديث الثقلين...» (۲)

با تأمل در این سخنان معلوم می شود که ایشان معتقد هستند بیان خمس تا زمان ائمه: به تأخیر افتاده، و پیش از امام باقر و امام صادق(ع) اثری از حکم خمس نبوده است.

از آیت الله خوئی(ره) نیز در تقریرات درسشان چنین نظری نقل شده است:

«أما بناءً على ما سلكناه من تدريجيه الأحكام وجواز تاخير التبليغ عن عصر التشريع بإيداع بيانه من النبي إلى الإمام ليظهره في ظرفه المناسب له حسب المصالح الوقتيه الباعثه على ذلك، بل قد يظهر من بعض النصوص أنّ جملة من الأحكام لم تنشر لحدّ الآن وأنها مودعه عند وليّ العصر عجل الله تعالى فرجه وهو المأمور بتبليغها متى ما ظهر وملا الأرض قسطاً وعدلاً فالأمر على هذا المبني الحاسم لماده الإشكال ظاهر لا ستره عليه» (۳)

از سخنان ایشان هم معلوم می شود که اعتقاد دارند هنوز هم احکامی در واقع وجود دارند که به فعلیت و مقام تبلیغ نرسیده اند؛ یعنی نزد امام زمان عجل الله تعالى فرجه به ودیعه گذاشته شده است تا وقتی ظهور کردند آن احکام را بیان کنند.

این نظریه اگرچه وجهی دارد، و ما اصل تشریح تدریجی احکام را اجمالاً قبول داریم، ولی سه اشکال در آن وجود دارد که لازم است مورد توجه قرار گیرد:

ص: ۱۳۳

---

۱- یعنی آنچه از ائمه: در روایات آمده را قبول نکردند.

۲- زبده المقال في خمس الرسول والآل: ص ۷۴.

۳- مستند العروه الوثقی: کتاب الخمس، ص ۱۹۶.

اولاً، ایراد مشترکی که برای نظریه تفویض نیز گفته شد این است که طرف سخن ما عامّه و اهل سنت هستند، و آن ها نمی پذیرند که احکام نزد ائمه: سپرده شده است، بلکه به ما در این ادعا نسبت جعل و بدعت می دهند و می گویند اصلاً در قرآن و روایات نام و نشانی از خمس در آمد وجود نداشته، و به عبارت دیگر اصلاً حکمی به نام خمس در شرع نیامده است.

جای تعجب است که خود آیت الله خوئی(ره) هم چند سطر قبل از این جملات، شبهه را چنین طرح فرموده است:

«وإن تعجب فعجب أنه لم يوجد لهذا القسم من الخمس عين ولا أثر في صدر الإسلام إلى عهد الصادقين (ع) حيث إن الروايات القليلة الواردة في المقام كلها برزت وصدرت منذ هذا العصر؛ أما قبله فلم يكن منه اسم ولا رسم بتاتاً...» (۱)

ثانیاً، این پاسخ زمانی صحیح است که در قرآن کریم حکم مزبور ذکر نشده باشد. سابقاً گذشت که آیه خمس در سوره انفال با صراحت حکم خمس را تشریح فرموده است، و باز به صراحت "ما غنمتم" وارد در آیه، به توسط رسول خدا(ص)، به مطلق منافع تفسیر شده است.

ادعای عدم تفسیر غنیمت در اخبار نبوی، ادعایی نادرست است؛ زیرا قبلاً روایات و مکتوباتی از حضرت رسول(ص) ذکر کردیم که نشان می داد آن حضرت حکم خمس را بیان فرموده و در عمل هم اقدام به دریافت خمس مطلق در آمده نمودند.

ثالثاً، قبول تدریجی بودن تشریح در اصل دین و احکام کلی، همچون خمس، به این معنا که در زمان حضرت رسول اکرم(ص) تشریح نشده باشند، مشکل است، چون - همان طور که گذشت - قبول عدم تشریح آن ها در زمان رسول اکرم(ص)

ص: ۱۳۴



مخالف ظاهر آیه «الیوم اکملت لکم دینکم...» (۱) می باشد، و همچنین آن چه حضرت رسول (ص) در خطبه حجه الوداع فرمودند که «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَمْ أَدْعُ شَيْئًا يُقَرِّبُكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ تَبَّأْتُكُمْ بِهِ» (۲)

بنابراین حکمی از احکام باقی نمانده که رسول اکرم (ص) آن را بیان فرموده باشد.

ص: ۱۳۵

---

۱- مائده: ۳.

۲- الکافی، ج ۵، ص ۸۳.

اصل تدریجی بودن تشریح احکام را نمی‌شود انکار کرد و ما نیز اصل آن را قبول داریم. توضیح این که احکام دو گونه هستند:

الف - احکام اصلی و کلی دین: این احکام از ارکان اسلام هستند؛ مثل اصل احکام نماز، روزه، جهاد، خمس و دیگر فروع دین. در این گونه احکام نمی‌توان تدریجی بودن تشریح احکام را به این معنا که تشریح آن‌ها موقوف به بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) شده باشد، پذیرفت.

ب. احکام جزئی و فرعی: این احکام در واقع زیر مجموعه احکام کلی و اصلی می‌باشند؛ مثل وظیفه کسی که در رکعت سه و چهار نماز شک کند، یا این که خمس پس از کسر هزینه‌ها محاسبه شود، و... در این گونه مسائل جزئی می‌توان تدریج در تشریح احکام را پذیرفت.

مسلم است که نبی اکرم(ص) در مدت کوتاه رسالت خویش نمی‌توانسته‌اند و برایشان میسر نبوده که همه احکام فرعی را بیان کنند و بیان و تبلیغ آن‌ها بر عهده ائمه اطهار: و جانشینان آن حضرت صلوات الله علیهم بوده است.

اما این که امام زمان عجل الله تعالی فرجه در زمان ظهور چه وظایفی خواهد داشت و در مورد احکام چگونه رفتار خواهد فرمود، مجالی برای بیان آن نداریم و از حوصله بحث نیز خارج است.

در این فصل، در ابتدا مجدداً بیان می شود که ادعای تدریجی بودن تشریح موارد تعلق خمس توسط ائمه اهل بیت، آن چنان که بعضی از بزرگان فقهاء - مثل مرحوم آیت الله بروجردی و مرحوم آیت الله خویی - فرموده اند، به استناد روایات و مکتوبات رسول اکرم (ص)، که در فصل دوم گذشت، مورد قبول نیست؛ و سپس این بحث مبنایی مطرح می شود که تدریجی بودن به معنای مزبور اساساً صحیح نمی باشد. به دنبال استدلال بر این مهم، بحث کلی تدریجی بودن تشریح مطرح می گردد.

ما در نهایت معتقدیم باب تشریح احکام اصلی و کلی دین در زمان پیامبر (ص) مسدود شده، و آیه "اليوم أكملت لكم دينكم... ناظر به این امر است؛ ولی می توان پذیرفت به سبب محدودیت زمانی دوره حیات پیامبر اکرم (ص)، تبلیغ بعضی از آن به اهل بیت: واگذار شده است؛ همان طور که بعید نیست بتوان گفت بعضی احکام جزئی و فرعی که در حقیقت در جهت کیفیت اجرای احکام اصلی هستند، أحياناً به توسط اهل بیت: تشریح شده باشد.

البته از آنجا که موارد تعلق خمس را نمی-توان از احکام فرعی دانست، باید پذیرفت که حکم آن در زمان پیامبر اکرم (ص) تشریح شده است؛ همان که شواهدش در فصل دوم گذشت.

## فصل هفتم: تبلیغ خمس توسط رسول خدا(ص)

### اشاره

رسول خدا(ص) حکم خمس را تبلیغ فرمود.

آیا خمس از ضروریات دین است؟

ص: ۱۳۸

## رسول خدا(ص) حکم خمس را تبلیغ فرمود.

در بخش های پیشین ثابت شد که حکم خمس را رسول خدا(ص) اعلام و اجرا فرموده است، ولی توسط دستگاه حاکم مورد بی توجهی قرار گرفت. پس از آن حضرات، ائمه اطهار: به دلیل اوضاع و احوال جامعه و وجود جوّ خفقان امکان پیگیری و تبلیغ آن را نداشتند تا زمانی که اوضاع برای بیان مسائل آماده شد.

این که می بینیم حکم خمس آشکارا در زمان امام باقر(ع) مطرح شد، به دلیل تقارن امامت آن حضرت با عصر خلافت عمر بن عبدالعزیز بوده که فضای آزادی برای بیان احکام، و از جمله خمس، پدید آمد.

می توان گفت که روایات نقل شده از امام باقر(ع) در مورد تحلیل خمس، اشاره ای به وجوب آن بوده است. به عبارت دیگر، از این که در روایت آمده است که امام(ع) خمس را حلال فرمودند معلوم می شود که وجوب خمس در میان شیعیان مسلم بوده است. این علاوه بر آن است که از منابع خود اهل سنت نقل کردیم که حضرت رسول(ص) خمس دریافت می فرمودند و فرمان به جمع آوری آن داده بودند.

سیاست عام خلفای بعد از حضرت رسول(ص) این بوده که خمس به اهل بیت: نرسد تا ایشان قدرت نگیرند. لذا خمس در معدن را تبدیل به زکات کردند که سادات و ذوی القربی سهمی از آن نداشته باشند و مغانم جنگی را برای تهیه اسلحه و اسبان جنگی هزینه کردند.

## آیا خمس از ضروریات دین است؟

آیت الله سید کاظم یزدی (ره) در اوّل کتاب خمس فرموده است: «من كان مستحلاً لذلك - یعنی الخمس - كان من الكافرين» (۱).

عبارت ایشان ظاهراً ناظر به منکر مطلق خمس است. فقهای دیگر نیز در همین جا به این بحث پرداخته اند. واقعیت این است که نمی شود گفت مورد نظر ایشان منکر خمس است، ولو در منافع، زیرا اهل سنت که قائل به وجوب خمس در درآمد نیستند، در غنائم جنگی قائل به خمس هستند، اگر چه حق ذوی القربی را اسقاط کرده اند.

در هر حال نمی شود گفت کسی که منکر خمس در غیر غنائم یا در مورد درآمد کسب و کار (ارباح مکاسب) است، منکر ضروری دین است؛ گرچه می توان گفت حکم تعلق خمس در مطلق درآمد ها از ضروریات مذهب است و منکر آن، منکر معتقدات شیعه می باشد.

ص: ۱۴۰

---

۱- العروه الوثقی: ابتدای کتاب الخمس.

این فصل، در حقیقت، عصاره و خلاصه ای از همه فصول شش گانه قبل است؛ که تعلق خمس به مطلق منافع را، نه مربوط به تشریح اهل بیت: و نه حتی تبلیغ ایشان می دانست، بلکه نشان داد تشریح و تبلیغ آن در زمان پیامبر اکرم(ص) واقع شده است.

بله، در اینجا شاهد دیگری بر شواهد فصول قبل افزوده شد، که همان تحلیل خمس توسط امام باقر(ع) است. تحلیل - یعنی اباحه - به چیزی تعلق می گیرد که قبلاً تشریح آن کامل شده و حکمش به فعلیت رسیده باشد، والا تحلیل معنا ندارد. این مقدمه چینی مناسبی برای فصل آتی است که به بررسی روایات تحلیل و معنای آن می پردازد.

مسأله دیگری که در این فصل مطرح شد آن که اصل خمس ضروری دین است، ولی موارد تعلق خمس جزء ضروریات دین نیست، ولو از ضروریات مذهب باشد.

## فصل هشتم: بررسی نظریه تحلیل خمس

### اشاره

آیا ائمه خمس را مباح کرده اند؟

جمع بین وجوب خمس و تحلیل آن

نظر فقها در تحلیل خمس

واکنش امام رضا(ص) در برابر تحلیل خمس

روایات تحلیل خمس

مسائل طرح شده از سوی صاحب حدائق

ص: ۱۴۲



## آیا ائمه خمس را مباح کرده اند؟

روایاتی که دلالت بر وجوب خمس دارند متواتر، بلکه فوق تواتر است، و در مقابل حدود ۱۵ تا ۲۰ روایت، اباحه خمس در زمان غیبت را مطرح کرده اند (۱).

برخی از اخباریون روایات اباحه خمس را مبنای کار خویش قرار داده اند و مصرف آن را برای شیعیان حلال دانسته و پرداخت آن را واجب نمی دانند.

## فقها و روایات تحلیل خمس

با توجه به دو دسته روایاتی که با عنوان وجوب و اباحه خمس وارد شده است، فقهای شیعه نظرات مختلفی را در جمع بین آن ها ارائه داده اند.

صاحب حدائق (ره) در مورد روایات تحلیل فرموده که امام حق خودش را تحلیل کرده است، نه سهم سادات را.

آیت الله میلانی (ره) این پرسش را طرح کرده که چه ایرادی دارد که ائمه: هر دو سهم - یعنی سهم امام و سهم سادات - را تحلیل کرده باشند؟! اگر چه در آخر بحث قائل به لزوم پرداخت خمس می شود و می فرماید: «فالأحوط لزوماً أن يؤدى المكلف الخمس كاملاً...» (۲).

این پرسش مطرح می شود که وقتی ائمه اطهار: فرموده اند خمس کمک به زندگانی و به دین است، چطور ممکن است آن را در طول زمان غیبت حلال کرده و وجوب آن را برداشته باشند؟!

آیا می توان قبول کرد که فقط کشاورزان و دام پروران زکات بدهند و دیگر سرمایه داران از پرداخت حقوق شرعی معاف باشند؟!

ص: ۱۴۳

---

۱- وسائل الشیعه: ج ۶، کتاب الخمس، باب ۴، باب اباحه حصه الإمام من الخمس الشیعه...

۲- محاضرات فی فقه الامامیه: ص ۲۶۱.

## جمع بین وجوب خمس و تحلیل آن

انصاف این است که روایاتی که در آن ها خمس برای شیعیان مباح شمرده شده است، تواتر اجمالی دارند، و این نشان می دهد که بالا-خره یک چیزی اجمالاً حلال شده، اما این اباحه چطور با روایات وجوب پرداخت خمس که آن ها هم متواتر و قطعی الصدور هستند، سازگار می شود؟ این باید مورد بررسی قرار گیرد.

آیا این دو گروه با هم تعارض و تساقط می کنند یا باید آن ها را توجیه کرد؟

در بررسی روایات از یک طرف علم تفصیلی داریم که خمس در آمد (ارباح مکاسب) واجب است، و از طرف مقابل علم اجمالی داریم که یک چیزی حلال شده است. علم تفصیلی مربوط به جانب وجوب خمس قابل تأویل و توجیه نیست، والا علم تفصیلی نبود. در چنین مواردی، این علم اجمالی طرف مقابل - یعنی روایات تحلیل خمس - است که باید بر قدر متیقن آن حمل گردد. این یک قاعده کلی است.

در برخی از روایات آمده که خمس در زمان حضرات امیرالمؤمنین، امام باقر و امام صادق: برای شیعیان تحلیل شده است؛ اما پس از زمان امام صادق (ع) روایتی در تحلیل سراغ نداریم.

امام صادق (ع) نیز زمانی که می خواهد از "اباحه خمس" سخن بگوید، می فرماید: «إِنَّ أبا أُمِّ بَکْرٍ...»، گویا زمان خود آن حضرت (ع) اقتضای وجوب ادای خمس داشته، و اباحه خاص زمان امام باقر (ع) بوده است. وقتی پذیرفتیم که در اسلام، گاهی احکام به طور تدریجی بیان شده - مثل بیان حکم حرمت خمر و... - این جای تعجب ندارد که امام باقر و امام صادق (ع) یک بار فرموده باشند خمس حلال است و یک بار بفرمایند واجب است؛ بلکه این تدریج در جایی که حکم خمس در مدت هشتاد سال از طرف خلفا و بنی امیه متروک شده بود، شاید لازم بوده است، تا مردم آماده قبول وجوب خمس بشوند.

در زمان امام کاظم(ع) وضع جامعه قدری عوض شده بود و رفاه بیشتری برای مردم وجود داشت. مبالغ هنگفتی از سهم امام که نزد وکلای امام(ع)، مثل زیاد قندی و علی بن ابی حمزه بطائنی، جمع شده بود نشان می دهد تعداد شیعیان زیاد شده و ایشان خمس می داده اند. اصلاً همین پول های زیادی که از خمس نزد نواب امام - که نام دو نفرشان در دو سطر قبل آمد - جمع آوری شده بود، باعث تأسیس مذهب واقفیه شد، زیرا آن ها نمی خواستند بعد از شهادت امام کاظم(ع) این مبالغ را به امام رضا(ع) تحویل دهند!

از زمان امام کاظم(ع) تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه فقط یک روایت برای تحلیل خمس ذکر شده که آن هم، هم از نظر سند و هم دلالت اشکال دارد.

معلوم می شود که وجوب خمس برای تمام زمان ها بوده و روایات اباحه برای دوره خاصی از عصر ائمه اطهار، یعنی پس از رسول خدا(ص) تا زمان امام صادق(ع) است.

اگر ائمه اطهار: خمس را مباح کرده بودند و این اباحه تا زمان ظهور باقی می ماند، نتیجه آن چیزی شبیه نسخ حکم خمس بود.

نمی توان پذیرفت که خدای متعال خمس را واجب کرده و ائمه اطهار: آن وجوب را عملاً نسخ کرده باشند. احکام الهی مصالحی در درون خود دارند که برای وصول به آن مصالح جعل شده اند، پس کنار گذاشتن دائمی آن قابل پذیرش نمی باشد. در دیگر احکام نیز چنین چیزی از ائمه اطهار: سراغ نداریم.

در تبیین این مطلب عرض می شود علت وجوب خمس، آن طور که در روایات آمده این است که چون زکات پلیدی ها و اوساخ مال محسوب است و آن را برای تطهیر اموال مردم مقرر داشته است، احتراماً برای سادات حرام شده است و به ایشان نمی رسد، می بایست جایگزینی بر زکات برای تأمین سادات فقیر مقرر شود. خمس جایگزین زکات است که به عنوان مال ریاست و حاکمیت

جعل شده، و لذا به سادات می رسد. حال اگر خمس، آن چنان که تصور شده، مباح شده باشد، و پرداخت آن لازم نباشد، پس تأمین حاجت سادات مستحق چگونه خواهد بود؟!

## واکنش امام رضا و امام جواد ۸ در برابر تحلیل خمس

### اشاره

روایاتی در "باب وجوب إيصال حصه الإمام من الخمس إليه"، از کتاب خمس "وسائل الشیعه" از امام رضا و امام جواد(ع) در جواب درخواست تحلیل خمس نقل شده که آن ها را برای روشن شدن کامل مطلب و تبیین آن نقل می کنیم.

### روایت نخست:

«محمد بن یعقوب عن علی بن إبراهیم عن أبيه قال: كنت عند أبي جعفر الثاني(ع) إذ دخل عليه صالح بن محمد بن سهل، و كان يتولى له الوقف بقم، فقال: يا سیدی اجعلنی من عشرة آلاف فی حلّ، فإنّی قد أنفقتها! فقال له: أنت فی حلّ. فلما خرج صالح، قال أبو جعفر(ع): أحدهم یثبّ علی أموال آل محمد وایتامهم و مساکینهم و أبناء سیلهم فیأخذهم ثم یجیء فیقول: اجعلنی فی حلّ أترأه ظنّ أنّی أقول: لأفعل؟! والله لیسألنّهم الله یوم القیامه عن ذلك سؤالاً حیثاً» (۱)

صالح بن محمد بن سهل از نواب مذموم امام است که در قم مباشر اوقاف ائمه: بوده است. اگر چه مورد سؤال وقف است، ولی جواب امام(ع) حکمتی عام است، و در مورد همه اموال و اختصاصات شرعی آل محمد و ایتام و مساکین آن ها صدق می کند.

ص: ۱۴۶

---

۱- وسائل الشیعه: ج ۶، ص ۳۷۵، کتاب الخمس، باب ۳، وجوب إيصال حصه الامام من الخمس اليه...، ح ۱.

این که امام(ع) می فرمایند: خیال کرده من حلال نمی کنم؟! نشان می دهد که گویا این شخص منتظر جواب منفی امام بوده تا در دسر و آشوب برپا کند. به همین خاطر امام می فرمایند: "لیسألنهم" یعنی بالأخره هر کاری با این اموال بکنید، خدا از آن ها سؤال و بازخواست خواهد کرد.

شاهد کلام این که در این روایت به هر حال امام(ع) فرموده اند: "أنت في حلّ"، و به ظاهر او را در حل قرار می دهند. این حلیت مخصوص خود آن شخص بوده، و از این امر معلوم می شود که اباحه و حلیت عامی در کار نبوده است.

### روایت دوم:

«وعن محمد بن الحسن وعلی بن محمد جميعاً عن سهل عن أحمد بن المثنى عن محمد بن زيد الطبري قال: كتب رجل من تجّار فارس - من بعض موالی أبي الحسن الرضا(ع) - يسأله الإذن في الخمس، فكتب اليه: "بسم الله الرحمن الرحيم إن الله واسع كريم، ضمن على العمل الثواب وعلى الضيق الهَمّ، لا يحلّ مال إلما من وجه أحله الله، إنّ الخمس عوننا على ديننا وعلى عيالنا وعلى أموالنا..."» (۱)

در این روایت هم سخنی از اباحه خمس نیست، بلکه اشاره به حکمت لازم و دائمی آن می کند.

### روایت سوم:

«وبالإسناد عن محمد بن زيد قال: قدم قوم من خراسان على أبي الحسن الرضا عليه السلام فسألوه أن يجعلهم في حلّ من الخمس فقال: ما أمحلّ هذا تمخّصوناً

ص: ۱۴۷

المودّه بألسنتكم وتزوون عنّا حقّاً جعله الله لنا وجعلنا له وهو الخمس، لانجعل لانجعل لانجعل لأحد منكم في حلّ» (۱)

"ما أمحل هذا" ظاهراً بر وزن "أفعل" و برای تعجب است؛ یعنی چقدر این امر ناممکن شده است!

علامه مجلسی (ره) این عبارت را همین گونه معنا کرده اند.

در این روایات امام رضا و امام جواد (ع) در برابر درخواست تحلیل به شدّت برخورد کرده، و می فرمایند خمس حق ماست و کسی از شما را درباره آن حلال نمی کنیم.

ص: ۱۴۸

---

۱- همان منبع، ح ۳.

برای کامل شدن مطلب در این بخش روایاتی را از "باب إباحه حصه الإمام من الخمس للشيعة" از کتاب خمس "وسائل الشيعة" نقل می‌کنیم که نشان می‌دهند ائمه اهل بیت: خمس را در مواردی و برای گروهی خاص حلال فرموده‌اند.

### روایت نخست:

«محمد بن الحسن یاسناده عن سعد بن عبدالله عن أبي جعفر - یعنی أحمد بن محمد بن محمد بن عیسی - عن العباس بن معروف عن حمّاد بن عیسی عن حرّیز بن عبدالله عن أبي بصیر و زراره و محمد بن مسلم کلّهم عن أبي جعفر (ع)، قال: «قال أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام: هلک الناس فی بطونهم و فروعهم، لأنّهم لم یؤدّوا إلینا حقّنا. ألا وإن شیعتنا من ذلک و آبائهم فی حلّ» (۱)

ظاهراً این روایت از امام باقر (ع) در زمانی نقل شده که امام پیش از خلافت عمر بن عبدالعزیز از نظر بیان وجوب خمس در تنگنا بودند.

این روایت به صراحت دلالت بر تحلیل خمس برای شیعیان از سوی امیرالمؤمنین (ع) در زمان آن حضرت، و در عین حال اشعار به عدم تحلیل آن از سوی امام باقر (ع) دارد.

ص: ۱۴۹

---

۱- وسائل الشيعة: ج ۶، ص ۳۷۹، کتاب الخمس، باب ۴، باب إباحه حصه الإمام من الخمس للشيعة...، ح ۱.

«وعنه عن أبي جعفر عن علي بن مهزيار قال: قرأت في كتاب لأبي جعفر (ع) من رجل يسأله أن يجعله في حلّ من مأكله ومشربه من الخمس فكتب بخطه من أعوزه شيء من حَقِّي فهو في حلّ» (۱)

مراد از "أبي جعفر" که در سند آمده ظاهراً "أحمد بن محمد بن عیسی" است، اگر چه این احتمال هم منتفی نیست که او "أحمد بن محمد بن خالد" باشد.

دقت کنید که امام (ع) در جواب نفرموده: "من حلال کردم"، بلکه می فرمایند: برای کسی که توان پرداخت خمس را ندارد حلال است. مفهوم آن این است که خمس به طور مطلق مباح نیست، و إلا تقیید آن معنا نداشت. نظر فقهای معاصر نیز همین است.

دوباره تأکید می کنیم که از امامان پس از امام صادق: روایتی که بر تحلیل دلالت کند، دیده نشده است. این در حالی است که در طرف مقابل، روایات وجوب خمس از نظر تعداد بیشتر، و از نظر سند قوی تر هستند.

علاوه بر تمام آن چه بیان شد، از مدعیان این نظر باید پرسید چطور می توان به این مطلب - یعنی حلال بودن خمس برای شیعیان در تمام زمان ها - ملتزم شد، در حالی که طبق گزارش های تاریخی صحیح و فراوان، پس از زمان امام صادق (ع)، ائمه اطهار: همگی نواب و وکلایی داشته اند که خمس را دریافت کرده و به آن حضرات می رسانده اند. اسامی این وکلا در کتاب-های مختلف از جمله کتاب های رجال، ثبت و ضبط شده است. نام وکلا در کتب رجال شاید ده ها نفر باشند که از باب نمونه نام بعضی را می آوریم:

ص: ۱۵۰



عثمان بن عیسی وکیل امام کاظم (ع)، و ابراهیم بن سلام وکیل امام کاظم و امام رضا(ع)، و یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی وکلای امام رضا(ع)، علی بن محمد القتیبی وکیل امام رضا و شاید امام جواد(ع)، و علی بن جعفر الهمانی وکیل امام هادی(ع)، و جعفر بن سهیل وکیل امام هادی و امام حسن عسکری و امام زمان:، و حفص بن عمرو العمری و محمد بن حفص بن غیاث وکلای امام حسن عسکری، و ابراهیم بن مهزیار و عثمان بن سعید العمری وکیل امام حسن عسکری و امام زمان(عج) بوده اند.

### روایت سوم:

«وعنه عن أبي جعفر عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب عن عمر بن أبان الكلبي عن ضريس الكناسي قال: قال أبو عبد الله (ع): أتدري من أين دخل على الناس الزنا؟ فقلت: لأدري. فقال: من قبل خمسننا أهل البيت، إلا شيعتنا الأَطيبين فإنه محلل لهم ولميلادهم» (1)

عبارت "محلل لهم" در این روایت ظاهر در این است که خمس به طور عام حلال شده تا ولادت های ایشان پاک باشد و آن به جهت نکاح حلال شده تا دخول مال حرام در اموال ایشان، در آن جا اثر نگذارد. اهل بیت: می دانسته اند که با الزام به پرداخت خمس، زندگی را بر شیعیان سخت می کند، و لذا برای حفظ طهارت موالید ایشان، به همین دلیل آن را برای ایشان حلال فرموده اند.

در عین حال این روایت به دو مطلب دلالت دارد:

۱- خمس از قبل واجب بوده و هست و حلیت آن به مصلحت بوده.

۲- این تحلیل مقطعی برای رفاه شیعیان بوده است.

ص: ۱۵۱

۱- همان منبع، ح ۳

«وعنه عن أبي جعفر عن الحسن بن عليّ الوشاء عن أحمد بن عائذ عن أبي سلمه سالم بن مكرم - وهو أبو خديجه - عن أبي عبد الله (ع) قال: قال رجل وأنا حاضر: حَلَّل لي الفروج ففزع أبو عبد الله (ع)؛ فقال له رجل: ليس يسألك أن يعترض الطريق إنما يسألك خادماً يشتريها أو امراه يتزوّجها أو ميراثاً يصيبه أو تجاره أو شيئاً أعطيه، فقال: هذا لشيعتنا حلال الشاهد منهم والغائب والميت منهم والحي وما يولد منهم إلى يوم القيامة فهو لهم حلال. أما والله لا يحلّ إلا لمن أحللنا له، ولا والله ما أعطينا أحداً ذمّه وما عندنا لأحد عهد ولا لأحد ميثاق» (۱)

ظاهراً مورد این روایت جایی است که انسان کالایی را از شخصی که از اهل سنت است، خریده یا هدیه گرفته باشد.

آیت الله خویی (ره) چنین نظری در فروشنده شیعی که خمس نمی دهد، دارند که وقتی فرشی که خمس به آن تعلق گرفته به شما منتقل شد، سهم به ذمه فروشنده منتقل می شود، و این بدین معنا نیست که خمس از اول به ذمه تعلق گرفته باشد، بلکه تعلق خمس به عین به صورت اشاعه و مشاع است، و بعد از تصرف و معامله به ذمه منتقل می شود. ما، گر چه با این نظر در کیفیت تعلق خمس موافق نیستیم، و معتقدیم تعلق خمس به معنای تعلق نوعی حق در مال است، مثل حق الجنایه، ولی در نهایت اختلاف فتوایی با ایشان نداریم.

ص: ۱۵۲

## روایت پنجم:

«وعنه عن أبي جعفر عن محمد بن سنان عن صباح الأزرق عن محمد بن مسلم عن أحدهما(ع) قال: إنَّ أشدَّ ما فيه النَّاس يوم القيامة أن يقوم صاحب الخمس فيقول: يا ربِّ خمسي، وقد طيننا ذلك لشيعتنا لتطيب ولادتهم ولتركو أولادهم.»(۱)

این روایت اگر چه به واسطه "صباح الأزرق" ضعیف است، ولی سند دیگری هم دارد که آن سند صحیح است. در عین حال روایت از نظر مورد، اطلاق ندارد، و به احتمال قوی مخصوص مهریه زنان یا کنیزانی است که از اهل سنت به دست شیعیان برسد.

## روایت ششم:

«وعنه عن أبي جعفر عن محمد بن سنان عن يونس بن يعقوب قال: كنت عند أبي عبدالله(ع) فدخل عليه رجل من القمطين فقال: جعلت فداك تقع في أيدينا الأموال والأرباح وتجارا ن نعلم أنَّ حَقَّك فيها ثابت وأنا عن ذلك مقصِّرون، فقال أبو عبدالله(ع): ما أنصفناكم إن كفلناكم ذلك اليوم»(۲)

قَمَاط به معنای دوزنده است، و قماط به معنای بندی است که برای قنطاق بچه درست می کرده اند، یا بندی که به پای شتر می بستند.

ظهور عبارت "تقع في أيدينا" در این است که ما چیزی را معامله می کنیم و می دانیم خمس چیزهایی را که به دست ما می آید نداده-اند، و ما هم تقصیر کرده و خمس آن ها را جدا نموده ایم.

ص: ۱۵۳

۱- همان منبع، ح ۵.

۲- همان منبع، ح ۶.

تازه اگر مقصود منافع کسب باشد، همان طور که ملاحظه می کنید در این روایت عبارت "ذکک الیوم" آمده، یعنی حلیت مقطعی و برای همان زمان بوده است. ضمن این که امام باقر (ع) در موقعیتی نبودند که از آن ها خمس بگیرند.

### روایت هفتم:

«وعنه عن الهيثم بن أبي مسروق عن السندی بن أحمد عن يحيى بن عمر الزيات عن داود بن كثير الرقي عن أبي عبدالله (ع) قال: سمعته يقول: الناس كلهم يعيشون في فضل مظلمتنا إلا أنا أحللنا شيعتنا من ذلك» (۱)

در این روایت سخنی از خمس به میان نیامده که شاید مراد مواردی غیر از خمس، مثل فدک و دیگر اموال حضرت زهرا(س) باشد.

### روایت هشتم:

«وبإسناده عن علي بن الحسن بن فضال عن الحسن بن علي بن يوسف عن محمد بن سنان عن عبدالصمد بن بشير عن حكيم مؤذن بن عيسى عن أبي عبدالله (ع) قال: قلت له: "واعلموا أنما غنمتم من شيء فأن لله خمسه وللرسول" قال: هي والله الإفادة يوماً بيوم إلا أن أبي جعل شيعتنا من ذلك في حل ليزكوا» (۲)

در بعض نسخه ها به جای عبارت "قلت له"، کلمه "سألت" آمده که بهتر است، زیرا راوی از حضرت درباره آیه غنیمت پرسیده است. در این روایت عبارت "إلا أن أبي" آمده است، یعنی پدرم حلال کرده، و صراحت ندارد که من هم حلال می کنم، بلکه مشعر به زمان خاص است و گویا خود حضرت آن را تحلیل نمی کند.

ص: ۱۵۴

---

۱- همان منبع، ح ۷

۲- همان منبع، ح ۸

در این روایت عبارت "لیزکو" به صورت مطلق آمده که نشان می دهد آن چه مورد نظر است، تزکیه هر نوع مال می باشد و فقط مختص به مورد طیب ولادت نیست.

### روایت نهم:

«وعنه عن أحمد بن محمد عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن أبي عماره عن الحارث بن المغيرة النصري عن أبي عبدالله (ع) قال: قلت له: إن لنا أموالاً من غلات وتجارات ونحو ذلك، وقد علمت أن لك فيها حقاً. قال: فلم أحللنا إذا لشيعتنا إلا لتطيب ولادتهم وكل من والى آبائي فهو في حل مما في أيديهم من حقنا فليبلغ الشاهد الغائب» (۱)

ملاحظاتی بر این روایت وجود دارد:

اولاً: این روایت از نظر سندی ضعیف است.

ثانیاً: عبارت "فی أيديهم" ظهور دارد که خمسی است که ابتداءً به مال دیگران تعلق گرفته و از آن ها به شیعیان منتقل شده باشد و خمس تجارت خودشان را شامل نیست.

ثالثاً: ظهور آن در طیب ولادت و حلال شدن نکاح است که مورد خاص می باشد.

### روایت دهم:

«بإسناده عن محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد عن الحسن بن علي الوشاء عن القاسم بن بريد عن الفضيل عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من وجد برد

ص: ۱۵۵

حَبْنَا فِي كِبِدِهِ فَلِيَحْمَدَ اللَّهُ عَلَى أَوَّلِ النَّعْمِ. قَالَ: قَلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ مَا أَوَّلَ النَّعْمِ؟ قَالَ: طَيْبُ الْوَلَادَةِ. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: أَحَلِّي نَصِيْبَكَ مِنَ الْفِيءِ لِآبَاءِ شِيعَتِنَا لِيَطِيبُوا؛ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): إِنَّا أَحَلَّلْنَا أُمَّهَاتِ شِيعَتِنَا لِآبَائِهِمْ لِيَطِيبُوا» (۱)

درباره این روایت هم عرض می شود: اولاً، این روایت تنها ناظر به اموال حضرت فاطمه زهرا (س) است؛ اموالی که غصب شد و به طور طبیعی، خواسته یا ناخواسته، در میان اموال مردم - یا بعضی از آن ها - قرار گرفت.

ثانیاً، این روایت تنها به جهت تحلیل امهات شیعه بر آباء می باشد.

### روایت یازدهم:

«وَعَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَوْسُفَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ عَنْ حَمَادِ بْنِ طَلْحَةَ صَاحِبِ السَّابِرِيِّ عَنْ مَعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ يَتِياعَ الْأَكْسِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مَوَّعَ عَلِيٌّ شِيعَتِنَا أَنْ يَنْفَقُوا مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا حَرَمَ عَلِيٌّ كُلَّ ذِي كَنْزٍ كَنْزُهُ حَتَّى يَأْتُوهُ بِهِ وَيَسْتَعِينُ بِهِ» (۲)

انصاف این است که این روایت مربوط به بحث ما نیست، چون از خمس و حق اهل بیت: سخنی در آن نیست.

### روایت دوازدهم:

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَوْسُفَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ عَنْ حَمَادِ بْنِ طَلْحَةَ صَاحِبِ السَّابِرِيِّ عَنْ مَعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ يَتِياعَ الْأَكْسِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مَوَّعَ عَلِيٌّ شِيعَتِنَا أَنْ يَنْفَقُوا مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا حَرَمَ عَلِيٌّ كُلَّ ذِي كَنْزٍ كَنْزُهُ حَتَّى يَأْتُوهُ بِهِ وَيَسْتَعِينُ بِهِ» (۲)

ص: ۱۵۶

۱- همان منبع، ح ۱۰.

۲- همان منبع، ح ۱۱.

وكرهت أن أحبسها عنك وأعرض لها وهي حَقَّكَ الَّذِي جعل الله تعالى لك في أموالنا. فقال: وما لنا من الأرض وما أخرج الله منها إلّا الخمس، يا أباسيَّار الأرض كلها لنا فما أخرج الله منها من شيء فهو لنا. قال: قلت له: أنا أحمل إليك المال كله، فقال لي: يا أباسيَّار قد طيِّبناه لك وحللناك منه فُضِّمَّ إليك مالكَ، وكلَّ ما كان في أيدي شيعتنا من الأرض فهم فيه محلَّلون ومحلَّل لهم ذلك إلى أن يقوم قائمنا...» (١)

این روایت صدری هم دارد که در کتاب وسائل نقل نشده، و آن چنین است که:

«عن عمر بن يزيد قال: رأيت أباسيَّار مِسْمَع بن عبدالمَلِك بالمدينة وقد كان حمل إلى أبي عبدالله (ع) مالاً كثيراً في تلك السَّنة فرَّده عليه، فقلت له: لِمَ رَدَّ عليك أبو عبدالله المال الذي حملته إليه؟...» (٢)

در این بخش از روایت آمده است که وقتی ابوسیار به شهر خود بازگشت، رفیقش از او پرسید: "چطور شد که امام به تو مالی را که برای او برده بودی به تو بازگرداند؟" ظاهر پرسش این است که امام (ع) چرا خمس را به او بازگردانده است؟

اگرچه در این روایت، سخن از حلال کردن خمس آمده، ولی تحلیل وارد در آن موردی است، زیرا امام دارد که "ضمَّ إليك مالكَ"، یعنی این خمس را به

ص: ١٥٧

١- همان منبع، ح ١٢.

٢- تهذیب الاحکام: ج ٤، ص ١٩١، کتاب الزکاه، باب الزیادات، ح ٢٥.

مال خودت ضمیمه کن. چه بسا این شخص عیال وار بوده یا مصالحی دیگر در کار باشد؛ بالاخره موجه جزئیه دلیل حکم کلی نمی شود (۱)

### روایت سیزدهم:

«وإِسْنَادُهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ فَضَالٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمَغِيرَةِ النَّصْرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فَجَلَسْتُ عِنْدَهُ فَإِذَا بِخَيْهِ (۲) قَدْ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ، فَأَذِنَ لَهُ فَدَخَلَ فَجَثَا عَلَى رِكْبَتَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: جَعَلَتْ فِدَاكَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ وَاللَّهِ مَا أُرِيدُ بِهَا إِلَّا فِكَاكَ رِقْبَتِي مِنَ النَّارِ؛ فَكَأَنَّهُ رَقَّ لَهُ، فَاسْتَوَى جَالِسًا فَقَالَ: يَا بِخَيْهِ سَيَلْنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَخْبَرْتُكَ بِهِ. قَالَ: جَعَلَتْ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي فَلَانٍ وَفَلَانٍ؟ قَالَ: يَا بِخَيْهِ إِنَّ لَنَا الْخَمْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَنَا الْأَنْفَالَ وَلَنَا صَفْوَةَ الْمَالِ، وَهُمَا وَاللَّهِ أَوْلَى مِنْ ظَلَمْنَا حَقًّا فِي كِتَابِ اللَّهِ - إِلَى أَنْ قَالَ - اللَّهُمَّ إِنَّا قَدْ أَحْلَلْنَا ذَلِكَ لِشِيعَتِنَا...» (۳)

این روایت به دلیل وجود "جعفر بن محمد بن حکیم" در سند آن ضعیف است، ولی به نظر ما باید به روایات ضعیف هم عنایت داشت و آن ها را بررسی کرد.

ظاهر روایت این است که می گوید دو خلیفه پس از پیامبر (ص) که به فلان و فلان تعبیر شده، پس از رسول خدا (ص)، حق امامان را که خمس باشد و در قرآن

ص: ۱۵۸

۱- البته شاید بتوان گفت آن چه در صدر خبر آمده که "وکل ما کان فی أیدی شیعتنا من الأرض فهم فیہ محللون ومحلل لهم ذلک إلى أن یوقم قائمنا" تحلیل برای همه شیعه را می رساند. مرحوم آیت الله همدانی به این مطلب تصریح کرده است. مراجعه کنید به مصباح الفقیه، ج ۱۴، ص ۲۶۱.

۲- در نقل تهذیب در این روایت نام کسی که سؤال کرده به صورت "بخیه" ضبط شده است، ولی در کتابهای رجال به صورت "ناجیه" یا "نجیه" یا "ندیه" ضبط شده است. آیت الله خوئی ۱ هم وقتی روایت را نقل می کند "ندیه" نقل می کند.

۳- وسائل الشیعه: ج ۶، ص ۳۸۳، کتاب الخمس، باب ۴، باب إباحه حصه الإمام من الخمس الشیعه...، ح ۱۴.



هم آمده، نداده اند. به همین دلیل امام (ع) آن حق را در هر کجا که به دست شیعه افتاد حلال کرده است، و ظاهر این روایت غنائمی است که دست آن ها بوده است؛ یعنی غنائم جنگی و فیه و امثال آن که توسط حکومت، پس از تصاحب خمس برای خود، به آن ها داده شده، بدون آن که حق اهل بیت داده شده باشد. در این استظهار، روایت ناظر به تحلیل خمس سود و درآمد اشخاص نیست.

### روایت چهاردهم:

«محمد بن علی بن الحسین فی العلل عن محمد بن الحسن عن الصفار عن العباس بن معروف عن حماد بن عیسی عن حریر عن زرارہ عن ابي جعفر (ع) أنه قال: إنَّ أمير المؤمنين (ع) حلَّ لهم من الخمس - یعنی الشیعه - لیطیب مولدهم» (۱)

مخفی نماند که تحلیل خمس از سوی امام باقر (ع) در زمانی بوده که شیعیان در مضیقه بودند، و امکان عمل به حکم خمس را نداشتند.

آیت الله میلانی (ره) در این بحث می فرماید: این که روایاتی با عنوان تحلیل و اباحه در مورد خمس نقل شده، وجوب خمس را تأکید می کند، زیرا معلوم می شود وجوب خمس مسلم بوده، که آن حضرات: آن را در مواردی اباحه کرده اند.

### روایت پانزدهم:

«فی کتاب إكمال الدین عن محمد بن محمد بن عصام الكلینی عن محمد بن یعقوب الكلینی عن إسحاق بن یعقوب فیما ورد علیه من التوقعات بخط صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه: أمّا ما سألت عنه من أمر المنكرين لی - إلی أن قال - وأمّا المتلبسون بأموالنا فمن استحلّ منها شيئاً فأكله فإنما يأكل النيران؛ وأمّا الخمس

ص: ۱۵۹

فقد أبيض لشيئتنا وجعلوا منه في حلّ إلى أن يظهر أمرنا، لتطيب ولادتهم ولا تخبث» (۱)

در ارتباط با این روایت باید گفت اولاً، در سند این روایت "إسحاق بن يعقوب" مجهول الحال است.

و ثانیاً، معلوم نیست که سؤال طرح شده در این روایت چه بوده است؟

شاید بتوان گفت عبارت "لتطيب ولادتهم" در ذیل روایت، ظاهر در این است که سؤال ناظر به موردی خاص بوده است.

و ثالثاً، این روایت ضعیف با روایات بسیاری که نشان می دهد امام زمان عجل الله تعالی فرجه نمایندگانی برای جمع آوری خمس داشته اند، معارض است.

ص: ۱۶۰

---

۱- همان منبع، ح ۱۶.

«وعن عده من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن محمد بن سنان عن يونس بن يعقوب عن عبدالعزيز بن نافع قال: طلبنا الإذن على أبي عبدالله (ع) وأرسلنا إليه، فأرسل إلينا أدخلوا إثنين إثنين، فدخلت أنا ورجل معي، فقلت للرجل: أحب أن تحلّ بالمسألة، فقال: نعم. فقال له: جعلت فداك إن أبي كان ممن سباه بنو أمية وقد علمت أن بني أمية لم يكن لهم أن يحرموا ولا يحلّوا، ولم يكن لهم ممّا في أيديهم قليل ولا كثير وإنما ذلك لكم، فإذا ذكرت الذي كنت فيه دخلني من ذلك ما يكاد يفسد على عقلت ما أنا فيه. فقال له: أنت في حلّ ممّا كان من ذلك، وكلّ من كان في مثل حالك من ورائي فهو في حلّ من ذلك. قال: فقمنا وخرجنا فسبقنا معتب إلى نفر القعود الذين ينتظرون إذن أبي عبدالله (ع)، فقال لهم: قد ظفر عبدالعزيز بن نافع بشيء ما ظفر بمثله أحد قطّ. قيل له: وما ذاك؟ ففسّره لهم، فقام إثنان فدخلا على أبي عبدالله (ع) فقال أحدهما: جعلت فداك إن أبي كان من سببا بني أمية وقد علمت أن بني أمية لم يكن لهم من ذلك قليل ولا كثير، وأنا أحب أن تجعلني من ذلك في حلّ، فقال: وذلك إلينا؟ ما ذلك إلينا، ما لنا أن نحلّ ولا أن نحرم. فخرج الرجلان وغضب أبو عبدالله (ع) فلم يدخل عليه أحد في تلك الليلة إلّا بدأه أبو عبدالله (ع) فقال: ألا تعجبون من فلان يجيئني فيستحلني ممّا صنعت بنو أمية كأنه يرى أن ذلك لنا ولم ينتفع أحد في تلك الليل بقليل ولا كثير إلّا الأولين فإنهما عينا بحاجتهما» (1)

پر واضح است که تحلیل امام موقتی و محدود به شخص بوده که طلب تقاص می کرد.

ص: ۱۶۱

علامه مجلسی(ره) در "مرآة العقول" هر سندی که محمد بن سنان در آن واقع شده را می فرماید: «ضعیف علی المشهور». این عبارت نمایانگر آن است که به نظر خودشان این راوی ضعیف نیست، ما هم او را ضعیف نمی دانیم، زیرا غلو او را در حدّ غلو در الوهیت نمی دانیم.

علامه مجلسی(ره) فرموده اند که شاید این روایت بر تقیه حمل شود یا مصلحتی در کار بوده باشد، ولی این توجیه قابل قبول نیست، زیرا صدر و ذیل روایت با هم تناقض دارد.

اجمالاً از روایت فهمیده می شود که تحلیل خمس مقطعی و در مورد خاص بوده است.

#### حدیث هفدهم:

«عن علی بن محمد عن علی بن العباس عن الحسن بن عبدالرحمن عن عاصم بن حمید عن أبی حمزه عن أبی جعفر(ع) - فی حدیث - قال: إنَّ الله جعل لنا أهل البيت سهماً ثلاثه فی جمیع الفیء، فقال تبارک و تعالی: "واعلموا أنما غنمتم من شیء فأن لله خمسہ وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل" فنحن أصحاب الخمس والفیء، وقد حرّمناه علی جمیع الناس ما خلا شیعتنا والله یا أباحمزه ما من أرض تفتح ولا خمس یخمس فیضرب علی شیء منه إلّا کان حراماً علی من یصیبه فرجاً کان أو مالاً...»(۱)

ظاهر روایت مخصوص به حقوقی است که به دست شیعیان می افتد که خوردن و تصرف در آن برای شیعیان حلال شده است.

ص: ۱۶۲

روایاتی که برای حلال بودن استفاده از خمس برای شیعیان نقل و به آن‌ها استدلال شده، در این بخش ذکر، و اشکالاتی هم که بر آن‌ها وارد است بیان شد. با چشم پوشی از اشکالات مزبور، به نظر ما تحلیل مطلق خمس به زمان خاص و ویژه‌ای اختصاص دارد که امکان بیان حکم خمس و رساندن آن به ائمه اطهار: ممکن نبوده است.

این نکته را هم باید مدّ نظر داشت که فقها بر طبق این روایات فتوی نداده، و به اصطلاح از این روایات اعراض کرده‌اند، چون یا دلالت آن‌ها - آن‌طور که اشاره نمودیم - کافی نبوده، و یا اشکالات سندی و... داشته‌اند.

بله، شواهد زیادی در روایات هست که این اباحه و تحلیل را در مورد خمسی روا می‌دارد که در معاملات و ارتباطات اجتماعی و اقتصادی، از سوی غیر شیعیان که اعتقاد به خمس ندارند، وارد اموال شیعیان می‌شود. بنا به فتوای بعضی از فقهاء، این حکم شامل وقتی هم می‌شود که در ارتباطات فوق، مالی از سوی شیعه فاسقی که خمس نمی‌دهد، وارد اموال دیگران شیعیان می‌شود.

ص: ۱۶۳

صاحب حدائق چند مطلب در مورد خمس بیان کرده اند، که نقل و بررسی آن ها برای حسن ختام کتاب خالی از فایده و لطف نیست. (۱)

### مطلب اول:

برخی از فقها معتقد شده اند خمس به کسی نیز می رسد که تنها مادرش سید باشد (۲)

این نظر در میان فقها طرفدارانی دارد، و اولین بار آن را سید مرتضی (ره) مطرح کرده، و صاحب حدائق (ره) آن را به طور مفصل مورد بررسی قرار داده است.

و ایشان می فرماید: «ومنشأ هذا الخلاف أن أولاد البنت أولاد حقیقه أو مجازاً؟»

ایشان غفلت کرده اند که انتقال سیادت به اعتبار پدر و پسری نیست، بلکه به خاطر هاشمی بودن است که از طرف پدر به انسان می رسد. بنابراین چون خمس به بنی هاشم تعلق دارد، نمی توان حکم به این کرد که مادر هر کس سیده بود، می توان به او خمس داد، چون از مسلمات است که انتساب به قبائل و طوایف از سوی پدر محقق می شود.

### مطلب دوم:

فقیه محدث، صاحب حدائق (ره) درباره مصرف خمس در زمان غیبت امام زمان (ع) می فرماید: «وَأما في حال الغيبة فالظاهر عندی هو صرف حصّه الأصناف عليهم كما عليه جمهور أصحابنا... وأما حصّه (ع) فالظاهر تحليله للشيعة...» (۳)

ص: ۱۶۴

۱- الحدائق الناضرة: ج ۱۲، از صفحه ۳۹۰ تا ۴۷۰ یا ۴۸۰.

۲- الحدائق الناضرة: ج ۱۲، از صفحه ۳۹۰ تا ۴۱۹.

۳- الحدائق الناضرة: ج ۱۲، ص ۴۴۸.

ایشان معتقد شده که سهم امام در زمان غیبت از سوی آن حضرات حلال شده است، زیرا امام سهمی را که مال خودش بوده می تواند حلال کند.

ایشان ۱۴ قول درباره مصرف سهم های مختلف خمس نقل کرده، که هشتمین آن ها نظر فیض کاشانی(ره) است (۱).

ایشان نیز تحلیل را مخصوص سهم امام می داند، نه سهم سادات، و برای این نظر به توفیق اسحاق بن یعقوب تمسک می کند.

به نظر ما آنچه در روایات مزبور بیان شده همه "خمس" است، و نه تنها حق امام(ع). اگر تنها بخشی از خمس حلال می شد چطور ممکن بود طیب ولادت و پاکی اموال شیعیان از آن نتیجه گرفته شود؟!

به گمان ایشان، چون انسان تنها وقتی مالک چیزی باشد می تواند آن را ببخشد، در مورد ائمه اطهار: هم همین گونه است، و ائمه اهل بیت فقط سهم خود را که ملک ایشان است می توانند ببخشند و حلال کنند. این در حالی است که امام(ع) به یک لحاظ مالک همه خمس است، و اگر قرار بر اباحه و تحلیل باشد، می تواند تمام آن را حلال کند. این در مورد انفال و مثل آن هم جاری است.

علاوه بر این می توان گفت ائمه: بر سادات ولایت خاص دارند، و تزکیه نفوس و طیب ولادت احتیاج دارد که سهم سادات هم در اختیار ائمه(ع) باشد تا آن را حلال کرده باشند.

در ضمن امام(ع) در صدر روایت عبدالعزیز بن نافع می فرمایند: "وهو حلال"، و نمی فرمایند: "من حلال کردم"، بلکه در ذیل آن می فرمایند: "ما لنا أن نحلّ ولا أن نحرم" یعنی مگر می شود ما حلال و حرام کنیم؟!

ص: ۱۶۵

ما اعتقاد داریم که فقیه نیز به عنوان ثانوی و مصالح روز با مراعات قاعده "الأهم فالأهم" می تواند در مدتی محدود حلالی را حرام کند، مثل کاری که میرزای شیرازی (ره) در تحریم تنباکو انجام داد، و این غیر از اجتهاد خلفا است که بگویند "رسول خدا حلال کرد و من حرام می کنم!" ائمه: در روایات واژه "الیوم" را به کار برده اند؛ یعنی امروزه مصلحت این گونه اقتضا می کند.

ص: ۱۶۶



در این فصل، به بررسی دلالت روایاتی پرداخته شد که در آن خمس برای شیعیان به نوعی مباح اعلام شده است. این روایات دستاویز عده ای واقع شده تا حکم وجوب ادای خمس را در زمان غیبت منع کنند.

به موجب ادله ای که در این فصل گذشت، و از نظر صناعی کاملاً قابل اعتماد است، معلوم می شود روایات تحلیل (اباحه) خمس بر دو قسم است. بعضی تحلیل های مقطعی خمس هستند که توسط امام باقر(ع) و اخیانائمه بعد گاهی اتفاق افتاده است؛ و بعضی دیگر ناظر به اموال خمسی است که به سبب اختلاط جامعه شیعه با اهل سنت که به خمس قائل نیستند، به طور طبیعی وارد اموال شیعیان می شود. در این دسته از روایات تحلیل، حضرات معصومین: می فرمایند شیعیان نگران حقوق اهل بیت که وارد اموال ایشان می شود نباشند. البته به نظر می رسد این حکم شامل مواردی که شیعه فاسق ادای خمس نکند، و به موجب ارتباط با او مال متعلق خمس در اموال انسان قرار بگیرد هم می شود.

در پی بحث اصلی این فصل دو مسأله فرعی هم مطرح شده است.

یکی مسأله سیادت که آیا به واسطه مادر هم منتقل می شود؟ که ادله فقهی اقامه شده نشان می دهد پاسخ این سؤال منفی است.

مسأله دیگر آن که آیا تحلیل (اباحه) خمس در موارد خود، تنها شامل سهم امام است یا سهم سادات را هم در بر می گیرد؟ پاسخ مباحث فصل به این سؤال این است که ولایت اهل بیت: بر همه خمس ثابت است و اختصاص به بخشی از آن ندارد.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

## فهرست مطالب

پیشگفتار محقق ۵

پیشگفتار مولف ۱۳

فصل نخست ۱۶

معنای لغوی و اصطلاحی خمس ۱۷

تاریخچه خمس ۱۷

آیا پیامبر املاکی داشتند؟ ۲۰

املاک حضرت زهرا(س) ۲۲

برخورد خلفا با اموال حضرت زهر(س) ۲۳

سرنوشت خمس پس از رسول خدا (ص) ۲۴

عمر بن عبدالعزیز و حق فرزندان حضرت فاطمه(س) ۲۷

امیرالمؤمنین با خمس چه کرد؟ ۲۹

خمس در زمان صادقین: ۳۲

خلاصه فصل ۳۳

فصل دوم: خمس و اهل سنت ۳۴

شباهات خمس در میان اهل سنت ۳۵

ممنوعیت روایت در عهد خلفا ۳۶

خمس در منابع اهل سنت ۴۲

ص: ۱۶۸

پیامبر از چه چیزهایی خمس دریافت کرده است؟ ۴۲

بخش اول: روایات اهل سنت ۴۳

وجوب خمس در رکاز ۴۴

رکاز چیست؟ ۴۶

سیوب چیست؟ ۴۷

خمس در آمد ۴۸

بخش دوم: نامه ها و فرمان های پیامبر(ص) ۴۹

معنای خمس از دیدگاه اهل سنت ۵۸

خلاصه فصل ۶۰

فصل سوم: خمس در مکتب وحی و منابع شیعی ۶۱

عبادات مالی در قرآن ۶۲

معنای لغوی زکات ۶۳

اصطلاح زکات در قرآن ۶۵

چگونگی تغییر در معنای زکات ۶۷

واژه صدقه و تفاوت آن با زکات ۶۷

تفاوت زکات و صدقه در سخن پیامبر ۶۹

خمس و آیه چهل و یکم سوره انفال ۷۰

معنای غنیمت ۷۲

اشکال به دلالت آیه و پاسخ آن ۷۶

فرق خمس و زکات چیست؟ ۷۹



خلاصه فصل ۸۰

فصل چهارم: خمس در فقه شیعی ۸۳

اطهار حکم خمس توسط صادقین ۸ از چه بابی بوده است؟ ۸۴

فصل پنجم: بررسی نظریه تفویض ۸۶

نظریه تفویض تشریح احکام به ائمه اطهار: ۸۷

ضرورت بررسی نظریه تفویض ۸۸

تاریخچه اعتقاد به تفویض ۸۹

تفویض چیست؟ ۹۴

روایات تفویض ۹۸

شیخ صدوق (ره) و تفویض ۱۰۶

نظر صاحب جواهر و نقد آن ۱۰۹

نظر آیت الله بروجردی و نقد آن ۱۱۲

علم ائمه: به احکام شرعی ۱۱۴

علم غیب ائمه اطهار: ۱۱۵

اهل سنت و تفویض ۱۲۰

علم احکام الهی نزد ائمه اطهار: ۱۲۲

نظر صحیح در تفویض به پیامبر اکرم (ص) ۱۲۴

نظر صحیح در تفویض به ائمه اطهار: ۱۲۷

خلاصه فصل ۱۲۹

فصل ششم: تدریجی بودن تبلیغ احکام ۱۳۱



تبیین تدریجی بودن تشریح احکام ۱۳۶

خلاصه فصل ۱۳۷

فصل هفتم: تبلیغ خمس توسط رسول خدا(ص) ۱۳۸

رسول خدا(ص) حکم خمس را تبلیغ فرمود ۱۳۹

آیا خمس از ضروریات دین است؟ ۱۴۰

خلاصه فصل ۱۴۱

فصل هشتم: بررسی نظریه تحلیل خمس ۱۴۲

آیا ائمه خمس را مباح کرده اند؟ ۱۴۳

فقها و روایات تحلیل خمس ۱۴۳

جمع بین وجوب خمس و تحلیل آن ۱۴۴

واکنش امام رضا و امام جواد(ع) در برابر تحلیل خمس ۱۴۶

بررسی روایات تحلیل خمس ۱۴۹

نظر صاحب حدائق ۱۶۴

خلاصه فصل ۱۶۷

ص: ۱۷۱

## تالیفات:

حضرت آیت الله العظمی دوزدوزانی تبریزی مدظله العالی دارای تالیفات متعددی در زمینه های مختلف علوم دینی هستند که  
اجمالاً به آن ها اشاره می شود:

کتاب هایی که از چاپ خارج شده اند:

۱- دروس حول نزول القرآن

۲- دروس حول الموت و الحیات و البرزخ و اشرط الساعه

۳- دروس حول المعاد

۴- تغییر جنسیت

۵- رساله ی هلالیه

۶- رساله ی توضیح المسائل

۷- مناسک حج

۸- مناسک عمره

۹- رساله ی ارشاد المومنین

۱۰- خمس (دروس خارج فقه معظم له)

کتاب هایی که تکثیر شده است:

۱- تحقیق اللطیف حول التوقیع الشریف

۲- حاشیه بر عروه الوثقی

۳- حاشیه بر منهاج الصالحین

کتاب هایی که آماده چاپ هستند:

۱- تقریرات فقه صلاه المسافر



٢- تقريرات قواطع السفر

٣- استفتائات

ص: ١٧٢

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

